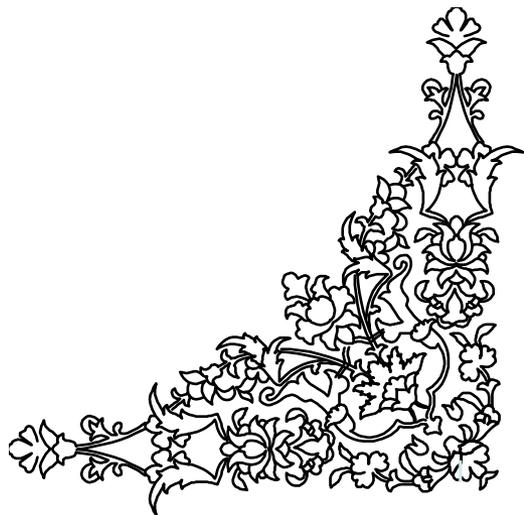
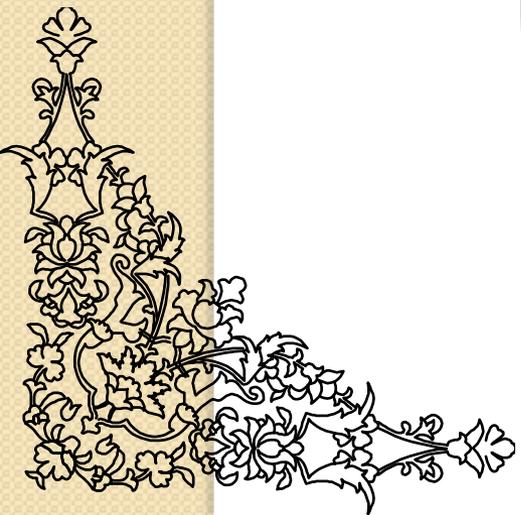
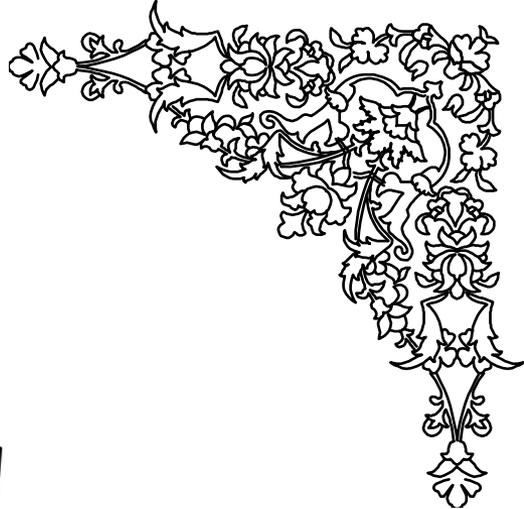


الْحَمْدُ لِلَّهِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ

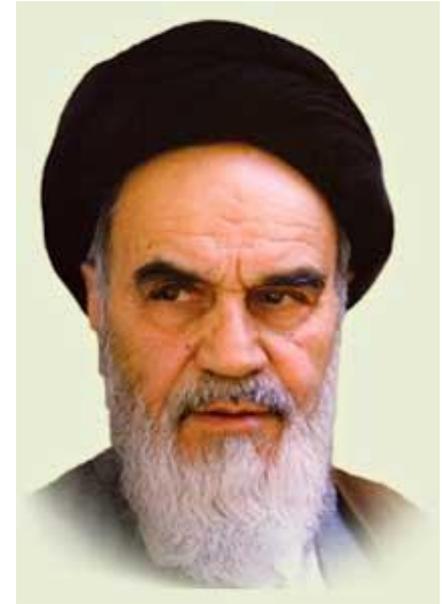




صلوات خاصة حضرت امام رضا عليه السلام

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المُرْتَضَى
الْأَمَامِ النُّقْتَى النُّقْتَى وَجَحَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ
وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرًا
ثَامَةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَارَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا
صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَاءِكَ





«ما که به ولایت معتقدیم و به این که رسول اکرم(ص) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و ولی امر مسلمانان را تعیین کند باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و ادارهٔ امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمهٔ اعتقاد به ولایت است»

(امام خمینی ، حکومت اسلامی ، ص ۲۱)



«امام خمینی (رحمت الله علیه) پیامبر تازه ای نبود، اما او از یادآوران بود، از مخاطبان «انت مذکر» که عهد فطری مردمان با خداوند را به آنان یادآوری کرد و پس از چند قرن که از هبوط بشر در مصداق جمع کلی می گذشت چون اسلاف خویش از ابراهیم و اسماعیل و محمد (ص) دوره ای از جاهلیت و عصر دیگری از دینداری را آغاز کرد، این عصر تازه را باید عصر امام خمینی (رحمت الله علیه) نام نهاد.»

مروری کوتاه بر مباحث نظری

نبوت ، امامت ،



تهیه و تدوین

محمد غفاری

اندیشه اسلامی ۲

مروری کوتاه بر مباحث نظری
نیوت ، امامت ، ولایت

اندیشه اسلامی ۲

دین ، معرفت
نبوت ، ویژگی ها ، اهداف ، ابعاد

((فصل اول))

دین چیست؟

- * معرفت و انواع آن
- * دین و اجزای آن
- * اصول دین و مذهب
- * کاربرد علوم در اعتقادات (نبوت ، امامت ، ولایت)
- * هدایت و انواع آن

فصل اول :

برای ارتباط با خداوند متعال و ائمه معصومین علیهم السلام و عالم غیب باید مراحل را بگذرانیم ، اولین و مهمترین و اساسی ترین این مراحل معرفت است ، از نظر اسلام هیچ عملی بدون معرفت قبول نمی شود اگرچه شاید صحیح و بری الذمه باشد به این حدیث دقت

کنید: « وَ رَوَى الْبَزَنْطِيُّ عَنِ الرَّضَاعِ قَالَ مَا زَارَنِي أَحَدٌ مِنْ أَوْلِيَائِي

عَارِفًا بِحَقِّي إِلَّا شَفَعْتُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. »

« قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا عَضَمِنْتُ لِمَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي بَطُوسٍ

عَارِفًا بِحَقِّهِ الْجَنَّةَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. »

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: « لا يُقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِالْمَعْرِفَةِ وَ لَا مَعْرِفَهُ إِلَّا بِالْعَمَلِ » ؛ خدا عملی را نمی پذیرد مگر با معرفت ، معرفتی هم حاصل نمی شود مگر با عمل. اگر سطحی نگاه کنیم، این دور است و دور هم باطل؛ چه باید ؟ می گوئیم: ما دو نوع معرفت داریم

فصل اول :

انواع معرفت

الف : اجمالیه

ب : تفصیلیه

معرفت اجمالیه آن چیز هایی ایست که بطور اجمالی ، مفت و مجانی از خداوند ، پیامبران ، ائمه معصومین علیهم السلام ، قرآن و عالم غیب می دانیم و در اختیار داریم

ما کجا بودیم که آن دیان دین عقل می کارید اندر ماء و طین هر کس معرفت اجمالیه را بکار بگیرد و به یقینیات آنچه می داند عمل کند معرفت تفصیلیه بدست می آورد

فصل اول :

مراتب معرفت

الف : معرفت تقلیدی :

معرفت تقلیدی معرفتی است که از ، پیامبران و اهل البیت ، خانواده ، معلمان ، علماء و غیره بدست آورده و به آن اعتماد می کنیم ، مثل اعتمادی که به مراجع تقلید در خصوص احکام الهی داریم . معرفت تقلیدی مبتنی بر روایت و نقل است .

ب : معرفت برهانی :

معرفت برهانی معرفتی است که بر اساس استدلال و دلیل و عقل و منطق بدست می آید. متکفل این نوع از معرفت علم کلام است . که از طریق استدلال عقلی و براهین نقلی بدنبال معرفت برهانی است .

فصل اول :

مراتب معرفت

ج : معرفت شهودی :

در معرفت شهودی ، موحد و مومن نه تنها آثار خدا را می بیند و محب

می شود و اطاعت می کند که ، بالاتر ، خود را منشاء اثر می بیند و

شهود می کند و چشم و گوش باز می شود و دارای ولایت تکوینی

در مرتبه خود شده مصداق : « مَا يَتَقَرَّبُ إِلَىَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ

أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا

أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ

الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي

أَعْطَيْتُهُ » می شود کلینی، ۲/۳۵۲)

فصل اول :

ج) : دین چیست ؟

انجام «دین» در لغت به معنای فرمان برداری ، خضوع ، پیروی ، اطاعت ، تسلیم و جزا است و در اصطلاح نیز «عبارت است از مجموعه عقاید، قوانین و مقرراتی عملی و اخلاقی است که خداوند از طریق پیامبران و امامان برای هدایت و سعادت بشر نازل فرموده است» .

که اعتقاد و عمل به آنها موجب سعادت دنیا و آخرت انسان می شود.

دین مبتنی بر وحی شامل اجزای گوناگونی است از جمله:

فصل اول :

اجزای دین

الف : عقاید؛ که شامل باور و اعتقاد به حقایق و واقعیت های جهان هستی بر اساس توحید است؛ مثل اعتقاد به خدا، وحی و نبوت، قیامت و معاد، بهشت و دوزخ و مانند آن.

ب : اخلاقیات؛ تعالیمی است که فضایل و رذایل اخلاقی را به انسان می شناساند و راه تهذیب نفس از رذایل و آراسته شدن به فضایل را ارائه می دهد.

ج: احکام و مناسک؛ قوانین و مقررات سلبی و ایجابی است که از طرف خداوند صادر شده و شامل روابط فرد را با خود، با خدا، با دیگران ، با حاکمیت و بالعکس و با جهان هستی می باشد.

فصل اول :

اصول دین و مذهب

در مورد اصول دین و اصول مذهب و تفاوت بین آنها دو نظریه وجود دارد :

الف : اصول مشترک ادیان و اصول مذهب تشیع

ادیان توحیدی که همان ادیان آسمانی و حقیقی هستند دارای سه اصل کلی مشترک می باشند: «اعتقاد به خدای یگانه» ، «اعتقاد به زندگی ابدی» برای هر فردی از انسان در عالم آخرت و دریافت پاداش و کیفر اعمالی که در این جهان انجام داده است، و «اعتقاد به بعثت پیامبران» از طرف خدای متعال برای هدایت بشر بسوی کمال نهایی و سعادت دنیا و آخرت.

فصل اول :

این اصول سه گانه، در واقع ، پاسخهایی است به اساسی ترین سئوالاتی که برای هر انسان آگاهی مطرح می شود: مبدء هستی کیست؟ پایان زندگی چیست؟ از چه راهی می توان بهترین برنامه زیستن را شناخت؟ عقاید اصلی، لوازم و ملزومات و توابع و تفاسیلی دارد که مجموعاً سیستم عقیدتی دین را تشکیل می دهد و اختلاف در اینگونه اعتقادات ، موجب پیدایش ادیان و فرقه ها و نحله های مذهبی مختلف شده است. چنانکه اختلاف در نبوت بعضی از انبیاء الهی و تعیین کتاب آسمانی معتبر، عامل اصلی اختلاف بین ادیان یهودی و مسیحی و اسلام شده و اختلافات دیگری را در عقاید و اعمال، به دنبال آورده است که بعضاً با اعتقادات اصلی سازگار نیست

فصل اول :

بنابراین، واژه «اصول دین» را می توان به دو معنای عام و خاص بکاربرد:

اصطلاح عام آن در برابر «فروع دین» و بخش احکام بکار می رود و شامل همه عقاید معتبر می شود، و اصطلاح خاص آن، به اساسی ترین عقاید، اختصاص می یابد. نیز می توان تعدادی از عقاید مشترک بین همه ادیان آسمانی مانند اصول سه گانه (توحید، نبوت، معاد) را «اصول دین - بطور مطلق - و آنها را با اضافه یک یا چند اصل دیگر «اصول دین خاص» و یا با اضافه کردن یک یا چند اعتقادی که مشخصات مذهب و فرقه خاصی است «اصول دین و مذهب» یا «اصول عقاید یک مذهب» بحساب آورد. (آیت

الله محمد تقی مصباح یزدی آموزش عقاید ص ۱۲-۱۴)

فصل اول :

ب : اصول دین اسلام و اصول مذهب تشیع

اصول دین اسلام ، که همه مسلمین آنها را به عنوان اصول اصلی اسلام می پذیرند ؛ سه اصل «توحید» ، «نبوت» و «معاد» است ؛ لکن خود این اصول نیز فروع و ابعادی دارند ؛ و یکی از ابعاد بحث توحید ، بحث اوصاف الهی است ؛ بحث عدل الهی نیز داخل در بحث اوصاف الهی است ؛ لکن از آن جهت که بین گروهی از مسلمین که اشاعره نامیده می شوند و گروه دیگری که عدلیه نامیده می شوند و شامل شیعه و معتزله هستند ، در تفسیر عدل الهی دو دیدگاه پیدا شده است ؛ عدل از مختصات گروه عدلیه شمرده شده است

فصل اول :

مساله امامت نیز از مسائلی است که اکثر مسلمین - از شیعه و اهل سنت - آن را واجب می دانند ؛ لکن در ویژگیهای این مساله بین اهل سنت و مذهب شیعه اختلاف نظرهایی وجود دارد ؛ که از جمله آن اختلاف نظرها این است که اهل سنت ، امامت را از مسائل فقهی و از فروع دین می دانند ؛ در حالی که شیعه امامت را امتداد نبوت و از فروع نبوت می داند ؛ یعنی می گوید امام باید تمام شرائط نبی ، مسئولیتهای او ، به جز دریافت وحی ، را دارا باشد ؛ بنابراین از نظر شیعه، امامت اصلی مستقل از اصل نبوت نبوده و امتداد آن است ؛ و چون شیعه با این اعتقاد از دیگر مسلمین متمایز می شود ، امامت را از اصول مذهب شیعه محسوب می دارند . بنا بر این اسلام در واقع سه اصل اساسی بیشتر ندارد ؛ و بقیه امور اعتقادی مثل امامت و عدل و ... از فروع و شاخه های این سه اصلند .

((<http://maaref.porsemani.ir>))

فصل اول :

علوم کاربردی در بحث اعتقادات

علوم کاربردی در حوزه اعتقادات عبارتند از؛ علوم فقه ، کلام ، تاریخ و عرفان که رویکرد هر یک از علمائ این رشته ها به اعتقادات دینی موجب تفاوت دیدگاه و حتی اختلافات مذهبی بین فرق و نحله های اسلامی شده است .

علم تاریخ: تاریخ در لغت به معنای شناساندن وقت است و در اصطلاح ، به عبارت است از ؛ «مجموعه ای از اطلاعات در باره گذشته و نقش و تأثیر و تأثر انسان در ارتباط با آن گذشته است.»
روش علم تاریخ در اسلام عمدتاً روایی ، تحلیلی و ترکیبی است.

فصل اول :

علم فقه : فقه علمی است که متکفل بیان تکالیف بندگان می‌باشد، و در تعاریف سنتی، «علم به احکام خمسسه که ناظر به افعال و اعمال مومنان است» بدین معنی که هر فعل یا ترک فعل فرد مکلف از حیث شمول حکم شرعی داخل در یکی از عناوین پنج گانه که شامل واجب مستحب، مباح، مکروه و حرام می‌باشد.

البته بخشی از فقه مثل نماز و روزه شامل حوزه روابط بندگان با خداوند است و بخش عمده دیگری از آن، احکام وضعی است که در صدد تنظیم روابط افراد جامعه و طبیعت با یکدیگر است.

و بخش دیگری از فقه هم متکفل روابط مردم با حاکمیت و حاکمیت با مردم است. مانند قوامین جزایی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره

فصل اول :

احکام فقهی در حوزه احکام تکلیفی دارای دو نوع ضمانت اجرایی است

نوع اول : ضمانت اجرایی اخروی

نوع دوم : ضمانت اجرایی دنیوی ؛ که ناظر بر حدود و قصاص و کفارات است .

عده ای از مسلمانان برخی از مباحث اعتقادی از جمله نبوت و امامت را موضوع علم فقه می داند .

فصل اول :

علم کلام : علم کلام که بطور کلی متکفل بحث در حوزه «فعل الله» و اصول اعتقادات است و متکی بر عقل و نقل است . در واقع معیار کلامی بودن یک مسئله آن است که به ذات یا فعل خداوند بر گردد که در درجه اول شامل توحید، نبوت و معاد و در مرحله بعد شامل تمام اموری می شود که به توحید، نبوت و معاد بازگشت می کند و مثل اعزام انبیاء نصب حاکم اسلامی به عنوان حافظ و مجری شریعت اسلامی، در زمان حضور و غیبت زمان که از افعال الهی محسوب می شود. هدف علم کلام محافظت از شرع و اثبات عقائد دینی است . اهل تشیع بحث اعتقادات و از جمله امامت را به علت اعتقاد به اینکه تعیین ان فعل الله است عمد تا کلامی می دانند .

فصل اول :

علم عرفان : دو واژه «عرفان» و «معرفت» از نظر لغوی معنای واحدی دارند و هر دو به معنای «شناختن» هستند. این شناخت می‌تواند از طریق «حس»، «عقل»، «نقل» و یا «دل» حاصل شده باشد.

«عرفان» در اصطلاح به شناخت ویژه‌ای اختصاص یافته که از راه شهود درونی و دریافت باطنی حاصل می‌شود. شهود قلبی و دریافت باطنی که شناختی بی‌واسطه است و مستقیماً خود معلوم مورد ادراک قرار می‌گیرد، در اصطلاح فلسفی «علم حضوری» نامیده می‌شود. «علم حضوری» به خلاف «علم حصولی» از راه تجربه، فکر و استدلال و مفاهیم ذهنی به دست نمی‌آید. بعضی توحید و نبوت و امامت و سایر مسائل اعتقادی را در حوزه عرفان می‌دانند.

فصل اول :

بنابر این عرفان عبارت است از: «شناخت خدای متعال، صفات و افعال او، شناختی که نه از راه فکر و استدلال؛ بلکه از طریق ادراک قلبی و دریافت باطنی حاصل شود».

اقسام عرفان :

عرفان نظری : عرفان نظری ضوابط و روش های سیر و سلوک و کشف و شهود است و شامل معرفت شناسی ، خدا شناسی ، جهان شناسی ، انسان شناسی و هستی شناسی عارفانه می شود.

عرفان عملی : « عرفان عملی » عبارت است از: دستورالعمل های خاصی که انسان را به شناخت حضوری و شهودی خداوند رهنمون می شود.

فصل اول :

هدایت چیست ؟

هدایت در لغت معنای دلالت و ارشاد به کار می رود و بر دو گونه است: یکی نشان دادن راه، که به آن «**ارائه طریق**» می گویند و دیگری رساندن به هدف که از آن به «**ایصال به مطلوب**» تعبیر می شود.

انواع هدایت

۱ (**هدایت عام** : «هدایت الهی و دلالت به سوی کمال وجودی خاصی که، هر موجودی ذاتاً میل و کشش درونی به سوی این مقصود و این کمال وجودی دارد.» چنین هدایتی از طریق خلق قوا و تنظیم استعدادها ، غرائز و فراهم ساختن قابلیت‌ها و زمینه‌هایی که هر موجودی را به سوی کمال ویژه‌ای که لایق اوست روانه می‌سازد، همین قوای ویژه و طبیعت حیوانی است که حیوان را به سوی کمال او و سعادت‌ی که ملایم طبع اوست رهنمون می‌سازد. مانند حرکت کرات آسمانی ، جمادات و رشد نمو گیاهان و حیوانات .

فصل اول :

(۲) هدایت خاص

اگرچه انسان در شمول هدایت عامه با سایر موجودات مشترک است ، لیکن، جایگاه ویژه ای که در عرصه هستی و خلقت داشته و دارای غایتی متعال تر و مأموریتی عظیم تر بوده و جایگاه بلند و مأموریت الهی، را بر عهده دارد ، هدایتی خاص را ویژه خود می سازد که این هدایت خاصه، نخست از طریق خلق و تکوین قوا و استعدادها و توانایی های بالقوه ای در او به نحو شگفت انگیزی وی را به سوی غایت مطلوب روان می سازد و از دیگر سوی با هدایت تشریعی ، یعنی انزال قوانین الهی و ارسال رُسل و نصب امامان همراهی و هدایت می شود .

فصل اول :

اقسام هدایت خاصه :

الف : هدایت تکوینی : آن خلقت خاص و قوا و استعدادهایی که انسان را در تشخیص خیر و شر و حسن و قبح و عمل به آنها، مستعد می‌سازد و «فطرت» نامیده می‌شود؛ که خداوند انسان را سرشار از طلب و میل به کمالات نموده و همچون چراغی فروزان تاریکی‌های جهل و نقص را روشن می‌کند و جوهر ملکوتی روح و جان آدمی را دردآشنای حق و راهی دیار دوست می‌سازد و جهت حرکت او را تعالی می‌بخشد و انسان را کمال‌طلب و جستجوگر خوبی‌ها و طالب بقا می‌گرداند «هدایت تکوینی» نامیده می‌شود .

هدایت تشریحی : هدایت تشریحی به این معناست که خداوند از طریق پیامبران و کتاب‌های آسمانی، راه رسیدن به مقصد را به انسان نشان داده است و انسان اختیار دارد که آن را بپذیرد و یا انکار کند، چنان که می‌فرماید: « **انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا** ». مراد از هدایت در این آیه، هدایت تشریحی و ارائه طریق است.

((فصل دوم))

نبوت چیست ؟

* اهداف نبوت

* اهداف ووظایف نبوت در قرآن

* شئون نبوت

* شرایط نبوت

* حاکمیت دین بر جامعه اسلامی

* لیبرالیسم و سکولاریسم

* خاتمیت

فصل دوم:

تبیین معنای نبوت: واژه «نبی» - اگر از ماده «نبا» باشد - بمعنای «صاحب خبر مهم» است. نبی در اصطلاح به این معناست: "انسان کاملی که به واسطه وحی از خداوند خبر میدهد." بعضی از علما گفته اند: نبی کسی است که بدون واسطه بشر از خداوند خبر میدهد.

«نبی» از نظر مصداق (و نه از نظر مفهوم) اعم از رسول است. یعنی همه پیامبران، دارای مقام نبوت بوده اند ولی مقام رسالت، اختصاص به گروهی از ایشان داشته است که طبعاً مقام ایشان بالاتر از مقام سایر انبیا خواهد بود، چنانکه خود رسولان هم از نظر مقام و فضیلت یکسان نبوده اند و بعضی از ایشان به مقام "امامت" نیز مفتخر گردیده اند. عناصر محوری نبوت از دو چیز تشکیل شده است: یکی وحی و دیگری پیام آور ای وحی الهی که پیامبران اند.

فصل دوم:

رسالت یا نبوت؟ نبی به کسی گفته می‌شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه می‌تواند از جهان غیب خبر دهد، خواه مأمور باشد که آنچه به او وحی شده، را تبلیغ کند یا نکند و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه داشته باشد و یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبر دیگری باشد. اما رسول فقط به آن دسته از انبیا گفته می‌شود که افزون بر اخذ وحی و خبرداشتن از جهان غیب، دست‌کم یکی از این سه امتیاز را داشته باشد:

❖ **مأمور به تبلیغ وحی باشد.**

❖ **دارای شریعت جداگانه‌ای باشد.**

❖ **دارای کتاب آسمانی باشد.**

جناب ابوذر از رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید تعداد انبیای الهی چندتاست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ۱۲۴ هزار نفر. سپس عرض کرد: رسولان آنها چند نفر هستند؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: سیصد و سیزده نفر.

فصل دوم:

ضرورت نبوت:

ضرورت بعثت انبیاء بنیادی ترین مسائل بخش نبوت است که از دو طریق می توان آنرا اثبات کرد .

الف برهان عقلی

برهان عقلی اول :

نخست : آفریدگار همه هستی (از جمله انسان) حکیم است و حکیم، کار لغو و بیهوده انجام نمی دهد

دوم : هدف از آفرینش هر موجودی آن است که به کمال مطلوب خود برسد، از این رو حکمت خداوند اقتضا می کند که زمینه نیل به کمال را نیز فراهم نماید.

فصل دوم:

ضرورت نبوت

سوم: زندگی انسان، محدود به زندگی دنیایی نیست، بلکه آدمیان پس از زندگی دنیوی وارد زندگی دیگری می‌شوند که جاودانه است و نوع زندگی در آنجا نتیجه و بازتاب زندگی در این جهان می‌باشد. بنابراین از آنجا که هر عمل و تفکر انسانی در زندگی جاودانی اثر گذار است، باید در مورد آن‌ها و تأثیرشان شناخت کافی داشته باشد، که از مهم‌ترین آن‌ها شناخت در مورد خدا و زندگی اخروی است.

چهارم: این آگاهی شایسته، از عهده منابع شناخت در آدمی، یعنی عقل و حس و علوم بشری بر نمی‌آید. دیدگاه‌ها و نظریات مختلف و متعارض در باب خدا و معاد و مسائل اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و ...، شاهدهی بر نارسایی و ناکارآمدی عقل و دانش بشری است.

فصل دوم:

نتیجه

خدای حکیم ، انسان را آفرید تا با اختیار خود به کمال و سعادت برسد. زندگی انسان نیز محدود به زندگی این جهان نیست ، بلکه زندگی اخروی انسان - که جاودانه است - نتیجه و بازتاب زندگی این جهان است . پیمودن راه سعادت نیز مستلزم شناخت و آگاهی دقیق نسبت به عوامل اثرگذار در سعادت آدمی است که بی شک این شناخت از عهده حس و عقل و دانش انسانی بر نمی آید . در نتیجه خداوند باید راه شناخت دیگری را که همان تعالیم انبیای الهی است ، قرار دهد تا انسان در پرتوی شناخت عقل و تعالیم وحیانی به کمال و سعادت واقعی خود نائل گردد، چرا که بر خلاف حکمت الهی است که انسان برای تکامل و سعادت خلق شود ، اما راه و ابزار سعادت در اختیار او قرار نگیرد.

(اندیشه ۲ آیت الله سبحانی)

فصل دوم:

برهان عقلی دوم:

نخست: هدف از آفرینش انسان این است که با انجام دادن افعال اختیاری، مسیر تکامل خود را بسوی کمال نهائی پیماید کمالی که جز از مجرای اختیار و انتخاب بدست نمی‌آید بنابراین مسیر زندگی بشر، دو راهه و دو سویه قرار داده شده تا زمینه انتخاب و گزینش برای وی فراهم شود.

دوم: اختیار و انتخاب آگاهانه، علاوه بر قدرت بر انجام کار و فراهم شدن زمینه‌های بیرونی، برای کارهای گوناگون و وجود میل و کشش درونی به سوی آنها، نیاز به شناخت صحیح نسبت به کارهای خوب و بد و راه‌های شایسته و ناشایست دارد؛ انسان در صورتی می‌تواند راه تکامل خویش را آزادانه و آگاهانه انتخاب کند که هدف و راه رسیدن به آن را بشناسد. پس مقتضای حکمت الهی، این است که ابزار و وسایل لازم برای تحصیل چنین شناخت‌هایی را در اختیار بشر قرار دهد؛ وگرنه موجب نقض غرض است.

فصل دوم:

سوم: شناخت‌های عادی و متعارف انسانها که از همکاری حس و عقل،

بدست می‌آید هر چند نقش مهمی را در تأمین نیازمندیهای

زندگی، ایفاء می‌کند اما برای باز شناختن راه کمال و سعادت

حقیقی در همه ابعاد فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی، و دنیوی و

اخروی، کافی نیست و اگر راه دیگری برای رفع این کمبودها

وجود نداشته باشد هدف الهی از آفرینش انسان، تحقق نخواهد

یافت.

فصل دوم:

نتیجه:

با توجه به این سه مقدمه، به این نتیجه می‌رسیم که مقتضای حکمت الهی این است که راه دیگری، ورای حس و عقل برای شناختن مسیر تکامل همه جانبه، در اختیار بشر قرار دهد؛ تا انسان‌ها بتوانند مستقیماً یا با وساطت فرد یا افراد دیگری، از آن بهره‌مند شوند؛ و آن همان راه «وحی» است که در اختیار انبیا علیهم السلام قرار داده شده است و ایشان به طور مستقیم و دیگران به وسیله ایشان، از آن بهره‌مند می‌شوند و آنچه را برای رسیدن به سعادت و کمال نهایی لازم است، فرا می‌گیرند.

(آموزش عقائد آیت الله مصباح)

فصل دوم:

ب : برهان نقلی :

برهان نقلی اول:

قرآن کریم در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرمود: «بِهَ كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ ... فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» همه مردم (پیش از بعثت پیامبران صاحب شریعت) یک گروه بودند . پس خداوند پیامبران را (با دین و شرایع آسمانی) مژده رسان و بیم دهنده برانگیخت و همراه آنها کتاب (آسمانی) را به حق (و هدفی والا و عقلانی) فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. ... پس خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به توفیق خود، به حقی که در آن اختلاف داشتند راهنمایی نمود و خداوند هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می کند

فصل دوم:

برهان نقلی دوم :

امام صادق (علیه السلام) در جواب زندقی که از چگونگی اثبات نبوت پرسیده بود فرمودند: «زمانی که ثابت کردیم که همانا برای ما خالق و صانعی متعالی وجود دارد و این صانع حکیم است و برتر از این است که خلق او را مشاهده کنند و یا لمسش نمایند، به اقتضای حکمتش باید برای مخلوقاتش سفیران و پیام آورانی بیاورد تا خلق را به سوی او هدایت کنند و مصالح و منافعشان را به آنها برسانند؛ چرا که از حکیم قبیح است که مخلوقات خویش را بیهوده آفریده باشد و آنها را مهمل و سرگردان قرار دهد، و آن رسولان درست است که مانند دیگر مخلوقات، مخلوق خدایند، اما از آموزندگان حکمت نزد خدای متعال اند و واسطه میان خداوند و خلق اند، و آن گاه امام (علیه السلام) فرمودند: «ثمّ ثبت ذلك في كلّ دهر و زمان» یعنی بودن این واسطه و حجت بین خدا و خلق در هر روزگار و زمانی ضروری است.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸)

فصل دوم:

اهداف نبوت

مسأله اساسی این است که هدف اصلی از بعثت پیامبران و انزال کتاب های آسمانی چیست؟ در قرآن کریم ضمن اینکه به همه این معانی اشاره یا تصریح شده، دو مفهوم مشخص ذکر شده که می رساند هدف اصلی، این دو امر است؛

یکی؛ شناخت و نزدیک شدن به خدا «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا* وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا وَ مُنِيرًا».

دیگری؛ برقراری قسط و عدل در جامعه.

« لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

بِالْقِسْطِ ». (احزاب ۴۶ و حدید ۲۵)

فصل دوم:

در مورد دو هدف یاد شده که «توحید نظری و عملی فردی» و «توحید عملی اجتماعی»؟ چهار دیدگاه مطرح است:

۱. پیامبران از نظر هدف، ثنوی بوده اند، یعنی دو مقصد مستقل داشته اند: یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی) و دیگری به سعادت دنیوی او (توحید اجتماعی).

۲. هدف اصلی، توحید اجتماعی است. اما توحید نظری و توحید عملی فردی مقدمه لازم توحید اجتماعی است. توحید نظری به شناخت خداوند ارتباط دارد. برای انسان فی نفسه هیچ ضرورتی نیست که خدا را بشناسد. ولی نظر به اینکه کمال انسان در «ما» شدن و توحید اجتماعی است و این امر بدون توحید نظری و توحید عملی فردی میسر نیست، خداوند معرفت خود و پرستش خود را واجب کرده است تا توحید اجتماعی محقق گردد.

فصل دوم:

(۳) : هدف اصلی، شناخت خدا و رسیدن به اوست. لیکن توحید اجتماعی مقدمه

وصول به این هدف عالی است. زیرا در جهان بینی توحیدی، جهان ماهیت از اوایی و به سوی اوایی دارد. از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست. انسان از یک امتیاز خاص بهره مند است و آن اینکه به حکم « نفخت فیه من روحی » واقعیتش واقعیت خدایی است و فطرت بشر فطرت خداجویان است. از این رو سعادت و نجاتش در معرفت خدا، پرستش و قرب به اوست. ولی نظر به اینکه انسان فطرتا اجتماعی است و اگر بر جامعه نظامات متعادل اجتماعی حکم فرما نباشد، حرکت خداجویانه انسان امکان پذیر نیست، پیامبران به اقامه عدل پرداخته اند. فلذا اموری مانند عدل، آزادی، مساوات و همچنین اخلاق اجتماعی از قبیل جود، عفو، محبت و احسان به خودی خود ارزش ذاتی ندارند و کمالی برای بشر محسوب نمی شود همه ارزششان مقدمه بودن برای ذی المقدمه است و بود و نبود / آنها.

فصل دوم:

(۴): هدف اصلی توحید نظری و عملی ذی المقدمه ارزشمند.

نظریه چهارم ضمن رد قاطع نظریه اول و دوم و تأیید بخش اول نظریه سوم می گوید: برخلاف نظریه سوم ارزش های اجتماعی و اخلاقی با اینکه مقدمه وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و خداپرستی است، ارزش ذاتی دارند.

توضیح اینکه رابطه مقدمه و ذی المقدمه دو گونه است. در یک گونه تنها ارزش مقدمه، رساندن به ذی المقدمه است. پس از رسیدن به ذی المقدمه، وجود و عدمش برابر است. مثلاً کسی که می خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر وسیله پریدن قرار می دهد.

گونه دیگر این است که مقدمه در عین اینکه وسیله رسیدن به ذی المقدمه است و در عین اینکه ارزش اصیل از آن ذی المقدمه است، پس از وصول به ذی المقدمه وجود و عدمش برابر نیست، بلکه ارزش ذاتی خود را دارند مانند معلومات و اطلاعات دوره ابتدایی و دبیرستان که برای مراحل بالا تر ارزش دارد.

فصل دوم:

ارزش های اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حق و پرستش حق از نوع دوم است. چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، احسان و ... مساوی باشد. زیرا اخلاق عالی انسان، نوعی خداگونه بودن است و در حقیقت درجه و مرتبه ای از خداشناسی و خداپرستی است و لو به صورت ناآگاهانه، یعنی علاقه انسان به این ارزش ها ناشی از علاقه فطری به متصف شدن به صفات خدایی است؛ هر چند خود انسان توجه به ریشه فطری آنها نداشته باشد و احیانا در شعور آگاه خود، منکر آن باشد. از این رو از دیدگاه معارف اسلامی دارندگان اخلاق نیک از قبیل عدالت، احسان، جود و ... هر چند مشرک باشند، اعمالشان در جهان دیگر بی اثر نیست. این گونه افراد اگر کفر و شرکشان از روی عناد نباشد به نوعی در جهان دیگر مأجورند. در حقیقت این اشخاص بدون آنکه خود

فصل دوم:

اهداف و وظایف نبوت در قرآن

۱): دعوت به توحید و یکتا پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی
«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ.» (نحل / ۳۶)

به تحقیق، در میان هر امتی رسولی را برانگیختیم تا آنان را به یکتا پرستی بخواند، و از پرستش طاغوت باز دارد.

«وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحى اليه انه لا اله الا انا فاعبدون (انبیا ۲۵)» «قبل از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که من تنها «اله» هستم . باید فقط مرا پرستش کنید»

فصل دوم:

۲) : برپایی قسط و عدالت در جامعه بشری

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.» (حدید / ۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

«...وَأْمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (شوری ۱۵)

بگو: دارم و به من فرمان داده اند که در میان شما به عدالت رفتار کنم خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شماست اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما میان ما و شما هیچ محاجه ای نیست خدا ما را در یک جا گرد می آورد و سرانجام به سوی اوست

فصل دوم:

۳): تعلیم و تربیت و تزکیه نفوس.

تعلیم و تربیت در چهار آیه از قرآن کریم (که همگی مربوط به نبوت پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - می‌باشند) به عنوان یکی از اهداف نبوت بیان شده است. چنان‌که می‌فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.» (آل عمران / ۱۶۴)

فصل دوم:

(۴) : قضاوت و داوری در اختلافات و منازعات .

چنانکه از خود قرآن استفاده می شود یکی از وظائف انبیاء این بود که غیر از آنکه اصل حکم را به مردم می رساندند، آن حکم را اجرا هم ، و در مورد مشاجراتی که بین مردم پدید می آمد قضاوت می کردند. قرآن در مورد حضرت داوود (ع) می فرماید : « یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق » (ص / ۳۸). در مورد پیامبر اسلام (ص) هم می فرماید:

« انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن
للخائنین خصیما » (نساء ۱۰۵)

« ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تا بدان سان که خدا به تو آموخته است میان مردم داوری کنی و به نفع خائنان به مخاصمت بر مخیز »
روشن است که منظور از این حکومت و داوری، قضاوت بین مردم در مورد مشاجرات است.

فصل دوم:

(۵) : حکومت و زعامت و اجرای قوانین و مقررات الهی

بعضی انبیاء مقامی بالاتر از قضاوت هم داشته اند. یعنی رسماً رئیس حکومت و جامعه بوده اند و مردم می بایست از آنها اطاعت کنند آیه ای هست که بطور کلی می فرماید: «ما هر پیامبری را برای مردم فرستادیم برای این بود که مردم از او اطاعت کنند» «و ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله» (نساء ۶۴) و آیه دیگر «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» . (احزاب ۶)

علامه طباطبایی درباره ولایت آن حضرت می نویسد: «رسول خدا، بر همه شئون امت اسلامی، جهت سوق دادن آنان به سوی خدا و نیز برای حکمرانی و فرمانروایی بر آنها و قضاوت در میانشان، ولایت دارد. البته این ولایت، در طول ولایت خداوند و ناشی از تفویض الهی است».

بنابراین یکی از اهداف ثانوی از نبوت که در بعضی نبوت ها تحقق می یابد این است که حکومت حقه ای در روی زمین پیاده شود و مردم در زیر چتر آن حکومت حق، هم دنیا و هم آخرتشان اصلاح شود.

فصل دوم:

(۶) : مبارزه با ظلم و آزاد کردن انسان از قید و بندهای نادرست

از جمله اهدافی که از آیات کریمه استفاده می شود مبارزه عملی با ظلمها و فسادهایی بود که در زمان خودشان رایج بوده است. آنطور که از قرآن کریم استفاده می شود هر یک از اقوامی که برایشان پیامبری مبعوث می شد، فساد یا فسادهای خاصی در میان آنها رواج داشت،

هر پیامبری بر مفسده رایج در زمان خودش بیشتر تکیه می کرده است، مثلا هر جا داستان حضرت شعیب (ع) ذکر می شود مسأله « و زنوا بالقسطاس

المستقیم » (نحل ۳۶) « و لا تبخسوا الناس اشیاءهم » (اعراف ۸۵)

« ... وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ... » (اعراف ۱۵۷)

فصل دوم:

(۷) : اتمام حجت ، یاد آوری فطریات و تذکر دادن :

خداوند علیم و حکیم، انسان را با ظرفیت ، فطریات و استعدادهای ویژه آفریده است، و انسان قابلیت دریافت کمالات مادی و معنوی بسیاری را دارد. عقل و فطرت، راه دریافت این کمالات را تا حدودی روشن می‌سازند، اما به هیچ وجه کافی نیستند، بدین جهت انسان گذشته از هادیان درونی، به هدایتگران بیرونی نیز نیازمند است، هر گاه خداوند هدایتگران بیرونی را در اختیار بشر قرار ندهد، و او به بیراهه برود، او می‌تواند به خداوند احتجاج کند و بر کارهای خلاف خود عذر و بهانه بیاورد. اما با فرستادن پیامبران و رسولان الهی حجت بر بشر تمام شده، و راه هر گونه عذر و بهانه بر وی بسته خواهد شد. چنان که فرموده است:

«رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.» (نساء، ۱۶۵)

۸: حاکم کردن فضائل اخلاقی و مقابله با رذائل نفسانی :

حضرت خاتم الانبیاء - ص - غایت بعثت نیز غایت و نتیجه‌ی دعوت خویش را اکمال مکارم اخلاق بیان نموده است: « بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ » آن حضرت در حدیثی دیگر علوم نافع را در سه علم منحصر می‌نماید: « إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ؛ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ ». امام خمینی (ره) در اثر نفیس خویش، شرح چهل حدیث، روایت بیست و چهارم را همین حدیث شریف قرار داده و به تبیین و تفسیر آن پرداخته است. طبق توضیح ایشان، سه علم یاد شده به ترتیب عبارتند از: **علم عقاید، علم اخلاق و علم احکام** و مسایل شرعی. همچنین، در وصیت‌های پیامبر اکرم - ص - به امیرالمؤمنین علی - ع - موضوع ارتکاب به اخلاق پسندیده و اجتناب از اخلاق ناپسند به خوبی نمایان است: «... وَ عَلَيكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْتَكِبْهَا وَ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا » (شیخ عباس، سفینه البحار دوم، ج ۲، ص ۶۷۷ و ۶۸۰)

فصل دوم :

شئون نبوت : (مناصب)

از بررسی مجموع ضرورت بعثت ، اهداف نبوت ، وظائف و فلسفه وجودی انبیاء، بدست می آید که حداقل پیامبران اولوالعزم و انبیاء و رسولانی که امکان پیاده کردن احکام و قوانین و مقررات الهی را پیدا کرده اند دارای دو نوع از شئون الهی بوده اند (۱):

اول : شان تکوینی .

دوم : شان تشریحی .

در شان تکوینی پیامبران ولایت معنوی و باطنی را بر عهده دارند. در اصطلاح کلامی به آن ولایت معنوی گفته می شود. و در شان تشریحی هدایت دینی و ابلاغ و اجرای فرامین الهی را در جامعه بر عهده دارند: بنابراین در مجموع می توان گفت پیامبران الهی دارای چهار شان می باشند ، که عبارت اند از:

(۱ : ولایت و ولایتمداری از دیدگاه شهید مطهری)

الف : شان ولایت معنوی

ولایت معنوی و یا ولایت طریقت ، یعنی این جهت که انبیاء به واسطه پیمودن صراط قرب و رسیدن به جایی که وجودشان یک وجود حقانی است و باطن شریعت را به حد کمال دارا می باشند و معنویت انسانی که خود حقیقتی است ، در آنها متمرکز و آنها با این جهت قافله سالار معنویات و مربی معنوی بشر و مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال بشر و حجت بر زمان و قطب دوران می باشند و زمین هیچ گاه از ولیّ که حامل چنین معنویتی باشد خالی نخواهد بود . اعتقاد به مقام ولایت انبیا ، یعنی اعتقاد به وجود انسان کاملی که حامل معنویت کلی انسانیت و قطب و محور عالم امکان است . بر این اساس ، هیچ زمانی ممکن نیست که زمین از حجت حق و وجود انسان کامل خالی باشد .

ب : شان امامت، پیشوایی و مرجعیت دینی.

اکرم علاوه بر اینکه پیام الهی را دریافت ، تلقی و به مردم منتقل می کنند در پیامبر جهت تفسیر و تبیین احکام دینی هم مراجع امور مسلمین بودند. آیاتی که پیامبر اکرم بر مردم تلاوت می کردند ابهامات فراوانی را برمی انگیزت که می بایست در جهت تفسیر آن پاسخی دریافت می کردند لذا رسول گرامی اسلام توضیحات لازم به را سوال کنندگان می داد به طور پیامبر اکرم موظف بودند فروع احکام را به تفصیل به اطلاع مردم برسانندی که ابهامی برای آنها باقی نماند. علاوه بر این پاسخ بسیاری از احکام را به صورت کلی مطرح می کرد. تا بعدا توسط معصومین (ع) برای مسلمانان تبیین شود. قرآن کریم هم به صراحت این نوع منصب را برای پیامبر تأیید می کند.

« وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ »

و آنچه را فرستاده ما به شما داد (از احکام و معارف و اموال) بگیرید و از آنچه شما را منع و نهی کرد باز ایستید، و از خدا پروا نمایید، که خداوند سخت کیفر است.

فصل دوم :

ج : شان سیاسی و اجتماعی.

شکی نیست که پیامبر اسلام (ص) افزون بر آنکه منصب رسالت را بر عهده داشت و وحی الهی را معصومانه ابلاغ می کرد و مرجعیت دینی و تبیین معصومانه وحی نیز با او بود دارای ولایت و سرپرستی نیز بود از لوازم این ولایت آن است که بر مردم واجب است به امارت و قضاوت پیامبر(ص) تن دهند و به عنوان مرجع نهایی حل اختلاف ها به او رجوع کنند:

پیامبر(ص) گذشته از این که مبین و مبلغ احکام بود و گذشته از این که قاضی مسلمین بود، سائس و مدیر اجتماع مسلمین بود، ولی امر مسلمین و اختیاردار اجتماع مسلمین بود.

« النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ... »

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است (اراده پیامبر درباره تصرف در جان و مال آنها بر اراده خودشان مقدم است). (احزاب ۶)

فصل دوم:

د : شان قضایی.

قضاوت و داوری از نظر اسلام یک شائن و منصب الهی است ، زیرا حکم به عدل است ، و قاضی کسی است که در مخاصمات و اختلافات می خواهد به عدل و داد داوری کند. این شائن به نص قرآن کریم از شئون نبوت بوده از سوی خداوند به پیامبر(ص) تفویض شده است :

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند. (نسا ۶۵)

بنابر این پیامبر(ص) ولایت قضایی داشت ، یعنی حکمش در اختلافات حقوقی و مخاصمات داخلی ناف بود.

فصل دوم:

شرایط نبوت :

شرایط و ویژگی های اصلی و مهم انبیای الهی عبارتند از :

الف : اتصال به غیب (وحی)

ب : عصمت

ج : معجزه

فصل دوم:

معنی وحی :

وحی در لغت، هر نوع ادراک و تفهیم سرّی و پنهانی را وحی گویند. اگر «به آهسته سخن گفتن» نیز وحی می‌گویند.

اما وحی در اصطلاح، «آگاهی ویژه‌ای است که خداوند آن را در اختیار پیامبران نهاده تا از آن طریق پیام‌ها و تعالیم خود را به انسان برساند.» ماهیت و حقیقت این نوع وحی بر ما مجهول و یکی از مصادیق عالم غیب است که باید بدان ایمان آورد.

فصل دوم:

اقسام وحی :

وحی بطور کلی به دو دسته تقسیم می شود:

الف : وحی به غیر انبیاء علیهم السلام

❖ وحی به آسمان ها (فصلت ۱۲)

❖ وحی به حیوانات (نحل ۶۸)

❖ وحی به انسان غیر انبیاء (قصص ۷)

❖ وحی شیاطین به یکدیگر (انعام ۱۲۱)

ب: وحی به انبیا علیهم اسلام

فصل دوم:

انواع وحی به انبیاء علیهم السلام

الف : ارتباط مستقیم :

گاهی دستوره‌های الهی به روح و قلب پیامبران الهی القا می‌گردد و روح والای آنان مرکز نزول وحی آسمانی می‌شود.

ب : در خواب :

گاه روح قوی پیامبر که مورد توجه خداوند نیز می‌باشد، حقایقی را در عالم رویا بسان فجر صادق می‌بیند و دستوره‌های الهی را از این راه، به او می‌رسد؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای ذبح اسماعیل دستوره‌های خداوند را این‌گونه دریافت نمود.

فصل دوم:

ج : از ورای حجاب :

زمانی ممکن است خدا که در حجاب غیبت است، از طریق «ایجاد صوت» با پیامبر خود سخن بگوید؛ همان گونه که به حضرت موسی علیه السلام در کوه طور وحی شد.

د : با واسطه فرشته وحی :

از گاه نیز وحی الهی توسط فرشته وحی - که در برابر دیدگان پیامبر به صورت خاصی ظاهر می شود - نازل می گردد.

« وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا (الف و ب) أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ (ج) أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا (د) فَيُوحِي بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ » (شوری ۵۱)

فصل دوم:

عصمت چیست ؟

عصمت در لغت به معنای «امساک» ، «منع کردن» ، «بازداشتن» و نگهداری و مصونیت است و در اصطلاح عبارت است از «مصونیتی خاص یا ملکه‌ای نفسانی است که پیامبران را از ارتکاب گناه و خطا و اشتباه بازمی‌دارد و یکی از شرایط نبوت است.»

انواع عصمت :

عصمت انبیا در سه قلمرو قابل بررسی است:

❖ عصمت در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی؛

❖ عصمت از معصیت و گناه؛

❖ عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی،

فصل دوم:

عامل و منشاء عصمت

متکلمان اسلامی سه عامل را منشاء اصلی عصمت می دانند:

الف (شناخت انبیا از عظمت و جلال و جمال خداوند : پیامبران و اولیای خاص

الهی از نظر آگاهی و شناخت خداوند، در مرتبه‌ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضا و خشنودی خداوند و عشق به او، ترجیح نمی‌دهند. به تعبیر دیگر، شناخت آنان از عظمت و جمال و جلال خداوند، مانع از آن می‌شود که به غیر خدا توجه کنند.

ب (آگاهی از عواقب گناه : پیامبران و اولیای خاص الهی از نتایج نیکوی اطاعت خدا و پیامدهای ناگوار معصیت و گناه، آگاهی کامل دارند.

ج (عنایات خداوندی : البته عنایات و امدادهای غیبی خداوند نیز شامل حال آنان می‌شود، به خصوص در عصمت در مقام در یافت وحی ولی به گونه‌ای نیست که اختیارشان را سلب کند. «إِذْ أَيْدُتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» (به خاطر آور زمانی که تو را با "روح القدس" تأیید کردم؛ که در گاهواره و نیز در حال میانسالی، با مردم سخن می‌گفتی). (مائده ۱۱۰)

فصل دوم:

عامل و منشاء عصمت

علامه طباطبایی در خصوص منشاء عصمت فرمودند :

خداوند سبحان خطاب به رسول اکرم (ص) می فرماید: «وَأَنْزَلَ
اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ، وَ كَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا.» (نساء: ۱۱۳)

یعنی: «و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد، و آنچه را نمی
دانستی به تو آموخت، و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ
بوده است.»

از این آیه شریفه استفاده می شود که خداوند دو نوع علم به
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نموده است:

یکی ؛ تعلیم از راه وحی و نزول روح الامین بر ایشان، که «**أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**» به ضمیمه گفتار دیگر خداوند سبحان که می فرماید: «**نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ**» (شعراء: ۱۹۳): (روح الامین قرآن را بر قلب تو فرود آورد) بیانگر آن است.

و دیگری ؛ «**عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**» که نوعی القا بر قلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و الهام الهی بدون واسطه ملک و انزال آن است. این موهبت الهی همان عصمت و نوعی علم است که بر تمام قوای طبیعی و غرایز و امیال نفسانی غالب و صاحبش را از گمراهی و گناه به طور کلی باز می دارد، و به واسطه آن نسبت به گناه تنفر و انزجار قلبی پیدا می کند. که در روایات از آن به این صورت تعبیر شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام روحی به نام «روح القدس» دارند که آنان را از گناه و معصیت باز می دارد. (علم و عصمت انبیاء و اوصیاء از دیدگاه علامه طباطبایی، محمدحسین رخ شاد)

معجزه چیست ؟

از واژه «معجزه» برگرفته از واژه عجز به معنای ضعف و ناتوانی است. معجزه اسم فاعل باب افعال و به معنای ناتوان کننده و به عجز درآورنده است. اما در اصطلاح به عمل خارق العاده‌ای معجزه گویند که پیامبران الهی برای اثبات ادعای نبوت خویش انجام می‌دهند؛ به گونه‌ای که مردم را به آوردن مثل یا مقابله با آن دعوت می‌کنند و از این سو مردم از انجام آن عاجز و ناتوان‌اند.

سه شرط معجزه :

- ❖ اموری است که مطابق قوانین ظاهری طبیعت نباشد.
- ❖ عملی معجزه است که همراه با ادعای نبوت باشد.
- ❖ معجزه باید همراه مقابله یا تحدی باشد.

فصل دوم:

تفاوت بین معجزه ، کرامت ، استدراج و ارهاصات .

معجزه ؛ کار خارق العاده ایست که بطور اشکار و همراه ادعا و تحدی توسط معصومین انجام می گیرد.

پر واضح است که بین «معجزات» ، «کرامات» و «ارهاصات» تفاوتی وجود دارد. خواجه نصیر الدین طوسی در تلخیص المحصل و در خصوص، تفاوت این عبارات می گوید: «چنانکه افزون بر دو امر خارق العاده معجزه و ارهاص که به پیامبران اختصاص دارد، چهار امر خارق العاده دیگر نیز وجود دارد:

فصل دوم:

اوّل، کرامت؛ کار خارق عادت‌ی که مقرون به کمال ایمان و تقوا و معرفت و استقامت باشد؛ یعنی از اولیای غیر از انبیاء صادر می‌شود.

دوم، معونت؛ صدور کار خارق عادت از عوام مؤمنان و اهل صلاح. **سوم، استدراج؛** امر خارق عادت‌ی که از کفار، مشرکان و فاسقان سر می‌زند.

چهارم، اهانت؛ این امر نقطه مقابل معجزه است، به این معنا که اگر امر خارق عادت که از مدعی رسالت صادر می‌شود، مخالف دعوی او - نه موافق دعوایش - بود اهانت نام دارد. مانند دعوی مسلیمه کذاب که آب دهان در چاه انداخت تا همانند معجزه پیامبر (صلوات الله علیه) چاه به آب بیاید، اما چاه خشکید.

فصل دوم:

بنابراین می توان گفت :

کرامت ؛ اقدامات خارق العاده ای است که توسط اولیای خدا انجام

بطور پنهانی ، بدون ادعا و تحدی صورت می گیرد.

استدراج ؛ امور خارق العاده شیطانی است که توسط برخی افراد

فاسد و منحرف انجام میگیرد .

ارهاصات ؛ امور خارق العاده ای است که قبل ، حین و بعد از تولد

انبیاء الهی رخ می دهد و موید نبوت پیامبران می باشد.

فصل دوم :

حاکمیت دین بر جامعه اسلامی

تاریخ زندگی رسول اکرم (ص) هجرت تا رحلت آن حضرت گواهی می دهد که پیامبر اعظم به محض ورود به مدینه مقدمات تشکیل حکومت اسلامی را به اجرا در آورد ، چرا که اسلامی دینی است که بدون حاکمیت بر جامعه به منصفه ظهور و عینیت در نمی آید ، اینکه به برخی از دلایل لزوم تشکیل حکومت توسط رسول خدا (ص) اشاره می کنیم.

فصل دوم :

الف) : جامعیت دین

همان طور که می دانیم ، دین اسلام آخرین دین الهی ، جامع ترین و کامل ترین دین هاست ، جامعیت اسلام به دو شکل دیده می شود .

یکم : احکام و دستورات الهی هم مربوط به بعد روحی بشر است و هم جسمی و تک بعدی نیست .

دوم : دستورات اسلام برای بشریت از پیش از بسته شدن نطفه تا پس از مرگ بوده و علاوه بر بعد فردی ، تمامی ابعاد اجتماعی زندگی او را از جمله بعد اجتماعی ، فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی ، علمی ، و غیره ا در بر می گیرد .

فصل دوم :

(ب) : اسلام ، دین جهانی و جاودان

اسلام دینی محدود به یک مکان و یک زمان مشخص نیست بلکه دینی جهانی و جاودانی برای همه نسلها و همه دورانهاست . پیامبر اسلام می فرمود : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا »

(ج) : ضرورت اجرایی شدن

این یک اصل پذیرفته شده برای همه است که صرف تدوین و ابلاغ قوانین اعم از بشری و الهی کافی نیست ، هر قانونی که اجرا نشود تشریح و تصویب آن عبث و بیهوده است ، چطور ممکن است تصور کنیم خداوند ، قوانین و دستورات بی شمار آن هم تماماً اجتماعی ، سیاسی ، قضایی ، اقتصادی و فرهنگی را ابلاغ کرده لیکن اجرای آنها نخواستہ باشد

فصل دوم :

(د) : ابلاغ خداوند و نصب الهی

آیات فراوانی وجود دارد ، که نشان می دهد پیامبر اعظم (ص) مامور به تشکیل حکومت و اجرای قوانین الهی بوده و از سوی خداوند

(ه) : آیات و سوره مکی و مدنی

دقت در آیات و سوره مکی و مدنی نشانگر این است که آیات مدنی اکثریت مربوط به تشکیلات سیاسی - اجتماعی ، و دستوراتی است که بدون حکومت و ساختار سیاسی - اجتماعی پیاده شدنی نبود (دقت کنید که کل قرآن کریم بارها و بارها بر رسول خدا نازل شده بود و آن حضرت کل قرآن را یکجا در اختیار داشتند .)
برای این کار نصب شده است .

فصل دوم:

مکاتب غربی و حکومت دینی

خاتمیت

یکی از ضروریات دین اسلام، مسئله خاتمیت است. خاتمیت بدین معناست که سلسله پیامبران الهی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ختم می شود و پس از او هیچ پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قرآن و روایات متواتر، آشکارا بر این مسئله تأکید دارند. از جمله قرآن کریم به صراحت تمام می فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ.»

فصل دوم:

یک شبهه ؛ به فرض اینکه خاتم به همان معنای معروف باشد مفاد آیه این است که سلسله «نبیین» بوسیله آن حضرت ختم شده نه اینکه سلسله «رسولان» هم ختم شده باشد.

جواب ؛ در اسلاید «رسالت یا نبوت؟» گفتیم نبی به کسی گفته می‌شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه می‌تواند از جهان غیب خبر دهد، خواه مأمور باشد برای مردم تبلیغ کند یا نکند و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه داشته باشد و یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبر دیگری باشد. اما رسول فقط به آن دسته از انبیا گفته می‌شود که افزون بر اخذ وحی و خبرداشتن از جهان غیب، مأمور به ابلاغ و اجرای احکام الهی هم هستند. پس از آنجا که نبوت اعم از رسالت هست در نتیجه ختم نبوت به طریق اولی ختم رسالت هم هست.

فصل دوم:

دلایل خاتمیت :

الف دلایل قرآنی ختم نبوت

قرآن در آیاتی آشکارا و دربرخی ضمنی به خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اشاره می کند؛ مثلاً در این آیه:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ.

و در سوره مائده آیه سوم هم آمده است : «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنِّ

دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...»

فصل دوم:

ب : دلایل روایی بر خاتمیت

موضوع خاتمیت پیغمبر اسلام (ص) در صدها روایت نیز مورد تصریح و تأکید قرار گرفته که از جمله آنها حدیث منزلت است که شیعه و سنی به تواتر، آنرا از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند هنگامی که پیامبر اکرم (ص) برای جنگ تبوک از مدینه حرکت می‌کردند امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را برای رسیدگی به کارهای مسلمانان بجای خود گماشتند. آن حضرت از اینکه از فیض شرکت در این جهاد، محروم می‌شوند اندوهگین شدند و اشک از چشمانشان جاری شد. پیامبر اکرم (ص) به آن حضرت فرمودند: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى أَلَا أَنَّهُ لَا

نَبِيٌّ بَعْدِي» (ابن حنبل، مسندج ۲ صفحه ۳۹۸ از کتاب اندیشه ۲ ایت الله سبحانی)

فصل دوم:

پیامبر (ص) فرمود: «انا اول الانبياء خلقاً و آخرهم بعثاً» (نورالثقلين، ج ۴، ص ۲۸۴) یعنی

من از نظر آفرینش اولین و از حیث بعثت آخرین پیامبرم.

پیامبر (ص) فرمود: «مثل من در بین پیامبران، مانند مردی است که خانه ای را بنا

کرده و آراسته است، مردم برگرد آن بگردند و بگویند: بنایی زیباتر از این

نیست جز این که یک خشت آن خالی است» فانا موضع اللبنة، ختم بی

الانبياء» (۲- نورالثقلين، ج ۴، ص ۲۸۵) و من پرکننده جای آن خشت خالی هستم از این رو

نبوت پیامبران به من ختم پذیرفت.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «ارسل الله تبارک و تعالی محمداً الى الجن و

الانس عامّة و کان خاتم الانبياء و کان من بعده اثني عشر الاوصياء» (بحار، ج

۱۱، ص ۵۲)

فصل دوم:

از امام محمد باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه «ما كان محمدٌ ابا احدٍ من رجالكم

ولكن رسول الله و خاتم النبیین» می فرماید: «یعنی لا نبی بعد محمد» خاتم

النبیین به این معناست که پیامبری بعد از حضرت محمد (ص) نخواهد بود.

(بحار، ج ۲۲، ص ۲۱۸) امیر المومنین هم در خطبه اول نهج البلاغه دارند

: «بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لِإِنجَازِ عِدَّتِهِ وَ تَمَامِ

نُبُوتِهِ مَا خُوذًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ»

خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوت، حضرت

محمد - که درود خدا بر او و آل او باد - را مبعوث کرد، پیامبری که از همه

پیامبران پیمان پذیرش نبوت او را گرفته بود، نشانه‌های او شهرت داشت، و

تولدش بر همه مبارک بود. (خطبه اول)

فصل دوم:

راز ختم نبوت

می دانیم که ، حکمت تعدّد پیامبران و پی در پی آمدن آنان سه نکته بوده است :

اولا؛ در زمانهای پیشین، تبلیغ رسالت الهی در همه اقطار زمین و در میان همه امتها بوسیله یک فرد، میسر نبوده است .

ثانیا ؛ گسترش و پیچیده شدن روابط و پیدایش پدیده های اجتماعی نوین، وضع قوانین جدید، یا تغییر قوانین قبلی را می طلبیده است .

ثالثا ؛ تحریفها و دگرگونیهایی که به مرور زمان و در اثر دخالتهای جاهلانه و مغرضانه افراد و گروههایی پدید می آمده نیاز به تصحیح تعالیم الهی را به وسیله پیامبر دیگری بوجود می آورده است.

فصل دوم:

حال می گویم : راز ختم نبوت این است که **اولاً**؛ پیامبر اسلام (ص) می توانست به کمک یاران و جانشینانش رسالت خود را به گوش جهانیان برساند، و **ثانیاً**؛ مصونیت کتاب آسمانی وی از هر گونه تحریفی تضمین شده است، (۱) **ثالثاً**؛ شریعت اسلام، توان پاسخگویی به نیازهای بشر تا پایان جهان را دارد.

(آموزش عقائد آیت الله مصباح یزدی)

(۱ : إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون)

اندیشه اسلامی ۲

دین
امامت، ضرورت، ویژگی ها، اهداف

((فصل سوم))

امامت آن

* الف: تعریف امامت

* ب: شئون امامت

* ج: نیاز به وجود امامت

امامت

در یک نگاه اجمالی به آیات قرآن و سیره رسول گرامی اسلام (ص) در جمله می توان گفت ؛ اداره امور دین و دنیای مردم به دست پیامبر اکرم (ص) انجام می گرفت و مسلمانان، خود را موظف می دانستند که دستورات آن حضرت را اطاعت کنند زیرا خدای متعال، علاوه بر ایجاب مطلق اطاعت از آن حضرت (۱) در خصوص مسائل سیاسی و قضایی و نظامی، اوامر مؤکدی به فرمانبرداری از رسول اکرم (ص) صادر کرده بود. (۲)

به تعبیر دیگر: پیامبر اکرم (ص) علاوه بر منصب نبوت و رسالت، و منصب تعلیم و تبیین احکام اسلام، منصب الهی دیگری بعنوان فرمانروای جامعه اسلامی نیز داشتند که منصبهای فرعی قضاوت و فرماندهی نظامی و... از آن، اشتقاق می یافت. (آموزش عقائد - آیت الله مصباح)

(۱) ر. ک: سوره آل عمران: آیه ۳۲، ۱۳۲، سوره نساء: آیات ۱۲، ۱۴، ۶۹، ۸۰، سوره مائده: آیه ۹۲، سوره انفال: آیات ۱، ۲۰، ۴۶، سوره توبه: آیه ۷۱، سوره نور: آیات ۵۱، ۵۴، ۵۶، سوره احزاب: آیات ۶۶، ۷۱، سوره حجرات: آیه ۱۴، سوره فتح: آیات ۱۶، ۱۷، سوره محمد: آیه ۳۲، سوره مجادله: آیه ۱۲، سوره ممتحنه: آیه ۱۲، سوره تغابن: آیه ۱۲، سوره جن: آیه ۲۳.

(۲) ر. ک: سوره آل عمران: آیه ۱۵۲، سوره نساء: آیات ۴۲، ۵۹، ۶۵، ۱۰۵، سوره مائده: آیه ۴۸، سوره حج: آیه ۶۷، سوره احزاب: آیات ۶، ۳۶، سوره مجادله: آیات ۸، ۹، سوره حشر: آیه ۷.

فصل سوم :

همانگونه که دین اسلام، علاوه بر وظایف عبادی و اخلاقی، دارای احکام سیاسی و اقتصادی و حقوقی و... بود پیامبر اسلام هم علاوه بر وظایف تبلیغ و تعلیم و تربیت، از طرف خدای متعال عهده دار اجرای احکام و قوانین الهی و دارای همه مقامات حکومتی بودند.

بدیهی است دینی که ادّعای رهبری همه جوامع بشری تا پایان جهان را دارد نمی‌تواند نسبت به اینگونه مسائل، بی تفاوت باشد و جامعه‌ای که براساس این دین بوجود می‌آید نمی‌تواند فاقد چنین مناصب سیاسی و حکومتی باشد، مناصبی که تحت عنوان «امامت» مندرج می‌شود.

اما سخن در این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) چه کسی باید عهده دار این مقام شود؟ و آنرا از چه کسی دریافت کند؟

فصل سوم :

چنانچه که میدانیم بعد از پیامبر بزرگ اسلام مسلمانان به دو گروه تقسیم شده اند. عده ای معتقد بودند ، پیامبر جانشینی برای خود تعیین نکرده و این امر را بر عهده امت گذارده که آنها بنشینند و از میان خود رهبری برگزینند این گروه را «اهل سنت» می نامند.

و گروه دیگری معتقد بودند که جانشین پیامبر (ص) همچون خود او باید از خطا و گناه معصوم باشد و دارای علم و افری باشد تا بتواند رهبری معنوی و مادی مردم را بر عهده بگیرد و اساس اسلام را حفظ کند و تداوم بخشد. آنها معتقد بودند تعیین چنین کسی تنها از سوی خدا و به وسیله پیامبرش امکان پذیر است، و آن حضرت هم به درستی و به دفعات این کار ماموریت را به سرانجام رسانند و حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین خود تعیین و معرفی فرموده اند . این گروه را «امامیه یا شیعه» می نامند.

مسأله امامت در نگاه متکلمان اهل سنت و شیعه

متکلمان اهل سنت، امامت را منصب عادی و غیرالهی می‌دانند که با انتخاب مردم بویژه مهاجر و انصار یا علمای اهل حل و عقد، امامت را به فردی واگذار می‌کنند و برخی از علمای اهل سنت اعتقاد دارند هر کسی زمام امور جامعه را بر عهده بگیرد، حتی اگر به زور باشد و فاسق باشد، این اقدامها موجب عزل او نیست و باید از او تبعیت کرد.

ابن خلدون، از عالمان اهل سنت در مقدمه ابن خلدون تفاوت امامت از نظر تشیع و تسنن را بررسی می‌کند و می‌گوید: امامت از نظر اهل تسنن مصالح همگانی است که به خود امت بستگی دارد. هر کسی را که تعیین کردند پیشوا خواهد بود، اما امامت از نظر شیعه ستون و پایه دین است و بر پیامبر(ص) جایز نیست آن را نادیده بگیرد و یا به امت واگذار کند، بلکه باید امام را تعیین کند و امام نیز باید از گناه کبیره و صغیره مصون باشد.

نقطه اصلی اختلاف بین شیعه و سنی

بر اساس تفکر شیعه، امامت ادامه رسالت است و لذا پیامبر(ص) باید امام پس از خود را تعیین کند و چون پیامبر(ص)، جز وحی چیزی نمی گوید چنین تعیینی، تعیین خداوند است. لذا ما در کلام پیامبر(ص) در احادیث معتبر و حتی در آیاتی که شأن نزول شان را مشاهده می کنیم می بینیم که پیامبر گرامی اسلام(ص)، امیر مؤمنان(ع) را و حتی در تعابیر دیگر دوازده امام را به امامت منصوب کرده است. **اهل سنت معتقدند** ؛ که امامت الهی همانند نبوت و رسالت، با رحلت پیامبر اکرم(ص) خاتمه یافت و از آن پس، تعیین امام به مردم وا گذاشته شده تا خود خلیفه رسول خدا را به اشکال گوناگون همانند « اهل حل و عقد » ، « استخلاف » ، « شوری » و حتی « استیلا » برگزینند.

امامت در اهل سنت

امامت در دیدگاه اهل سنت ، منصبی الهی نیست و از این رو امام با آرای مردم یا نمایندگان آنان یا تعدادی از نخبگان انتخاب می شود و یا ممکن است با توسل به نیروی نظامی بر مسند قدرت نشیند، **از این رو آن چیزی که اهل سنت مطرح می کند ، اساسا مسئله امامت نیست بلکه صرفا حاکمیت سیاسی بعد رسول خدا (ص) است .**

آنها می گویند پیامبر (ص) هرگز شخص خاصی را برای اداره جامعه ی اسلامی پس از خود تعیین ننموده است. و حتی شیوه ی خاصی را نیز برای تعیین حاکم پس از خود تعیین نفرمودند و تنها برخی از قواعد عام و ضروری در امر حکومت را بیان فرموده است. به همین جهت ایشان در شیوه های استقرار حکومت اسلامی به گفتار و کردار صحابه استناد می کنند و شرایط و شیوه های استقرار خلفای راشدین را نمونه آرمانی و مشروع حکومت اسلامی دانسته اند. (مشروعیت در اندیشه ی سیاسی اهل سنت - عمادی)

فصل سوم :

تعریف امامت

امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است ، هر کسی که متصدی رهبری گروهی شود «امام» نامیده می‌شود و خواه در راه حق باشد یا در راه باطل، چنانکه در قرآن کریم هم کلمه امام را در هر دو مورد اطلاق کرده است. در یک جا میفرماید: « قال انى جاعلك للناس اماماً » (بقره ۱۲۴) و در جای دیگر : « وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا » (سوره انبیا/ آیه ۷۳) ما آنها را پیشوایان هادی به امر خودمان قرار دادیم. در جای دیگر میگوید: « ائمة يدعون الى النار » پیشوایانی که مردم (سوره قصص/ آیه ۴۱) را به سوی آتش میخوانند. یا در سوره توبه دارد : « فقاتلوا ائمة الكفر » و یا درباره فرعون کلمه ای نظیر کلمه امام بکار رفته است: « يقدم قومه يوم القيامة » (سوره هود/ آیه ۹۸) که او روز قیامت هم پشاپیش قومش حرکت میکند.

فصل سوم :

اما در اصطلاح علم کلام، امامت عبارت است از: «ریاست همگانی و فراگیر بر جامعه اسلامی در همه امور دینی و دنیوی».

و ذکر کلمه «دنیوی» برای تأکید بر وسعت قلمرو امامت است، و گرنه تدبیر امور دنیوی جامعه اسلامی، جزئی از دین اسلام است.

بنا بر این امامت «منصب الهی جانشینی پیامبر (ص) و راهبری دینی و دنیوی امت اسلامی است و امام انسانی معصوم و برخوردار از علوم خدادادی است که از سوی خدا و پیامبرش به این مقام برگزیده و به مردم معرفی میشود تا پس از پیامبر (ص) عهده دار تداوم وظایف او به جز مسئولیت دریافت و ابلاغ وحی گردد.»

شئون و مراتب امامت

همانطور که در مبحث شئون و مناصب نبوت در بخش اول گفته شد ، شئون نبوت به دو دسته تکوینی و تشریحی تقسیم می شود ؛ این سخن در مورد امامان معصوم هم عینا وجود دارد و از شئون نبوت تست که به ائمه علیهم السلام منتقل می شود بنابر این ، شئون و مراتب امامت را نیز می توانیم به شرح ذیل بشماریم (۱):

❖ رهبری سیاسی ، اجتماعی جامعه

❖ امامت به معنی مرجعیت دینی

❖ ولایت معنوی و باطنی (مقام انسان کامل)

❖ قضاوت و داوری در اختلافات بین مردم

(۱) ر.ک مجموعه آثار جلد ۴ ، علامه شهید مرتضی مطهری

الف) رهبری سیاسی ، اجتماعی جامعه

یکی از شئون نبوت همین ریاست عامه و امامت امت و رهبری جامعه بود ؛ یعنی پیامبر(ص) وقتی که از دنیا می رود، یکی از شئون او که بلا تکلیف می ماند رهبری اجتماع است. اجتماع زعیم میخواید و هیچ کس در این جهت تردید ندارد و این است مسئله ای که اصل آنرا، هم شیعه قبول دارد و هم سنی؛ هم شیعه قبول دارند که اجتماع نیازمند یک زعیم و رهبر عالی و فرمانده است. شیعه می گوید پیغمبر (ص) رهبر و زعیم بعد از خودش را تعیین کرد و گفت بعد از من زمام امور مسلمین باید به دست علی(ع) خواهد بود که او منصوب خداوند متعال است . و البته اهل تسنن با این نظر شیعه مخالفند اختلاف یا حداقل به شکلی که شیعه مطرح می کند قبول ندارند و می گویند درین جهت پیغمبر شخص معینی را تعیین نکرد و وظیفه خود مسلمین است که خلیفه اسلامی را برگزینند.

فصل سوم :

(ب) امامت به معنی مرجعیت دینی

گفتیم که پیغمبر اعظم (ص) دریافت کننده و مبلغ وحی بودند ، آنچه مسلمانان از متن اسلام می خواستند که در قران وجود داشت و و یا بصورت کلی مطرح شده بود ، از او می پرسیدند ، و آن حضرت از انجا که هم متصل به غیب بود و هم معصوم بودند برای آنان تبیین می کردند . . مسئله اینست که آیا هر چه اسلام می خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند ، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر هم به عموم مردم گفته است ؟ یا نه ، آنچه پیغمبر برای عموم مردم گفت قهرا زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد . اکنون با توجه به اکنون با توجه به محدودیت حضور آن حضرت و خاتمیت دین اسلام و مامویت جهانی آن باید جانشینانی وجود داشته باشند که همچون آن حضرت متصل به غیب ، دانای به احکام الهی و فرآن کریم بوده و از سوی دیگر معصوم از هر گونه گناه ف اشتباه ، و فراموشی ، مسائل اعتقادی احکام و دستورات و فضائل اخلاقی اسلام را استنباط و تبیین و ابلاغ نمایند

فصل سوم :

در واقع در اینجا امامت ، نوعی کارشناسی اسلام می شود اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از حد یک مجتهد ، کارشناسی من جانب الله ، [و ائمه] یعنی افرادی که اسلام شناس هستند البته نه اسلام شناسانی که از روی عقل و فکر خودشان اسلام را شناخته باشند ، بلکه افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی که بر ما مجهول است ، علوم اسلام را از پیغمبر گرفته اند ، از پیغمبر (ص) رسیده به علی (ع) از علی (ع) رسیده به امامان بعد از هر امامی به امامان بعد رسیده است

اهل تسنن برای هیچکس چنین مقامی قائل نیستند آنان اصلاً قائل به امامت نیستند نه اینکه قائل به امامت هستند و می گویند علی (ع) امام نیست و ابوبکر چنین است . برای ابوبکر و عمر و عثمان و به طور کلی برای هیچیک از صحابه چنین شأن و مقامی قائل نیستند و لهذا در کتابهای خودشان هزاران اشتباه را از ابوبکر و عمر در مسائل دینی نقل می کنند .

ج (ولایت معنوی و باطنی (مقام انسان کامل)

امامت به معنای ولایت معنوی اوج مفهوم امامت بوده. و در واقع این مساله، همان مساله «انسان کامل» و به تعبیر دیگر این ولایت حجت الهی و امام زمان است که ما معتقدیم هیچ زمانی خالی از حجت نیست: «و لو لا الحجة لساخت الارض باهلها» یعنی هیچ وقت نبوده و نخواهد بود که زمین از یک انسان کامل خالی باشد.

ما برای آن انسان کامل مقامات و درجات زیادی قائل ایم و در اغلب زیارتها که می خوانیم، و به وجود چنین ولایت و امامتی اقرار و اعتراف می کنیم، یعنی معتقدیم که امام دارای چنین روح کلی است که حاکم بر عالم است. مثلا در زیارت امام رضا علیه السلام می خوانیم «اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی» وجود مرا در اینجا حس و ادراک می کنی، من اعتراف می کنم که تو سخنی را که من الآن می گویم می شنوی، من اعتراف می کنم و شهادت می دهم که سلامی را که من به تو می کنم: «السلام علیک» تو به من جواب می دهی. اینها را هیچ کس برای هیچ مقامی قائل نیست. اهل تسنن (غیر از وهابیه) فقط برای پیغمبر اکرم قائل هستند و برای غیر پیغمبر برای احدی در دنیا چنین علو روحی و احاطه روحی قائل نیستند. ولی این مطلب جزء اصول مذهب ما شیعیان است و همیشه هم آن را می گوئیم.

د (قضاوت و داوری در اختلافات بین مردم

یکی از مناصبی که پیغمبر اکرم (ص) آن بود، منصب قضاست، او قاضی میان مسلمین بود، چون قضا هم از نظر اسلام یک امر گتره ای نیست که هر دو نفری اختلاف پیدا کردند، یک نفر می تواند قاضی باشد. قضاوت از نظر اسلام یک شان الهی است، زیرا حکم به عدل است و قاضی آن کسی است که در مخاصمات و اختلافات می خواهد به عدل حکم کند. این منصب هم به نص قرآن که می گوید: «فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیمًا» (۲) به پیغمبر تفویض شده و رسول اکرم از جانب خدا حق داشت که در اختلافات میان مردم قضاوت کند. این نیز یک منصب الهی است نه یک منصب عادی. عملاً هم پیغمبر قاضی بود.

فصل سوم :

با توجه به آنچه در بحث شئون ولایت بیان شد می توان گفت : **مساله امامت در تشیع دارای سه درجه و مرتبه می باشد.** و به همین ترتیب شیعیان هم برای خود مراتبی دارند. بعضی از شیعیان فقط قائل به امامت به همان معنی رهبری اجتماعی اند، می گویند پیغمبر (ص) علی (ع) را تعیین کرده بود برای رهبری بعد از خود و ابوبکر و عمر و عثمان غاصب اند و به نا حق حاکمیت پیدا کردند. این دسته همین مقدار شیعه هستند و در آن دو مساله دیگر یا اعتقاد ندارند و یا سکوت می کنند. بعضی دیگر، مرحله دوم (امامت به معنی مرجعیت دینی) را هم قائل هستند ولی به مرحله سوم نمی رسند. می گویند مرحوم آقاسید محمد باقر درچه ای، استاد آقای بروجردی در اصفهان منکر این مرحله سوم (امامت به معنی ولایت) بوده، تا مرحله دوم پیش می آمده ولی از آن بیشتر اعتقاد نداشته است. اما اکثریت شیعه و علمای شیعه مرحله سوم را هم اعتقاد دارند.

فصل سوم :

نیاز به وجود امام

حضرت آیت الله سبحانی در کتاب اندیشه ۲ خود در خصوص دلائل نیاز به وجود امام و فلسفه امامت مطالبی دارند که خلاصه آن این است : پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سه وظیفه را بر عهده داشت:

الف : دریافت و ابلاغ وحی الهی.

ب : ، تبیین و تفسیر وحی.

ج : زمامداری جامعه اسلامی.

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دوران وحی به سر آمد، از این رو آغازین وظیفه او

پایان یافت، اما دو جایگاه دیگر برای هدایت جامعه اسلامی چی ؟ قطعا ضروری

می نمود؛ تشکیل حکومت برای اجرا و تحقق قوانین قضایی، اقتصادی و اجتماعی اسلام و

همچنین تبیین وحی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله.

دلایل عقلانی دیگر در ضرورت امامت (۱)

از دیدگاه شیعه، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند امامان معصوم
علیهم السلام را با علم خدادادی نصب کرده تا بتوانند تبیین گر وحی الهی و به
تعبیری مرجع و حافظ دین و تدبیرکننده جامعه اسلامی باشند. نصب امامان، بعد
از پیامبر براساس دلایل زیر قابل توجیه است:

الف) : نیاز به تبیین و تشریح احکام الهی

پیامبر صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال نبوتش فرصت نیافت تمام تفصیل و
جزئیات احکام الهی را بیان نماید؛ چراکه از یک سو اصولاً بسیاری از مسائل و
احکام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله موضوعیت نیافت و از این رو پرسشی نیز

مطرح نشد. (۱: اندیشه ۲ آیت الله سبحانی)

ب) : بوجود آمدن فرقه های گوناگون اسلامی

پس از پیامبر فرقه های زیادی مثل معتزله، خوراج، مرجئه ، اشاعره و شیعه به وجود آمد که هر کدام از این فرقه ها عقاید خود را با قرآن مستند می کردند و می بایست کسانی باشند تا بتوانند تفسیر صحیح را از ناصحیح بشناسند.

ج) : به صحنه آمدن جاعلان و دروغپردازان منافق و معاند

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله باز را جعل احادیثِ مستند به پیامبر صلی الله علیه و آله داغ شد و جاعلان حدیث با انگیزه های گوناگون وارد این میدان شدند. برخی از معاندین مسلمان نما مانند کعب الاحبار ، وهب بن منبه ، ابن ابی العوجا ، ابو هریره ، حماد ، سمره ابن جندب غیره به خاطر عداوتی که با اسلام داشتند، اسرائیلیات و جعلیات زیادی را به روایات تاریخی اسلام وارد کردند و گروهی از مسلمانان سست ایمان نیز به تحریک خلفا و امرای وقت یا به انگیزه مقام خواهی و یا دلایلی دیگر به جعل حدیث پرداختند. در اینجا بود وجود امام برای باز شناسی سره از ناسره بیش از قبل احساس می شود .

فصل سوم :

امیر المومنین حضرت علی (ع) درباره منافقین از اصحاب لباس صحابی پیامبر (ص) جعل حدیث می کردند در خطبه ۲۰۵ می فرماید:

«اگر مردم یک چنین افرادی را می شناختند که آنان منافق و دروغگو هستند، هرگز آنها را تصدیق نکرده و سخن آنها را قبول نمی نمودند، ولی مردم، فریب صحابی بودن آنان را خورده و با خود می گویند که اینان پیامبر خدا (ص) را دیده اند و حقایقی از او شنیده و اخذ کرده اند و هرگز سخنی بر خلاف حقیقت نمی گویند. در صورتی که از وضع و حال این دسته آگاهی ندارند.»

بنابراین باید امامان معصوم و آگاهی باشند تا در این مقام معیار حق و باطل شوند. امام صادق در روایتی در این خصوص می فرماید: « زمین خالی از پیشوای معصوم نمی باشد تا اگر افراد با ایمان مطلبی را در دین افزودند آن را رد کند و

اگر کم کردند تکمیل نماید.» (اصول کافی جلد ۱، ص ۱۷۸)

و در حدیث دیگری فرمود: « خداوند زمین را از حجت خالی نمی گذارد، زیرا در غیر این صورت، حق از باطل شناخته نمی شود.» (همان)

(د) : چالش های داخلی و خارجی حاکمیت نوپای اسلامی

مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به روشنی لزوم تنصیصی بودن منصب امامت را اثبات می کند: به هنگام درگذشت آن حضرت، خطری سه گانه (۱) آیین اسلام را تهدید می کرد که یک سوی آن امپراتوری روم، سوی دیگر آن امپراتوری ایران و سوی آخر آن را منافقان داخلی تشکیل می دادند. قرآن در مورد خطر نفاق می فرماید: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ »

و از مردم کسی است که گفتار او در باره ی زندگی دنیا [و پارسایی] مایه اعجاب توست و خدا را بدانچه که در دل دارد گواه می گیرد، و حال آن که او لجوج ترین دشمنان است.

(خطر بزرگ مدعیان نبوت و شورش مرتدین را اضافه نمائید)

فصل سوم :

نتیجه اینکه :

مراجعه به تاریخ صدراسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به روشنی لزوم امامت معصوم و عالم به علم معصومانه و در نتیجه تنصیصی بودن منصب امامت را اثبات می کند: به هنگام درگذشت آن حضرت، خطری سه گانه (۱) آیین اسلام را تهدید می کرد که یک سوی آن امپراتوری روم، سوی دیگر آن امپراتوری ایران و سوی آخر آن را منافقان داخلی تشکیل می دادند. قرآن در مورد خطر نفاق می فرماید: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ »

و از مردم کسی است که گفتار او در باره ی زندگی دنیا [و پارسایی] مایه اعجاب توست و خدا را بدانچه که در دل دارد گواه می گیرد، و حال آن که او لجوج ترین دشمنان است.

(خطر بزرگ مدعیان نبوت و شورش مرتدین را اضافه نمائید)

ضرورت امامت در نگاه کلامی امام خمینی (س):

امام خمینی (ره) در اثبات ضرورت عقلی امامت علاوه بر آن که در مبنا به جای لطف به «حکمت» تکیه می کند، دو دلیل برای لزوم امامت می آورند:

یکی؛ فهم ناب و صحیح از دین به گونه ای که آنچه خداوند فرموده و پیامبر ابلاغ کرده است، بدون کمی و کاستی و تحریف به بشریت منتقل شود.

دوم؛ اجرا و تطبیق درست آن در عرصه های مختلف زندگی و حفاظت از حذف یا تعطیل دستورات دین .

این دو ضرورت که به طور خلاصه می توان از آن به صیانت نظری و عملی از دین یاد کرد، نیازمند شخصی است که هر دو ویژگی را داشته باشد، چنان که خود پیامبر اکرم (ص) چنین بود. پس ضرورت حضور دین در جامعه بشریت پس از پیامبر، وجود انسانی را لازم دارد که هم تخصص و فهم درست از دین داشته باشد و هم مجری دقیق و بی پروای آن باشد.

فصل سوم

امام خمینی در این باره می نویسند:

«خداى عالم كه قانون ها گذاشته براى زندگى بشر و احكامى آورده براى سعادت اين جهان و آن جهان. ناچار به حكم خرد، قانون ها و احكامى است كه جريان (اجراى آنها) خود آنها را خدا و پيغمبر مى خواستند نه ضد و نقیض آن را، و اين محتاج به دليل نيست، خود از احكام روشن عقل است كه هر قانونگذاري در عالم، قانون را براى جريان و عملى كردن مى گذارد، نه براى نوشتن و گفتن، و ناچار جريان قانون ها و احكام خدائي فقط منحصر به زمان خود پيغمبر نبوده، پس از او هم بايستي آن قانون ها جريان داشته باشد چنان كه واضح است .

فصل سوم :

ناچار در این صورت باید کسی را خدای عالم تعیین کند که گفته او و پیغمبر او را یکان یکان بی کم و کاست بداند و در جریان انداختن قانون های خدایی نه خطاکار و غلط انداز باشد، و نه جنایتکار و دروغ پرداز و ستمکار و نفع طلب و طماع و ریاست خواه و جاه پرست باشد، و نه خود از قانون تخلف کند و مردم را به تخلف وادارد و نه در راه دین و خدا از خود و منافع خود دریغ کند.»

امام در ادامه سخن می فرمایند:

«خرد چه حکم می کند؟ می گوید قانون گذاری کرد برای نوشتن و گفتن ؟ قرآن آورد فقط برای خواندن ؟ یا جریان قانون ها و احکام موضوعه را می خواست، اگر می خواست، تنها برای زمان پیامبر می خواست؟ یا پس از پیغمبر دین و حکم نبود؟ ناچار باید بگویید اگر جریان پس از پیغمبر را هم می خواست باید کسی را برای راه انداختن قانون برقرار کند، یا هر کس هرچه خواست و فهمید بکند؟

فصل سوم :

ناچار باید بگویید هرج و مرج را نمی خواست، و غلط اندازی و غلط فهمی را دشمن داشته، زیرا جریان خود قانون در نظر قانونگذار است، نه هر کس هرچه فهمید و خواست، پس خدا باید خود راهی برای فهماندن قانون که بالضروره آراء اشخاص در آن مختلف می شود معین کند که همه به او رجوع کنند، تا قانون ها جریان پیدا کند، و آن شخص باید آن اوصاف را که گفتیم داشته باشد تا منظور حاصل شود.

از این جهت به حکم خرد، همان طور که دین و قرآن در پیشگاه خدا و پیغمبر با اهمیت تلقی می شود، امامت هم باید در آن پیشگاه، به همان اهمیت شناخته

شود...» (امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۱۳۴ و ۱۳۵)

((فصل چهارم))

امامت

* الف: شرایط امامت : (۱: منصوب ۲ : معصوم ۳: عالم)

* ب: اثبات نصب امامت * ج: اثبات عصمت امامت * د: اثبات علم امامت

(۱ : دلائل عقلی

(۱ : دلائل عقلی

(۱ : دلائل عقلی

(۲ : دلائل نقلی

(۲ : دلائل نقلی

(۲ : دلائل نقلی

فصل چهارم

شرایط امامت

از مجموع آنچه تا کنون آموختیم بدست آمد عقلا و نقلا (قرآن و روایات) خداوند برای حفاظت از دین همگانی، جهانی و نهایی خود تدابیری اندیشیده و نگهبانانی امین، معصوم و عالم و آگاه نصب کرده است و اتفاقا مهم ترین اختلاف شیعه و سنی هم در موضوع امامت، همین سه مسأله است: یکی آنکه امام باید از طرف خدای متعال نصب شود، دیگر آنکه باید دارای ملکه عصمت باشد، و سوم آنکه باید دارای علم خدادادی باشد. بنابراین می توان گفت شرایط امامت عبارتند از:

یکم: منصوب هستند. (نصب)

دوم: معصوم هستند. (عصمت)

سوم: عالم هستند. (علم)

فصل چهارم :

اثبات نصب امامت

مقدمه : نکته ای که اساساً باید توجه داشت این است آیا امامت، یک مقام دینی و تابع تشریح و نصب الهی است یا تنها یک حاکمیت دنیوی و تابع عوامل اجتماعی؟ شیعیان معتقدند از آنجا که امام دارای شئون چهارگانه ایست که گذشت و به همین علت حتی شخص پیامبر اکرم(ص) هم نقش استقلالی در تعیین جانشین خود نداشتند ، بلکه آنرا به امر الهی انجام دادند. و در واقع، حکمت ختم نبوت با نصب امام معصوم، ارتباط دارد و با وجود چنین امامی است که مصالح لازم الاستیفاء جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) تأمین می شود.

(ر.ک به آموزش عقائد، آیت الله مصباح ۳۰۳-۳۰۷)

فصل چهارم :

از همین جاست که روشن می‌شود؛ چرا امامت از دیدگاه شیعه بعنوان یک «اصل اعتقادی» مطرح است و نه بعنوان یک حکم فقهی فرعی، و چرا ایشان شرایط سه گانه (علم خدادادی، عصمت، نصب الهی) را در امام، معتبر می‌دانند، و چرا در عرف کلام شیعی، این مفاهیم با مفهوم مرجعیت در شناختن احکام الهی و حکومت و فرمانروایی بر جامعه اسلامی، عجین شده بدان گونه که گویی واژه امامت، بر همگی آنها دلالت می‌کند.

فصل چهارم :

الف : دلائل عقلی

مقدمات :

اولا ؛ تحقق یافتن هدف از آفرینش انسان، منوط به راهنمایی وی بوسیله وحی است. حکمت الهی اقتضاء داشته که پیامبرانی را مبعوث فرماید تا راه سعادت دنیا و آخرت را به بشر بیاموزند و این نیاز وی را برطرف سازند.

ثانیا ؛ لزوم اجرایی شدن قوانین سیاسی اجتماعی و قضایی دین اسلام در همه زمان ها .

ثالثا ؛ همگانی ، جاودانی و نسخ ناشدنی بودن اسلام و مسئله مهم خاتمیت نبوت . و اینکه بعد پیامبر اسلام پیامبری نخواهد آمد.

فصل چهارم :

رابعاً ؛ اینکه معمولاً قرآن در صدد بیان تفصیل احکام و قوانین نبوده و تعلیم و تبیین آنها را بعهدہ پیامبر اکرم (ص) گذاشته است تا با علمی که خدا به او عطا فرموده (غیر از وحی قرآنی) آنها را برای مردم بیان کند. (حجّیت و اعتبار سنّت)

خامساً ؛ محدودیت زمان عمر پیامر اعظم (ص)، مشکلات سیاسی اجتماعی آن حضرت ، عدم وجود ضمانت محفوظ ماندن سنت از تحریف عمدی و نسیان ، علی رغم ضمانت محفوظ ماندن قرآن . (اختلاف در نحو وضو گرفتن به عنوان یک عملی ساده که قطعاً در مرعا و منظر مردم انجام شده یک نمونه است)

فصل چهارم :

نتیجه

هنگامی دین اسلام می‌تواند بعنوان یک دین کامل و پاسخگوی نیازهای همه انسانها تا پایان جهان، مطرح باشد که در متن دین، راهی برای تأمین مصالح ضروری جامعه، پیش بینی شده باشد، مصالحی که با رحلت پیامبر اکرم(ص) در معرض تهدید و تحریف قرار نگیرد و این راه، چیزی نیست جز «نصب» جانشین شایسته توسط حضرت حق.

جانشینی که دارای «علم خدادادی» باشد تا بتواند حقایق دین را با همه ابعاد و دقایقش بیان کند، و دارای «ملکه عصمت» باشد تا تحت تأثیر انگیزه های نفسانی و شیطانی واقع نشود و مرتکب تحریف عمدی در دین نگردد. و نیز بتواند نقش تربیتی پیامبر اکرم(ص) را بعهدہ بگیرد و افراد مستعد را به عالیتترین مدارج کمال برساند و همچنین در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی، متصدی حکومت و تدبیر امور جامعه شود و قوانین اجتماعی اسلام را اجراء کند و حق و عدالت را در جهان گسترش دهد. (آموزش عقائد ، آیت الله مصباح)

فصل چهارم :

حاصل آنکه ؛ ختم نبوت هنگامی که موافق با حکمت الهی خواهد بود که توأم با نصب امام معصوم باشد امامی که همه ویژگیهای پیامبر اکرم(ص) به جز نبوت و رسالت را دارا باشد. بدین ترتیب، هم ضرورت وجود امام، ثابت می‌شود؛ و هم لزوم علم خدادادی و مقام عصمت برای وی؛ و هم اینکه باید از طرف خدای متعال، نصب شود زیرا اوست که می‌داند چنین علمی و چنین ملکه‌ای را به چه کسی عطا فرموده و اوست که اصالتاً حق ولایت بر بندگانش را دارد و می‌تواند چنین حقی را در مرتبه نازلتر به افراد واجد شرایط بدهد.

فصل چهارم :

لازم به تذکر است که اهل سنت، هیچیک از این ویژگیها را برای هیچیک از خلفاء، قائل نیستند و نه ادّعی منصوب بودن آنان از طرف خدا و پیغمبر را دارند و نه ادّعی علم خدادادی و ملکه عصمت برای آنان . بلکه موارد زیادی از لغزشها و اشتباهات و عجز سه نفر از آنان از پاسخگویی به سوالات دینی مردم را در کتابهای معتبر خودشان ثبت کرده‌اند و از جمله از خلیفه اول نقل کرده‌اند که گفت: «انّ لی شیطاناً **يعترینی**». (من شیطانی در خود دارم که مرا فریب میدهد)

فصل چهارم :

ب : دلائل نقلی:

۱) : دلائل قرآنی

یکم : آیه ولایت

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ » (مائده ۵۵)

«ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا میدارند و در حال رکوع زکات می دهند». محدثان و مفسران اهل سنت و شیعه براساس احادیث متعدد معتقدند آیه ولایت درباره حضرت علی (ع) نازل شده است.

فصل چهارم :

تفسیر نورد در مورد این آیه می نویسد:

شأن نزول آیه مربوط به سائلی است که وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله شد و از مردم درخواست کمک کرد. کسی چیزی به او نداد.

حضرت علی علیه السلام در حالی که به نماز مشغول بود، در حال رکوع، انگشتر خود را به سائل بخشید. در تکریم این بخشش، این آیه نازل شد.

اولا ؛ اینکه به جای «اولیائکم»، «ولیکم» آمده ممکن است استفاده شود که

روح ولایت پیامبر و علی علیهما السلام، شعاع ولایت الهی است. «ولیکم»

ثانیا ؛ «انما ولیکم الله...» («انما»، نشانه‌ی انحصار ولایت در افراد خاص

است)

فصل چهارم :

ثالثا ؛ هر گونه ولایت، حکومت و سرپرستی که از طریق خدا و رسول و امام

نباشد، باطل است. «انّما ولیکم اللّٰه...» (کلمه «انّما» علامت حصر است)

رابعا ؛ ولایت‌ها در طول یکدیگرند، نه در برابر یکدیگر. ولایت بر مسلمین،

ابتدا از آن خداست، سپس پیامبر، آنگاه امام. «انّما ولیکم اللّٰه و رسوله و

الذین آمنوا...»

خامسا ؛ حضرت علی علیه السلام در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز

ولایت داشته است. «انّما ولیکم اللّٰه و رسوله» (ظاهر ولایت، ولایت بالفعل

است، نه ولایت بالقوه. زیرا ولایت در آیه یکبار بکار برده شده که یا همه

بالفعل است و یا همه بالقوه می‌باشد)

فصل چهارم :

دوم : آیه تبلیغ

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » (مائده ۶۷)

ای فرستاده ما، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی (گویی هیچ) پیام او را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از (فتنه و شر) مردم نگه می‌دارد، بی‌تردید خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند

فصل چهارم :

همه‌ی مفسّران شیعه به اتکای روایات اهل بیت علیهم السلام و نیز بعضی از مفسّران اهل سنت به عنوان یکی از مصادیق، آیه را مربوط به نصب حضرت علی علیه السلام در غدیر خم به ولایت و امامت دانسته‌اند. در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجه الوداع با شکوه به پایان رسید و پیامبر در حین سفر به همراهانش فرمود: از جانب خدا ماموریت دارد که پیامی را به آنها برساند که در سرزمین غدیر خم که در حقیقت چهار راهی بود که کاروان حجاج از هم جدا می شدند دستور توقف داد منبری مهیا شد سپس پیامبر نظر حجاج را نسبت به خود جویا شد و همه گواهی ب وحدانیت خدا و رسالت پیامبرش و واقعیت روز رستاخیز دادند سپس فرمود: دوچیز گرانبها در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من خداوند خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند آنگاه دست علی (ع) را گرفت و بالا برد و فرمود:

فصل چهارم :

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟

ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر [صاحب اختیارتر] است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می‌دانند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خداوند مولای من، و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب اختیارترم. سپس سه بار فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

آن کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

فصل چهارم :

چند نکته در این آیه هست که جهت گیری محتوایی آن را روشن می کند (۱):

اولا : سوره مائده، در اواخر عمر شریف پیامبر نازل شده است.

دوم : در این آیه، بجای «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ»، تعبیر «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ» آمده است، که نشانه‌ی یک رسالت مهم است.

ثانیا : پیامبر نسبت به نرساندن یک پیام مهم تهدید شده که اگر نگوید، همه‌ی زحماتش به هدر می‌رود.

ثالثا : رسول خدا صلی الله علیه وآله از عواقب کاری هراس دارد که خداوند او را دلداری می‌دهد که ما تو را از شر مردم نگه می‌داریم.

رابعا : پیامبر، از جان خود نمی‌ترسد. زیرا در روزگار تنهایی که با بت‌ها مبارزه می‌کرد و در جنگ‌ها که با مشرکین درگیری نظامی داشت، از خطرها نمی‌ترسید. (در حالی که سنگباران می‌شد، و یارانش شکنجه می‌شدند، حالا در اواخر عمر و در میان این همه یار بترسد؟!)

فصل چهارم :

سوم : آیه اولی الامر

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۱)

یعنی : « ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امرتان (که جانشینان معصوم پیامبرند) اطاعت نمایید. »

وقتی آیه اولی الامر نازل شد جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اعظم (ص) پرسید: این «اولی الامر» که اطاعتشان مقرون به اطاعت شما شده چه کسانی هستند؟ فرمود: «هُم خَلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي. أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ سَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّْي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ، ثُمَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيئًا وَ كَنِيئًا حُجَّةً لِّلَّهِ» (آموزش عقائد، آیت الله مصباح)

(۱ : نساء ۵۹)

فصل چهارم :

در تفسیر نور زیل این آیه شریفه آمده است :

اولا ؛ با وجود سه مرجع «خدا»، «پیامبر» و «اولی الامر» هرگز مردم در بن بست قرار نمی گیرند.

ثانیا ؛ آمدن این سه مرجع برای اطاعت، با توحید قرآنی منافات ندارد، چون اطاعت از پیامبر و اولی الامر نیز، شعاعی از اطاعت خدا و در طول آن است، نه در عرض آن و به فرمان خداوند اطاعت از این دو لازم است.

ثالثا ؛ تکرار فرمان «اطیعوا» رمز تنوع دستورهاست. پیامبر گاهی بیان احکام الهی می کرد، گاهی دستور حکومتی می داد و دو منصب «رسالت» و «حکومت» داشت. قرآن گاهی خطاب به پیامبر می فرماید: «انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم» آنچه را نازل کرده ایم برای مردم بیان کن. و گاهی می فرماید: «لتحکم بین الناس بما اراک الله» میان مردم بر اساس قوانین الهی، حکومت و قضاوت کن.

فصل چهارم :

رابعا ؛ حضرت علی علیه السلام فرمود: هر حاکمی که به غیر از نظر اهل بیت معصوم پیامبر - علیهم السلام - قضاوت کند، طاغوت است.

نکات مهم آیه اولی الامر

- یک ؛** مردم باید نظام اسلامی را بپذیرند و از رهبران الهی آن در قول و عمل پشتیبانی کنند. «اطيعواالله و اطيعواالرسول و اولی الامر منکم»
- دو ؛** اسلام مکتبی است که عقاید و سیاستش بهم آمیخته است. اطاعت از رسول و اولی الامر که امری سیاسی است، به ایمان به خدا و قیامت که امری اعتقادی است، آمیخته است. «اطيعواالله و اطيعواالرسول و اولی الامر»
- سه ؛** سلسله مراتب در اطاعت باید حفظ شود. «الله، الرسول، اولی الامر»
- چهارم ؛** اولی الامر باید همچون پیامبر معصوم باشند، تا اطاعت از آنها در ردیف اطاعت پیامبر، بی چون و چرا باشد. «اطيعواالرسول و اولی الامر»
- پنجم ؛** اطاعت از حاکمی واجب است که منصوب . معصوم و از خود مردم با ایمان باشد. «اطيعوا... منکم»

فصل چهارم :

چهار ؛ با توجه - نام اولی الامر که در کنار نام خدا و رسول، همراه با اطاعت مطلق، قرار دارد نشان آن است که مسئول حکومت و نظام اسلامی از قداست والایی برخوردار است.

پنج ؛ پذیرش فرمان از حکومت‌های غیر الهی و طاغوت، حرام است.
«فردّوه الی الله والرسول»

شش ؛ اگر همه‌ی فرقه‌ها، قرآن و سنت را مرجع بدانند، اختلاف‌ها حل شده، وحدت و یکپارچگی حاکم می‌شود. «فردّوه الی الله والرسول»

هفت ؛ مخالفان با احکام خدا و رسول و رهبران الهی، باید در ایمان خود شک کنند. «ان کنتم تؤمنون...»

فصل چهارم :

(۲) دلایل روایی

یکم : حدیث یوم انذار

در آغاز مرحله دوم دعوت، یعنی دعوت خویشاوندان، بعد از اینکه، آیه « انذر عشر تک الاقریین » نازل شد، پیامبر اعظم (ص) دستور فرمودند، غذایی تهیه و کلیه بنی عبدالمطلب دعوت شوند، در دومین جلسه پیامبر اعظم فرمودند: « خدای تعالی مرا فرمان داده که شما را به سوی او بخوانم، کدامتان مرا در این کار یاری می کنید که برادر و وصی و جانشین من باشید؟ »

همه قوم خاموش ماندند و تنها علی (ع) که از همه کوچکتر بود برخاست و گفت: « ای پیامبر خدا من پشتیبان تو خواهم بود. »

و پیامبر دست روی شانه او گذاشت و فرمود: « انّ هذا آخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه » یعنی « این برادر و وصی و جانشین من است، مطیع وی باشید. »

فصل چهارم :

دوم : حدیث منزلت

به دنبال حوادث مهم جنگ موته و فتح مکه در سال هشتم هجری که اولی با شکست مسلمانان و دومی با پیروزی قاطع آنان و سقوط مرکزیت قریش مشرکین همراه شد، سال نهم جنگ تبوک پیش آمد، اگرچه این جنگ منجر به درگیری نشد، لیکن از جهاتی به یکی از مهمترین فرازهای زندگی حضرت رسول (ص) نقطه عطفی در حکومت نوپای اسلامی در مدینه تبدیل شد .

مهمترین نکته این غزوه، باقی گذاردن حضرت علی (ع) در مدینه بود که جزء نادر تصمیمات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در طول رسالت و هجرت باشد. که شاید مهمترین علت آن هم، اولاً؛ حضور پر رنگ منافقین در مدینه و دوم؛ طولانی بودن غیبت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از مرکز حکومت بوده است.

فصل چهارم :

منافقین از این فرصت استفاده کرده و زبان به طعن امیرالمومنین (ع)

گشودند، حضرت سرعت خود را به لشکرگاه رساند و سخن

منافقین را به استحضار رساند و درخواست کرد که همراه آن

حضرت باشد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: « أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزَلَةِ

هارون من موسى إِلَّا إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي »

براساس حدیث منزلت، علی علیه السلام تمام مقام‌های هارون را جز نبوت

داراست. به نص قرآن کریم، هارون مقام نبوت، وزارت و جانشینی و خلافت

حضرت موسی علیه السلام را داشت.

فصل چهارم

سوم : حدیث ثقلین

«إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ»

یعنی : «همانا من بین شما دو شیئی (یادگار) گرانبها از خود بر جای می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت خود را و همانا این دو هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند» بار از جمله در آخرین حج رسول خدا (ص) یک بار در عرفات و بار دیگر در غدیر خم از زبان پیامبر اعظم (ص) شنیده شده است . و در غدیر خم پس از ذکر آن جمله الهی فرمودند:

«أَوْصِيكُمْ بَكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ» یعنی : « شما را سفارش می کنم به (ملازمت) کتاب خدا و اهل بیتم، همانا از خدای عزوجل درخواست کردم که میان قرآن و اهل بیتم، جدایی نیندازد تا در حوض کو

این حدیث نورانی چندین ثر ایشان را بر من وارد سازد، و خدای متعال درخواست مرا اجابت کرد.» و نیز فرمود: «لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ إِنَّهُمْ

لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدَىٰ وَ لَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ» . (منبع : دایرة المعارف تشیع، ج ۶ ،سایت حوزه)

فصل چهارم :

چهارم: حدیث غدیر (حجه الوداع)

یکی دیگر از نقاطی که رسول گرامی به صراحت تمام، مسئله جانشینی را مطرح کردند، در سال دهم هجرت و در مراسم حجه الوداع بود در بازگشت از حجه الوداع و در روز هیجدهم ذی الحجه به جای نزدیک جحفه که آن را « غدیر خم » می گفتند رسید که آیه ۶۷ سوره مائده (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد.

حضرت به خطبه خواندن ایستادند و فرمودند: « أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ » ، « آیا من از خود مومنان به ایشان سزاوارتر نیستم به » - چرا ای پیامبر خدا ؟

سپس فرمود: « فَمَنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ » پس هر که من سرور اویم، علی نیز سرور اوست، خدایا دوستی کن با هر که او را دست بدارد و دشمنی کن با هر که او دشمنی ورزد.»

فصل چهارم :

پیامبر اعظم (ص) پس از اعتراف گرفتن از اصحاب خود در مورد ؛
«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب ۶) فرمود «گفتیم مَنْ
كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

یعنی: « آن کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست» با توجه
حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث ۱۱۰ نفر از
صحابه، ۸۹ نفر از تابعین و ۳۵۰ نفر از علما و محدثان اسلامی از
آغاز تا کنون به تواتر آن را نقل کرده اند، از این رو در اصالت و
اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی نیست ؛ اینک باید دانست
مقصود از مولی بودن پیامبر و علی (ع) چیست؟

قراین بسیاری گواهی می دهند که مراد از تعبیر مولی، زعامت و
رهبری است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

فصل چهارم :

اولا : در ماجرای غدیر، پیامبر کاروان زائران خانه ی خدا را در سرزمینی بی آب و علف آن هم در نیم روزی در هنگام نماز ظهر متوقف ساخت. در این وضعیت بی شک پیامبر باید سخنی بگوید که در هدایت امت نقشی سرنوشت ساز داشته باشد. و به راستی چه کاری از تعیین جانشین که مایه وحدت کلمه ی مسلمانان و حافظ دین سرنوشت سازتر است .

ثانیا ؛ پیامبر پیش از طرح ولایت علی (ع) از اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد سخن گفت و بر این امر از مردم نیز اقرار گرفت و آنگاه پیام الهی را ابلاغ کرد. از توام بودن این اصول و گرفتن اقرار به آنها می توان به اهمیت پیام پی برد و دریافت که بی گمان هدف پیامبر از آن همایش عظیم، امری عادی همچون سفارش به «دوستی» نبوده است.

ثالثا ؛ در آغاز خطبه حضرت از نزدیک بودن رحلت خود خبر داد که نشان می دهد ایشان از وضع امت پس از خویش نگران بوده است. و از این رو با تعیین جانشین، آیین خود را در برابر طوفان حوادث آینده بیمه می کند.

فصل چهارم :

رابعاً؛ پیامبر اسلام (ص) پیش از بیان پیام الهی درباره ی علی از مولویت و اولویت خود سخن به میان آورد (۱) بیان این مطلب گواه آن است که مولی بودن علی از سنخ همان مولویت و اولویت مربوط به پیامبر اکرم (ص) بوده و ایشان به فرمان الهی این امور را برای علی (ع) نیز اثبات فرموده اند. و مقصود از سزاوار بودن پیامبر، این است که به امر الهی حق تصرف در نفوس و اموال مومنان را دارد، یعنی اگر به جهاد و یا انفاق دستور دهد، باید آنها بدون چون و چرا بپذیرند. لازمه چنین اطلاعاتی، همان ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی است که از جانب خدا به او داده شده است.

(۱) «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» و «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

فصل چهارم :

خامسا ؛ درخواست پیامبر از حاضران برای رساندن پیام به غایبان و دستور برای تبریک و تهنیت گفتن به حضرت علی (ع) به عنوان «امیرمومنان»

سادسا ؛ تناسب نزول آیه سوم سوره مائده با این مراسم (... **الْيَوْمَ** **أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** ...) اعلام اکمال دین و تمام نعمت از جانب خداوند هرگز با موضوع دوستی تناسب ندارد.

فصل چهارم :

سابعا ؛ تبریک گفتن مسلمانان به علی (ع) پس از خطبه پیامبر اعظم (ص)، به عنوان « مولای مؤمنین » که در اکثر روایات آمده است تنها با ولایت و سرپرستی تناسب دارد.

ثامنا ؛ حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا و ادیب و سخن شناس آن روز عرب که خود در غدیر حضور داشت با اجازه پیامبر اسلام سخنان آن حضرت را در قالب اشعاری در آورد و در آنها به جای کلمه مولی، «امام» و «هادی» را به کار برد:

فقال له :قم يا علي فاني
رضيتك من بعدى اماماً و هادياً

فصل چهارم

عصمت امامان

اسلاید های ۱۰۸ تا ۱۳۳ با دلایل عقلی و نقلی منصوب بودن امامت ثابت شد و اینک به دو ویژگی دیگر امامان شیعه و جانشینان پیامبر اعظم(ص) در این درس به یعنی عصمت و علم خدادادی ایشان می پردازیم.

الف : معنای عصمت

همانطور که در بحث عصمت نبوت گفتیم، عصمت در لغت به معنی امساک، حفظ و منع است و در اصطلاح علم کلام عصمت قوه‌ای است که انسان را از واقع شدن در گناه و خطا منع می‌کند و گاهی تعریف شده به اینکه عصمت لطفی است که خداوند در حق بنده خویش انجام می‌دهد به طوری که دیگر انگیزه‌ای برای ترک طاعت و انجام گناه با اینکه قدرت بر انجام آن دو دارد باقی نمی‌ماند. (۱)

عصمت از نظر ساختار صرفی، اسم مصدر از ریشه «ع.ص.م» است که در زبان عربی به معنای مَنَع، اِمْسَاک و نگاهداری نفس از گناه به کاربرده شده است.

فصل چهارم

ب: انواع عصمت

حکما و متکلمین اسلامی مقام عصمت در امامان را به بطور کلی دو دسته تقسیم می کنند :

یکم : عصمت عملی

عصمت عملی همان عصمت از گناه و عیوب ظاهری و باطنی است ، و به این معناست که امامان معصوم به دلائلی که گفته خواهد شد از هر گونه گناه و آلودگی معصوم بوده و هستند .

از نظر امامیه، همان گونه که عصمت از ذنوب در امام شرط است، عصمت از عیوب نیز شرط است، خواه آن عیوب جسمانی باشد مانند بیماری های مزمن یا نفرت آور همچون جذام، برص، نابینایی، ناشنوایی و گنگی، یا عیوب نفسانی مانند بخل، خسیس بودن، خشونت و ترش رویی، یا عیوب عقلانی مانند نادانی، جنون، بی هوشی و بیماری فراموشی. همان گونه که پیراستگی امام از عیوب یاد شده، در آغاز لازم است، پس از آن نیز نباید چنین عیب هایی بر او عارض گردد.

فصل چهارم

دوم : عصمت علمی

عصمت علمی به این معنا است که ؛ معصوم در حوزه علم و معرفت نیز دچار خطا اشتباه نمی شود. عصمت علمی دارای مراتب و ابعادی است که عبارتند از:

۱. عصمت در شناخت احکام الهی.
۲. عصمت در شناخت موضوعات احکام شرعی.
۳. عصمت در تشخیص مصالح و مفاسد امور مربوط به رهبری جامعه اسلامی.
۴. عصمت در امور مربوط به زندگی عادی اعم از مسایل فردی و اجتماعی.

فصل چهارم

اثبات عصمت امامان

الف: دلائل عقلی

دو برهان که جز مهم ترین دلائل عقلی در خصوص وجود عصمت در امامان (ع) شیعه هستند عبارتند از:

اول: برهان لطف خداوندی

نظریه درست در باب عصمت این است که پیامبران و امامان از آغاز خلقت دارای صفت عصمت می باشند، و عصمت آنان موهبتی است الهی که به دلیل شایستگی ویژه آنان، به آن ها اعطا شده است.

علامه طباطبایی در المیزان می فرماید: «ظاهر این است که این افراد همان کسانی اند که قرآن آنان را مخلصون نامیده است. آنان پیامبران الهی و امامان معصوم اند که به تصریح قرآن کریم خداوند، آنان را برای خود گرد آورده و برگزیده است؛ چنان که فرموده است:

«واجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم» (انعام ۸۷). و از ویژگی آنان این است که معرفت آنان به خداوند بر همگان برتری دارد. خداوند در حق آنان فرموده است «سبحان الله عما یصفون* الا عبادالله المخلصین (صافات ۱۵۹)؛ خداوند از آنچه او را بدان وصف می کنند پیراسته است مگر وصف بندگان مخلص خداوند.

فصل چهارم

می دانیم که یکی از این وجوهی که متکلمان امامیه در باب ضرورت امامت بدان پرداخته اند همان است که امام لطفی در حق مکلفان است. یعنی وجود امام در جامعه باعث می شود که مکلفان نسبت به انجام تکالیف عقلی و شرعی خویش توجه بیش تری داشته باشند نتیجه به انجام طاعات رغبت کنند و از ارتکاب گناهان دوری گزینند، پس برهان لطف بر دو پایه استوار است:

الف : مکلف بودن افراد؛

ب : خطاپذیر یا معصوم نبودن آنان.

بنابراین، ملاک نیازمندی افراد جامعه به امام، مکلف بودن و معصوم نبودن آنان است. بنابراین اگر امام معصوم نباشد، ملاک نیازمندی به امام در او نیز موجود است و امام نیز به امام دیگری نیاز دارد. این سخن درباره امام امام و هر امام دیگری که معصوم نباشد، نیز جاری خواهد بود. در نتیجه اگر امام معصوم، نباشد، باید در یک زمان امامان نامتناهی وجود داشته باشد و چنان که گذشت، این امر محال است.

فصل چهارم

دوم : برهان حفظ شریعت

نخستین برهان عقلی امامیه بر لزوم عصمت امام «لطف بودن امام» بود. دومین برهان عقلی آنان بر حافظ شریعت بودن امام استوار است. این برهان نیز دو مقدمه دارد:

اولا اینکه : یکی این که حفظ شریعت واجب است

دوم اینکه : حفظ شریعت جز با امام معصوم امکان پذیر نیست.

در درستی مقدمه اول اختلاف و تردیدی راه ندارد، و مورد اجماع امت اسلامی است. شریعت اسلامی آخرین شریعت آسمانی است و همه مکلفان تا روز قیامت باید به آن معتقد و ملتزم باشند. از سویی، اعتقاد و التزام به شریعت اسلام در گرو حفظ آن است. بر این اساس، حفظ شریعت اسلامی واجب است. در این مطلب نیز که خداوند حافظ شریعت اسلامی است سخنی نیست، ولی اراده خداوند - در قلمرو تکوین و تشریح - با اسباب و وسایل مناسب بروز می یابد. اکنون باید دید شریعت اسلامی در آینده با کدام سبب و واسطه حفظ می شود؟

فصل چهارم

اول : خداوند متعال که خود وعده حفظ شریعت را داده است .

بی شک قرآن کریم، نخستین سرچشمه و منبع شریعت اسلامی است از سوی دیگر، قرآن کریم از هر گونه کاهش و افزایش به دور و محفوظ مانده است. حفظ قرآن وعده بی چون و چرای خداوندی است که قطعا تحقق یافته است؛ چنان که فرموده است: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» (حجر ۹)

دوم : تبیین و تفصیل و محافظت پیامبر و امامان (ع):

تردید نیست که قرآن اصول و کلیات شریعت اسلام را در بر دارد و تفصیل احکام شریعت به تبیین و تعلیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اگذار شده است.

فصل چهارم

چنان که به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:
« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » و این (نحل ۴۴)
ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل شده است،
برای آن ها بیان کنی.

قطعا وظیفه تبیین ، تفسیر ، و تفصیل احکام شریعت به و تعلیم تربیت
مردم بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر عهده امامان معصوم
وگذار شده است. چنان که به پیامبر اسلام فرمودند : « انا مدینه العلم و
علی بابها فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها »
و در روایت دیگر :

« حکمت به ده جز تقسیم گردیده است، نه جزء آن به علی علیه السلام
داده شده و یک جزء به افراد دیگر سپرده شده است. »

فصل چهارم

با توجه به آن چه گفته شد، شیعه امامیه درباره حفظ شریعت به دو مطلب زیر باور دارد:

الف: حفظ شریعت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راهی جز این نداشته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفصیل شریعت را به فردی معصوم آموزش دهد و امامت و رهبری امت اسلامی را پس از خود به او بسپارد تا او در شرایط مناسب و لازم آن احکام را به امت اسلامی بیاموزد. و رأی و نظر او معیار تشخیص فهم و رأی درست از نادرست باشد. زیرا جز این راه، راه دیگری که به دور از خطا باشد و از تفصیل شریعت نیز آگاه، وجود ندارد.

ب: این فرد امیر مؤمنان علیه السلام بوده است و پس از وی نیز دیگر امامان معصوم حافظان شریعت بوده اند.

فصل چهارم

سید مرتضی استدلال یاد شده را چنین آورده است:

یک: شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابدی و نسخ ناپذیر است و بر مکلفان واجب است که تا قیامت به آن متعبد و ملتزم گردند.

دو: لازمه مطلب یاد شده این است که شریعت اسلامی تا قیامت حفظ گردد. حفظ آن نیازمند حافظ و نگهبان است.

سه: حافظ شریعت یا معصوم است یا غیر معصوم. فرض دوم باطل است؛ زیرا حافظ غیر معصوم شریعت را به صورت کامل حفظ نخواهد کرد، پس حافظ شریعت باید معصوم باشد.

چهار: حافظ معصوم شریعت افراد یا مجموع امت نمی باشد؛ زیرا آنان به دلیل این که معصوم نیستند، خطا پذیرند. در نتیجه شریعت به صورت کامل حفظ نخواهد شد.

پنج: در این جا جز امام معصوم، فرض دیگری وجود ندارد که حافظ شریعت باشد؛ زیرا اگرچه در اخبار متواتر تردیدی راه ندارد، ولی تعداد آن ها اندک است و وافی به تمام احکام شریعت نیست. (عصمت امام از دید گاه خرد، علی ربانی گلپایگانی)

فصل چهارم

ب دلائل نقلی

(۱) : دلائل قرآنی

یکم. براین اساس که امامت یک منصب الهی است خداوند اطاعت مطلق

از امامان را لازم شمرده و آنرا همسنگ با اطاعت از خود و پیامبر

دانسته است. (۱) بنابراین امر به اطاعت مطلق از آنان، به معنای

ضمانت عصمت است. و همچنین آیه ۱۴۲ سوره بقره که امامت را

عهد الهی خوانده است « **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي**

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ »

(۱): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا نساء (۵۹)

فصل چهارم

دوم : عصمت اهل بیت علیهم السلام را می توان با آیه تطهیر نیز اثبات نمود. براساس این آیه، اراده قطعی و حتمی خداوند بر پاکی و طهارت اهل بیت علیهم السلام از رجس و هر گونه پلیدی که گناه مصداق بارز آن است قرار گرفته: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.**» از این آیه هم بخوبی بر می آید که اراده تکوینی الهی به این تعلق گرفته که اهل بیت پیامبر علیهم السلام را از هر پلیدی و زشتی حفظ نماید. تحقق اراده خداوند حتمی و تخلف ناپذیر است. زیرا در برابر اراده خداوند هیچ مانعی وجود نخواهد داشت: «**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.**»

فصل چهارم

(۲) : دلائل روایی

شیخ صدوق از امیر مؤمنان (ع) نقل کرده است که رسول خدا (ص) فرمودند: یا علی! این آیه درباره تو حسن و حسین و امامان از نسل تو نازل شده است.

پرسیدم امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: تو یا علی، و بعد حسن، و بعد حسین، و بعد از وی فرزندش علی، و بعد از وی فرزندش محمد، و بعد از وی فرزندش جعفر، و بعد از وی فرزندش موسی، و بعد از وی فرزندش علی، و بعد از وی فرزندش حسن، و سپس فرزندش حجت خدا.

آنگاه اضافه فرمود: این چنین، نامهای ایشان بر ساق عرش الهی نوشته است، و من از خدای متعال پرسیدم که اینها نام چه کسانی است؟ فرمود: یا محمد، ایشان امامان بعد از تو هستند که تطهیر شده و معصومند و دشمنان ایشان مورد لعنت من خواهند بود (۱).

فصل چهارم

سه : براساس حدیث ثقلین، اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله همسنگ با قرآن اند؛ یعنی همان گونه که قرآن از هر نوع خطا و اشتباهی مصون است، اهل بیت علیهم السلام نیز از هر گونه کژی مبرا هستند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا... وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.»

چهار : پیغمبر گرامی اسلام از یک سو فرموده است: «أَلَا إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِي مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»؛ مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می یابد و هر کس از آن تخلف کرد هلاک شد» همانطور که کشتی نوح آنروز تنها راه نجات بود تمسک به اهل بیت (ع) یگانه راه نجات و رستگاری است که مصون از هر گناه و اشتباه و نادانی اند.

فصل چهارم:

علم امام

بدیهی است اگر کسی اصل «ولایت و امامت» معصومین علیهم السلام را نپذیرفته باشد، با او سخن گفتن از علم لدنی امام (ع) یا همان علم امامت بی‌مورد است. اگر وجود فاعل به اثبات نرسید، اثبات فعل او بی‌مورد است و اگر وجود موصوف به اثبات نرسید، اثبات صفت برای او معنا ندارد. پس او باید اول در اصول اعتقادی خود تجدید نظر کرده و از ابتدا مباحث توحید و نبوت را به ویژه در مبحث «ولایت» الله و ولایت رسول (ص) و اولی الامر که در راستای ولایت الله جل جلاله است، مورد تحقیق و مطالعه قرار دهد. هر چند که او نیز می‌داند منطقی نیست که علم افرادی در طی ۲۰۵ قرن حضور علنی‌شان و ۱۴ قرن حضور علمی آنان به اثبات رسیده باشد، اما هیچ خبر و اطلاعی از معلمین آنها که لابد دانشمندتر از آنها بوده‌اند، در دست نباشد.

فصل چهارم:

انواع علم

در مورد انواع علم، سخنان بسیاری وجود دارد از جمله اینکه؛ محمدرضا مظفر در المنطق خود علم را بر دو نوع تقسیم کرده است: (۱) **یکم (علم حصولی: « هو حضور صوره المعلوم لدی العالم» یعنی، علمی که صورت معلوم، نزد عالم حاضر است.**

دوم (علم حضوری: « هو حضور نفس المعلوم لدی العالم» یعنی، علمی که خود معلوم، نزد عالم حاضر است.

در علم حصولی معلوم وجود علمی اش با وجود عینی اش متفاوت است، ولی در علم حضوری وجود علمی و وجود عینی معلوم یکی است و نیز علم حصولی به تصور و تصدیق تقسیم می شود، ولی علم حضوری این تقسیم را ندارد؛ زیرا علم حصولی خطا و اشتباه را می پذیرد ولی در علم حضوری خطا راه پیدا نمی کند.

فصل چهارم:

- یکی از علماء گذشته ، علم را این طور تقسیم می کند:
- یکم) علم ظاهری کسبی: علمی که از امارات و حواس ظاهری و صنایع اکتسابی، حاصل می شود.
- دوم) علم باطنی لدنی: که بوسیله الهام یا وحی یا روح القدس یا مانند آن از اسباب خاص، حاصل می شود.
- سوم) علم حضوری: انکشاف معلومات نزد شخص، بالفعل در مقابل انکشاف معلومات بالقوه

منظور از «علم ظاهری کسبی» همان «علم حصولی» است و «علم باطنی لدنی» علمی بالاتر از «علم حصولی» و پایین تر از «علم حضوری» است.

فصل چهارم:

آیت الله جوادی آملی علوم را از نظر معلم به دو دسته تقسیم می کنند:

یکم : علم لدنی : علمی است که هیچ واسطه ای بین متعلم و معلم نیست؛ «لدن»؛ یعنی، نزد و حضور بر همه ی علوم شهودی که مصون از جهل و خطا و منزّه از سهو و نسیان باشند. همه علوم انسان کامل، لدنی است. هیچ واسطه ای بین انسان کامل و خدای سبحان در این تعلیم و تعلم نیست، خداوند همه حقایق را بدون واسطه به آدم تعلیم داد.

دوم : علم غیر لدنی: اگر علمی از معلمی صادر شود و با یک واسطه یا بیشتر به شاگرد برسد، شاگرد آن را نزد معلم گرفته است و آن لدنی نیست. (در حقیقت «علم غیر لدنی» همان «علم حصولی» و «علم لدنی» همان «علم حضوری» است.

فصل چهارم:

علم امام حضوری و لدنی است

با علامه طباطبائی در این رابطه می فرمایند:
امام صاحب ولایت کلیّه است و علم امام به اعیان خارجیّه و حوادث و وقایع، طبق ادله نقلی و عقلی، بر دو گونه و از دو راه است.

قسم اول: امام (ع) به حقایق جهان هستی، در هر گونه شرایطی به اذن خدا و از راه موهبت، نه اکتساب، آگاه است چه مواردی که حسی هستند و چه موارد غیر حسی مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده، دلیل نقلی این ادعا، روایات متواتر موجود و دلیل عقلی آن، براهینی است که به موجب آن، امام (ع) به حسب مقام نورانیت خود، کامل ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی است که بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی که توجه کند برای وی حقایق روشن می شود.

فصل چهارم:

این علم قابل هیچ گونه **تخلف و تغییر** و خطا نیست، علمی از لوح محفوظ و قضای حتمی خداوند، از همین روی **متعلق تکلیف نیست** و **قصد و طلب امام بی اثر است**؛ زیرا انسان‌ها در مواردی که اختیار و اثرگذاری در چیزی دارند مورد تکلیف قرار می‌گیرند. پس علم و آگاهی به قضاء حتمی، در زندگی عملی تأثیر ندارد و تکلیف‌آور نیست. با این بیان شبهاتی از قبیل اینکه امامان که به شهادت و یا مسموم بودن غذایی علم داشتند چرا خود را نجات ندادند، روشن می‌شود.

در این قسم، مشیت الهی نافذ است و « ما تشاؤون اِلَّا ان یشاءالله ربّ العالمین »

[تکویر ۲۹]

فصل چهارم:

قسم دوم: پیامبر(ص) و امام(ع) بشری است مانند دیگر مردمان که تکالیفی در سایه اختیار دارند و از روی علم عادی خیر، شر، سود و زیان را می‌دانند و در راستای آن اقدام می‌کنند؛ اگر شرایط مساعد بود به هدف می‌رسند و گرنه نمی‌رسند.

امام باقر(ع) فرمود: «گاهی علم برای ما گسترده می‌شود و می‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم» [اصول کافی] این گونه روایات مربوط به همین قسم است. (ر،ک:مجله نور علم مسلسل ۴۹، ص ۱۸)

فصل چهارم:

اثبات علم امامت

(۱) : دلایل عقلی

یکم : نافع تر بودن علم حضوری برای امت.

همان گونه که اشاره شد، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» دارای جانشینانی است، که آن ها نیز همانند پیامبر «صلی الله علیه و آله» باید در تمام صفات اکمل بوده، تا صلاحیت نیابت از مقام رسالت را داشته باشند و اگر این نایب به آن چه در همه نقاط زمین می گذرد، واقف نباشد، امکان ندارد، عدالت و اصلاح امور و امنیت بر سطح زمین سایه بگستراند و از آن جا که امامت، برای امت امری اجتناب ناپذیر است، امام باید دارای علم سرشار و جوشیده از علم الهی باشد، تا مردم از وجود او استفاده تمام را ببرند

فصل چهارم:

دوم : کامل تر بودن علم حضوری در رسالت و امامت

کامل تر بودن رسالت و امامت، منوط به آن است که صفات، رسول و امام، اتم صفات باشد و در صورتی چنین خواهد بود که علمشان حضوری و بالفعل باشد، نه مشروط به اراده و خواست؛ زیرا علم مشروط به اراده، گرچه کمال و فضیلت است، اما بالاترین کمال و فضیلت نیست.

سوم : تمام تر بودن نعمت با علم حضوری

از آن جا که ارسال رسل واقامه امامان یکی از نعمت های الهی بر بندگان است، که باید مردم شکر گزار آن نعمت باشند، آیا بهتر نیست، این نعمت به نحو اکمل و اتم باشد؟ بله، عقل تردیدی ندارد در این که احسان در آن است که نعمت تمام تر و صفات برتر باشد همان طور که بی شک نعمت علم حضوری را تمام تر، کامل تر و برتر می داند.

فصل چهارم:

چهارم: کامل تر بودن لطف در علم حضوری

ارسال رسل و قرار دادن حجت ها و اقامه معجزات همگی لطف است از جانب خداوند سبحان، حال آیا کامل تر بودن لطف به آن نیست که این امور، بر زیباترین شکل و برترین نحوه و کامل ترین ترکیب صورت گیرد؟ عقل تردیدی ندارد، در این که خداوندی که لطفش بر بندگان فراوان است، نعمت ها و الطاف و حجت ها و آیاتش را بر تمام ترین و بالاترین و زیبا ترین وجه جاری می گرداند.

پنجم: محفوظ تر بودن صاحب علم حضوری از فریب خوردن

اگر درون مردم برای امام آشکار نباشد و پنهان ها را نداند، ممکن است مؤمن را از منافق و سالم را از بیمار، تمییز ندهد؛ زیرا که همه از ظاهری آراسته بر خوردار بوده و شوق و رغبت به کارهای بزرگ را نشان می دهند؛ حال اگر علم امام حضوری باشد، آن چه در درون دل ها مخفی است، بر او آشکار می شود و فریب ظاهر آراسته یا بیان سحر آمیز را نمی خورد، پس صاحب علم حضوری از فریب، مصون تر و از فریفتگی، دورتر خواهد بود.

فصل چهارم:

ششم: ضرورت حضوری بودن علم سفیر و شهید

پیامبر و خلفای وی سفیران خداوند و امانت داران او در بین مردم و گواهان بر مردم اند، اگر علم امام حضوری نباشد چگونه می توان گواه بر آن ها باشد، در حالی که از احوال درونی آن ها هیچ اطلاعی ندارد، بنابراین باید علم او حضوری باشد تا بتواند به عنوان گواه بر آن ها باشد.

دلایل عقلی علم امامت به زبان ساده

به زبان ساده و برای کسانی که اعتقاد به ولایت و امامت و عصمت دارد می توان گفت: اما برای کسی که به وجود معصومین (ع) و ولایت و امامت آنها علم و ایمان دارد، روشن و مبرهن است که:

الف): کسی جز خداوند متعال و بالتبع رسولش (ص) اشراف علمی به علوم وحی و ... ندارد که بخواهد به آنها پیامورد.

ب): اگر کسی عالم تر از آنان بود، خداوند متعال آنها را به ولایت و امامت بر می گزید.

فصل چهارم:

ج): عقلانی و منطقی نیست که خداوند متعال به همگان دستور اطاعت و تبعیت از کسانی دهد که عالم‌تر از آنها نیز در میان مردمان وجود دارد.

د): اگر کسی عالم‌تر [حتی در یک علم] و یا کامل‌تر [حتی در یک فضیلت] از امام باشد، امام نمی‌تواند در آن علم یا فضیلت، امام او باشد. بلکه بالعکس آن صادق است. پس امر به اطاعت و تبعیت همگان نیز بی‌مورد می‌شود.

ه): آشنا و مؤمن به عصمت، ولایت و امامت می‌داند که عصمت نتیجه‌ی علم است. پس اگر علم کسی حصولی باشد و از دیگران فرا گرفته باشد، مسبوق به جهل می‌گردد و بالتبع عصمت از او ساقط می‌شود.

و): آشنا و مؤمن به عصمت، ولایت و امامت، به دلایل عقلی، نقلی و فطری می‌داند که معصوم (ع) دروغ نمی‌گوید. پس اگر فرمودند: علم ما حصولی نیست و از دیگران یاد نگرفته‌ایم، بلکه حضوری است، پس صادق هستند و راست می‌گویند.

فصل چهارم

(و): آشنا و مؤمن به عصمت، ولایت و امامت، به دلایل عقلی، نقلی و فطری می‌داند که معصوم (ع) دروغ نمی‌گوید. پس اگر فرمودند: علم ما حصولی نیست و از دیگران یاد نگرفته‌ایم، بلکه حضوری است، پس صادق هستند و راست می‌گویند.

(ز): و در نهایت برای آنان که امامت را قبول داشته یا ندارند، بیان می‌شود که اولاً علم بشری یا آموخته از بشر، یک جا و در تمامی علوم حاصل نمی‌گردد و مستلزم تعلیم و تعلم است و حتماً سابقه‌ی جهل به آن راه دارد. لذا لازم می‌آید که علم ائمه (ع) نیز گام به گام حاصل گردد، پس لابد باید در ابتدا سخنان غیر علمی نیز داشته باشند و بر اساس نظریه و آزمون سخن بگویند. ثانیاً ممکن نخواهد بود که علم امام ۵ ساله یا ۲۰ ساله یا شصت ساله، از همه‌ی دانشمندان عصر خویش و بعد از آن بیشتر باشد و ثالثاً دیگر امکان «تحدی» مانند تحدی قرآن کریم بر آنان ممکن نبود. و رابعاً باید امروزه علوم فراتر از علم آنان معلوم می‌گردید. و نهایت آن که حتی یک مورد هم در تاریخ ثبت نشده است که کسی مدعی گردد من فلان علم را به امامی آموختم.

فصل چهارم:

ب : دلائل نقلی :

(۱) : دلائل قرآنی

یکم : آیه منطق وحی

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (والنجم ۴ و ۳) یعنی، «او از روی هوی و هوس) سخن نمی گوید گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود نیست»

این آیه کریمه دلالت دارد، بر این که رسول گرامی «صلی الله علیه و آله» جز از وحی و تعلیم الهی سخن نمی گوید و هیچ گونه محدوده و مرزی را برای آن وحی و تعلیم بیان نمی کند، «یعنی علم حضوری است، که دارای هیچ محدوده ای نیست» ائمه «علیهم السلام» نیز وارثان علم نبی «صلی الله علیه و آله» و سایر فضایل آن حضرت می باشند، بنابراین علم ایشان نیز حضوری است.

فصل چهارم

دوم : آیه راسخون در علم

« وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ » یعنی و حال آن که بازگشت گاهش (مقاصد) را جز خدا و استواران در دانش نمی دانند (آنان که) می گویند: «به آن (قرآن) ایمان آوردیم، همه (آیات محکم و متشابه) از جانب پروردگار ماست» و جز خردمندان یادآور نمی شوند.» (آل عمران ۷)

رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» و جانشینان وی از راسخین در علم اند، همان کسانی که خداوند علمشان به تاویل قرآن را در کنار علم خویش قرار داد «لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم» پس علم آن ها، به تاویل، در جنب علم خداوند است و چگونه از علمی که از صفحه جان، غائب است تاویل کتاب را می دانند؟ و چگونه خداوند علم ایشان را کنار علم خویش قرار می دهد در حالی که آن علم نزدشان حضور ندارد. علم یقیناً باید حضوری باشد تا به وصف فی جنب الله متصف شود.

فصل چهارم:

سوم : آیه من ارتضی.

«عَالِمُ الْغَيْبِ، فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن ۲۶) یعنی،
«(او) دانای نهان است و هیچ کس را بر (اسرار) نهانش مسلط نمی کند، جز
کسی از فرستاده (گان) که (خدا از او) خشنود باشد...»

بی شک رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» از کسانی است که خداوند برای آگاهی
بر غیب برگزیده است، بلکه روایات وارد در تفسیر این آیه کریمه با صراحت
این مطلب را بیان می کنند، آیا علم حضوری چیزی جز آگاهی بر غیب است؟
آیا استبعاد علم حضوری جز به خاطر این است که اطلاع بر غیب می باشد و
خداوند آن را به خود اختصاص داده است؟ پس این استبعاد کجا و آن چه این
آیه می ستاید کجا؟ و امام نیز وارث علم رسول و همه خصال اوست. و هم چون
ایشان دارای علم حضوری است.

فصل چهارم:

حضرت استاد علامه طباطبایی (ره) در تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۵ روایتی به مضمون فوق از امام رضا (ع) نقل کرده است.

راوی می گوید: امام رضا(ع) به من فرمود: اگر به تو خبر دهم که در این روزها یکی از بستگان تو کشته خواهد شد، آیا گفته مرا تصدیق می کنی؟ عرض کردم: خیر، زیرا به جز خداوند متعال کسی علم غیب نمی داند. در اینجا امام رضا(ع) آیه گذشته را (جن: ۲۶) تلاوت نمود و بعد فرمود:

«فَرَسُولُ اللَّهِ (ص) عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضَى، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي
أَطَّلَعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ غَيْبِهِ فَعَلَّمَنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ».

فصل چهارم:

(۲): دلائل روایی

اول : نزد ائمه (ع) اسم اعظم است .

امام باقر (ع) فرمود: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا ، وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسَفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ الْعَيْنِ ، وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمَاءِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا ، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ »

ترجمه : « نام اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که آصف یک حرف آن را می دانست و آن را به زبان آورد ؛ پس ، هر آنچه میان آصف و تخت بلقیس بود در کام زمین فرو رفت و آصف دست دراز کرد و تخت را برداشت و سپس زمین به حال نخست برگشت و این همه در یک چشم بر هم زدن رخ داد . هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف نزد خداوند تبارک و تعالی می باشد و آن را به علم غیب خود ویژه گردانیده است و هیچ قدرت و توانی جز از خدای بلند مرتبه بزرگ نیست » . (اصول کافی کتاب الحجه)

فصل چهارم:

امام صادق علیه السلام هم :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا ، فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفًا ، وَ أَعْطَى نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفًا ، وَ أَعْطَى إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ ، وَ أَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ ، وَ أَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ وَ كَانَ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ ، وَ أَعْطَى مُحَمَّدًا اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا ، وَ احْتَجَبَ حَرْفًا لِئَلَّا يُعْلَمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ .

یعنی : « خداوند عزّ و جلّ اسم اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف نهاد ؛ از آن شمار، بیست و پنج حرف به آدم داد و بیست و پنج حرف به نوح و هشت حرف به ابراهیم و چهار حرف به موسی و دو حرف به عیسی که به کمک آن دو، مردگان را زنده می کرد و کوران مادر زاد و مبتلایان به پیسی را شفا می بخشید و هفتاد و دو حرف به محمد داد و یک حرف را دریغ داشت ، تا از آنچه در ذات اوست بر کسی معلوم نشود ، در حالی که او از آنچه درون بندگان می گذرد آگاه است . » (بحار الانوار جلد ۵)

فصل چهارم:

دوم : امامان، خزانه داران علم و حجت های خدایند.

عن الصادق عليه السلام: « نحن ولاة أمر الله و خزنة علم الله و عيبة وحى

الله » یعنی : « ما ولی امر خدا و گنجینه علم خدا و صندوق وحی خدائیم.»

عن الباقر عليه السلام: «نحن خزّان علم الله و نحن تراجمه وحى الله »

ترجمه : « ما گنجینه داران علوم ، ما معدن های وحی خداوندیم»

فصل چهارم:

سوم : امامان راسخین در علم اند.

عن بُرید بن معاویه عن احدهما (الباقر و الصادق علیهما السلام) فی قول الله عز و جل « و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم » فرسول الله « صلی الله علیه و آله » افضل الراسخین فی العلم، قد علمه الله « عزوجل » جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التأویل و ما کان الله لینزل علیه شیئاً لم یعلمه تاویله و اوصیاءه من بعده یعلمونه کله » (اصول کافی جلد ۱)

بُرید بن معاویه از یکی دو امام بزگوار (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) در تفسیر قول خداوند که می فرماید « و ما یعلم تاویله ... » روایت می کند: « پس رسول خدا « صلی الله علیه و آله » بهترین راسخ در علم است، خداوند « عزوجل » همه آن چه را از تنزیل و تأویل نازل فرمود به او آموخت، چیزی را که خداوند تأویلش را به او آموخت بر او نازل نفرمود و اوصیاء پس از وی هم تمام آن را می دانند.»

فصل چهارم:

چهارم : امامان، گواه بر مردم اند.

عن ابی جعفر علیه السلام: « إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ، مَلَائِكَتُهُ وَ رِسَالُهُ «عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ»

امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند عزیز و جلیل را دو نوع علم است: علمی، که کسی جز او نمی داند و علمی، که در اختیار ملائکه و پیامبران گذاشته و آن چه به ملائکه و رسولانش آموخته، ما هم می دانیم «یعنی در واقع کسی که علم به علوم ملائکه و رسولان دارد، می تواند به عنوان گواه و شاهد قرار گیرد» با عنایت به دلایل مذکور نتیجه گرفته می شود که علم امامان معصوم «حضوری» یا «لدنی» می باشد؛ یعنی علم ایشان از نوع علم برتر می باشد.

فصل چهارم:

حضرت امام رضا علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

«ان العبد اذا اختاره الله لامور عباده شرح صدره لذلك و اودع قلبه ینابیع الحکمة و الهمة العلم الهاما فلم یعی بعبده بجواب و لا تحیر فیه عن الصواب، فهو معصوم موید موفق مسدد قد امن من الخطاء و الزلل و العثار، یخصه الله بذلک لیکون حجة علی عباده و شاهده علی خلقه و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم» (اصول کافی جلد ۱)

یعنی هنگامی که خداوند سبحان بنده‌اش را برای امور بندگانش برگزید، سینه‌اش را برای این مسئولیت گشایش می‌دهد و چشمه‌های حکمت را در قلبش می‌گذارد و علم را همواره به او الهام می‌نماید بعد از آن از جواب چیزی ناتوان نمی‌شود و در رسیدن به حق سرگردان نمی‌گردد پس او معصوم و مؤید و موفق و مصیب خواهد بود از خطا و لغزش در امان می‌باشد. خدا او را بدین فضیلت اختصاص داد تا حجت و شاهد بر بندگانش باشد و این فضل خدا است که به هر کس خواست عطا می‌کند و خدا دارای فضلی بزرگ می‌باشد.

فصل چهارم:

اشکال مهم (۱)

چرا در بعضی آیات قرآن از جمله (و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو) و (قل لا يعلم من في السموات و الارض الغيب الا الله) آمده که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و بلکه تمامی انبیاء از غیب آگاه نبودند و جز آن چه که خداوند به آن ها تعلیم نموده، چیزی نمی دانستند و به طور قطع امامان - علیهم السلام - در این رابطه از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - برتر نخواهند بود؛ زیرا ایشان وارثان علم پیامبر بوده و تمامی دانش های آن حضرت به آنان منتقل شده است. و در بعضی از روایات هم خود ائمه علیهم السلام فرمودند: تعجب است از مردمی که گمان می کنند ما علم غیب داریم! در صورتی که جز خدای متعال کسی علم غیب ندارد،

فصل چهارم:

آیت الله مصباح در بحث علم امام کتاب آموزش عقائد روایت زیبایی از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند.

سَدِیرَ گوید: من و ابوبصیر و یحییای بزّاز و داود بن کثیر در مجلس (بیرونی) امام صادق(ع) بودیم که آن حضرت با حالت غضب، وارد شدند و پس از نشستن فرمودند: تعجب است از مردمی که گمان می‌کنند ما علم غیب داریم! در صورتی که جز خدای متعال کسی علم غیب ندارد، و من خواستم کنیزم را تنبیه کنم، او فرار کرد. و ندانستم در کدام اطاق رفته است. (۱)

(۱) از دنباله حدیث روشن می‌شود که این سخنان را بخاطر حضور نامحرمان، بیان کرده اند. و باید دانست که منظور از علم غیبی که اختصاص به خدای متعال دارد علمی است که احتیاج به تعلیم نداشته باشد، چنانکه امیر مؤمنان(ع) در جواب کسی که سؤال کرد: آیا شما علم غیب دارید؟ فرمود: «أَنَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ»

فصل چهارم:

سدير گويد: هنگامي که حضرت برخاستند که به منزلشان (اندروني) بروند من و ابوبصير و ميسر، همراه آن حضرت رفتيم و عرض کرديم، فدایت شويم، ما سخنانی که درباره کنیز گفتيد شنيديم، و ما معتقديم که شما علوم فراواني داريد ولي ادّعاي علم غيب درباره شما نمی‌کنيم.

حضرت فرمود: ای سدير، مگر قرآن نخوانده‌اي؟ عرض کردم چرا. فرمود: اين آيه را خوانده‌اي: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»
گفتم: فدایت شوم، خوانده‌ام. فرمود: می‌دانی که اين شخص چه اندازه از علم الكتاب داشت؟ عرض کردم: شما بفرماييد. فرمود: باندازه قطره‌اي از دريای پهناور! سپس فرمود: آیا اين آيه را خوانده‌اي «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؟ گفتم: آری. فرمود: آن کسی که علم همه کتاب را دارد داناتر است يا کسی که بهره اندکی از علم الكتاب دارد؟

فصل چهارم:

عرض کردم: آن کسی که علم همه کتاب را دارد. پس با اشاره به سینه مبارکش فرمود: به خدا قسم، علم همه کتاب نزد ماست. (۱).
اینک به ذکر نمونه های دیگری از روایات وارده در علوم اهل بیت (علیهم السلام) اشاره می کنیم.

امیر مؤمنان (ع) نقل شده که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ، وَ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفَ بَابٍ، حَتَّى عَلِمْتُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَلِمْتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصَلَ الْخِطَابِ» (۱)
یعنی رسول خدا (ص) هزار باب علم به من آموخت که هر بابی هزار باب دیگر می گشاید و مجموعاً می شود هزار هزار باب، تا آنجا که از هر چه بوده و تا روز قیامت خواهد بود آگاه شدم و علم منایا و بلایا (مرگها و مصیبتها) و فصل الخطاب (داوری بحق) را فرا گرفتیم.

(۱ : آموزش عقائد ، آیت الله مصباح به نقل از (اصول کافی جلد ۱)

فصل چهارم:

جواب اشکال ها (۱)

در جواب این اشکال که در واقع نفی علم غیب از پیامبر و ائمه علیهم صلوات الله را می نمایند چند نکته مهم وجود دارد :

اولا؛ هیچ کس نگفته که علم امامان - علیهم السلام - ذاتی است و نیازی به تعلیم الهی ندارد، بلکه لطف الهی و تعلیم خداوندی منشأ علم و آگاهی آن ها بوده است. بنابراین مدعای ما ابایی از آن ندارد که آن ها به لحاظ ذاتشان نه غیب را می دانستند و نه غیر آن را. پس این آیات را باید بر این معنی حمل کرد که «علم ذاتی» ویژه خداوند است و آن علمی که به مقتضای دیگر آیات، بهره دیگران هم هست «علم عرضی» می باشد.

(۱: علم امام ، حجه الاسلام والمسلمین سلطانمرادی امام جمعه کشکوئیه ، ص)

فصل چهارم:

ثانیا؛ ما در پی اثبات آن نبوده ایم که امامان ما از همه علوم خداوند آگاه اند و هیچ ملازمه ای بین حضوری بودن علم ایشان و آگاهی از تمام علوم خداوند، وجود ندارد. پس می توان آن چه را دلالت بر نفی علم ایشان و اختصاص بعضی از علوم به خداوند دارد ناظر بر آن علومی بدانیم که هیچ بشری از آن آگاه نیست. شاهد این سخن مضمون بعضی از احادیث است که می گوید:

اسم اعظم هفتاد و سه حرف است و هفتاد و دو حرف آن نزد امامان می باشد و خداوند یک حرف آن را به خود اختصاص داده است، این معنی است که پاره ای از علوم، ویژه خداوند است و هیچ کس از آن آگاه نیست. اضافه بر آن که نسبت به آیات مذکور و آیاتی از قبیل «و ما ادریک ما ليله القدر»؛ یعنی، «و چه چیز تو را آگاه کرد که شب قدر چیست؟!»

فصل چهارم:

ثالثاً؛ برخی از آیاتی که ظاهرشان جهل پیامبران است، می توان گفت که در واقع این آیات ناظر به امت اند و از باب «به در می گویم تا دیوار بشنود» پیامبر را مخاطب قرار داده اند. چرا که خداوند خود در آیاتی از قرآن که قبلاً آوردیم به صراحت به علم غیب پیامبران گواهی داده است. مانند: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول» (سوره جن: آیه ۲۶) ضمناً باید توجه داشت که؛ افکار زمان جاهلیت دربارهٔ پیامبران به گونه ای بود که علاوه بر خرافی بودن، بیم آن می رفت مردم پس از آن که به پیامبران ایمان آوردند آنان را به جای خدا و معبود قرار داده و پرستش نمایند و در عبادت و بندگی خداوند مبتلا به شرک شوند.

بنابراین آیاتی در قرآن برای سرکوبی افکار جاهلیت وارد شد و پیامبران را مانند سایر مردم که می خورند و می خوابند و راه می روند و فقط توسط وحی به آن ها پیام هایی داده می شود، معرفی کرد که هم رسالت آنان در بین توده های مردم پذیرفته شود و هم به عنوان موجودات مافوق بشری مورد پرستش قرار نگیرند.

فصل چهارم:

رابعاً؛ آنجا که خود ائمه (علیه السلام) داشتن علم غیب را انکار کردند هم علاوه بر نکات بالا که شاید منظورشان نداشتن علم ذاتی بوده و یا نداشتن تمام علوم الهی (۷۳ حرف اسم اعظم خداوند) دو احتمال دیگر هم مطرح است و آن اینکه :

یک - احتمال دارد در جلسه افرادی از شیعیان ضعیف العقل و الایمان حضور داشتند که اگر امام - علیه السلام - علم غیب را برای خود ثابت می کرد، آنان در حق امامان غلو کرده و برای آن ها شأن خدایی قائل می شدند. بنابراین امامان در حضور این افراد هیچ گاه از فضایل و کمالات خود سخن نمی گفتند.

دو - در بعضی از جلسات امامان افراد مخالف نیز حضور داشتند و امامان - علیهم السلام - از باب تقیه از خود نفی علم غیب می کردند

اندیشه اسلامی ۲

دین
مشروعیت حاکمیت ولایت فقیه در
اسلام

((فصل پنجم))

مشروعیت

* الف: تعریف مشروعیت

* ب: منابع مشروعیت در غرب

* ج: منابع مشروعیت در اهل سنت

* د: مشروعیت حاکمیت اسلامی (تشیع)

فصل پنجم :

تعریف مشروعیت

برای بررسی «مشروعیت» در اسلام و دیگر مکاتب ابتدا باید تعریف مشروعیت را به دست آورده و بعد منبع و منشأ آن را در نگاه های مختلف مورد دقت قرارداداده و در بوته نقد و بررسی بگذاریم.

مشروعیت در عرف سیاسی برابر نهاده (Legitimacy) به معنی درستی، برحق بودن، حقانیت، قانونی بودن است. و تعاریف برای آن گفته شده است:

- الف : توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت .
- ب : توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم .
- ج : قانونی بودن یا طبق قانون بودن.
- د : اعتقاد مردم به شایستگی رهبران و برای حاکمیت .
- ه : اصل پذیرش همگانی برای دست یافتن شخص یا گروهی به مقام سیاسی

فصل پنجم :

آیت الله مصباح در تعریف مشروعیت آورده اند (۱):

یک سؤال مهم و اساسی در فلسفه سیاست این است که؛ ملاک این که فرد یا گروهی حق حکومت و امر و نهی کردن در امور اجتماعی داشته باشد و مردم هم ملزم به اطاعت از آنان باشند چیست؟ این بحثی است که ما از آن با عنوان «**مشروعیت**» تعبیر می‌کنیم.

از نظر لغوی، کلمه مشروعیت به ریشه «شرع» باز می‌گردد و از آن مشتق شده است اما ، از آن جا که این واژه در مقابل کلمه انگلیسی (Legitimacy) و معادل آن قرار داده شده که به معنای قانونی و برحق بودن است.

فصل پنجم :

بنا براین می گوئیم :

مشروعیت به لحاظ لغوی در فارسی و عربی به معنای مطابقت با احکام شرعی و دینی بودن می باشد؛ اما در اصطلاح فلسفه سیاسی به معنی «حقانیت» و «حق حاکمیت» است. (کتاب نقد ، ۴۳) به این معنا که حاکمان چرا حق دارند بر مردم حکمرانی کنند؟ و مردم نیز چرا باید از آنان اطاعت نمایند؟

اولا ؛ مشروعیت اختصاصی به شرع و شریعت، و دین و دین داران ندارد که بلکه درباره هر حاکمی و هر حکومتی چنین سؤالی مطرح است و همه مکاتب فلسفه سیاست و اندیشمندان این حوزه در برابر چنین پرسشی قرار دارند.

فصل پنجم :

ثانیا ؛ مشروعیت به «خوب بودن و نبودن و یا موافق مصلحت بودن و نبودن قانون» ارتباطی ندارد زیرا ، در بحث مشروعیت، سؤال این نیست که آیا قانون خوب و کامل است و مصلحت جامعه را تأمین می کند یا نه، بلکه بحث بر سر مجری قانون است که آیا به چه مجوزی «او» حق اجرا دارد؟

ثالثا؛ بحث مشروعیت بر سر کیفیت و نحوه اجرای قانون هم نیست که آیا قانون حتی خوب، در مقام اجرا هم خوب اجرا می شود یا نه ؟ بلکه ، بحث در خودِ مجری و مجریان است که بر اساس چه ضابطه‌ای بر این مسند تکیه زده‌اند ؟ بنا براین مفهوم «مشروعیت» در این جا در مقابل مفهوم «غصب» قرار می گیرد . پس منظور از حکومت نامشروع در اینجا همان، حکومت غاصب است حتی اگر خوب باشد. (۱: نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه ، ص ۵۲)

فصل پنجم :

بنا بر این مشروعیت دو رکن اساسی دارد:

یکم : تبیین این که بر اساس چه مجوزی شخص یا گروهی حق دارند یا مجاز اند بر دیگران حکومت کرده، دستورهای الزام آور صادر کند؟

دوم : با توجه به اینکه حکومت همواره با فرمان ها و قواعد الزام آور همراه است و بین «حق حکومت» و «لزوم اطاعت»، نوعی رابطه منطقی و لزومی وجود دارد، چه چیزی لزوم پیروی جامعه از دستورهای حکومت را توجیه می کند؟

فصل پنجم :

منابع مشروعیت

فیلسوفان و جامعه شناسان سیاست، دیدگاه های مختلفی درباره «منابع مشروعیت» ارائه داده اند. مثلا «ماکس وبر» منبع مشروعیت را به سه قسم تقسیم کرده است (۱) که عبارتند از : ۱- سنت، ۲- فره مندی یا صفات شخصی ویژه، ۳- قانون.

و یا «فردریک» منابع مشروعیت را پنج چیز (۲) می داند:

۱- دینی، ۲- فلسفی و حقوقی، ۳- سنتی، ۴- روشی، ۵- تجربی.

(۱) : ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ص ۲۷۴ - ۲۷۳.

(۲) : بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۷.

فصل پنجم :

منابع مشروعیت در غرب

نخست : مشروعیت دینی

مشروعیت دینی از دیدگاه غرب همان اصطلاح «آریستوکراسی» (Aristocracy) یا «اشراف سالاری» است. آریستوکراسی که به معنای برتری بر اساس وراثت و شرف خونی است، در فلسفه سیاسی یونان به معنای حکومت کسانی است که به کمال انسانی از همه نزدیک تر هستند.

ظهور آیین مسیحیت و گسترش آن در امپراطوری روم زمینه ی طرح چنین نظریه‌ای را بیشتر فراهم نمود. سنت آگوستین مشروعیت الهی حکومت را مطرح کرد و این نظریه در تمام سده‌های میانه تا قرن ۱۶م ادامه داشت. این نظریه برای زمامداران و پادشاهان حقوق الهی به وجود می‌آورد و آنان مأمور و کارگزاران خدا بر روی زمین به حساب می‌آمدند؛ و حتی در برخی از جوامع پادشاه را خدای جهان یا فرزند خدا می‌دانستند.

فصل پنجم :

دوم : مشروعیت سنتی

سنن و میراثی که به صورت تاریخی در یک جامعه وجود داشته است و از احترام و قداست برخوردار است به عنوان منبع مشروعیت حاکمانی می باشد که بر اساس آن به قدرت می رسند. سنت ها در واقع قوانین نانوشته ای هستند که از عرف ها، هنجارها و ارزش های مشترک نشأت می گیرند. در این نوع مشروعیت که غالباً در جوامع سنتی رایج است قدرت به صورت شخصی اعمال شده و مهمترین مقامات را اعضاء خانواده یا طایفه و یا عوامل فرمانروا به دست می گیرند، بنابراین استبداد از ویژگی های این حکومت هاست. مهمترین اشکال مشروعیت سنتی عبارتند از: شاهنشاهی ، شیخوخیت (سالمدسالاری)، پدرسالاری، خون و نژاد، فئودالیسم و نخبه گرایی.

فصل پنجم :

سوم : مشروعیت کاریزمایی:

مشروعیت کاریزمایی یا فرهمندی ، مبتنی بر عاطفه است، بدین معنا که اعتماد و فرمانبرداری مردم از حاکم به دلیل جذابیت های و ویژگی های خاص فردی اوست . در چنین سلطه ای غالباً روابط متکی بر اعتمادی بی چون و چرا است و مردم همه به عنوان مریدان حاکم اند. مشروعیت کاریزماتیک تا زمانی است که حاکمیت واجد خصوصیات کاریزمایی باشد؛ اما به محض از دست دادن آن ویژگی ها مشروعیت او نیز از بین می رود.

فصل پنجم :

چهارم : مشروعیت قانونی:

یکی از معیارهای مهم و مطرح درباره مشروعیت حکومت، رأی مردم است که ماکس وبر از آن به «مشروعیت قانونی» تعبیر کرده است. بر اساس این دیدگاه هر حکومتی را که مردم به آن رضایت دهند حکومتی مشروع می‌باشد و در غیر این صورت حکومتی نامشروع است. نظریه مشروعیت مردمی مبتنی بر اصل «حق تعیین سرنوشت» است که آحاد مردم باید از آن برخوردار باشند، بنابراین هیچ‌گاه برای حکومت جنبه قدسی و الهی قایل نیستند. بر این اساس هر کس می‌تواند با یک قرارداد اجتماعی حق حکومت را به فرد یا افرادی واگذار نماید و تنها در چنین وضعیتی است که حکومت دارای مشروعیت است. روسو، متفکر فرانسوی و یکی از طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی می‌نویسد: «تنها چیزی که می‌تواند اساس قدرت مشروع و حکومت حقه را تشکیل دهد قراردادهایی است که با رضایت مردم و حاکم بسته شده باشد».

فصل پنجم :

اقسام مشروعیت (در غرب)

بطور کلی نظریه های «مشروعیت» در نظام های غربی به دو دسته تقسیم می شوند :

یک. نظریه های اختیارگرا

این نظریه ها به سه گروه تقسیم می شوند :

الف. نظریه قرارداد اجتماعی)

بر اساس این نظریه بین دولت و شهروندان، قراردادی منعقد شده است که بر اساس آن، شهروندان خود را ملزم به پیروی از فرمان های حکومت دانسته اند و حکومت نیز تأمین نظم، رفاه و امنیت آنان را متعهد شده است.

فصل پنجم :

ب. نظریه اراده عمومی

بر اساس این نظریه اگر همه یا اکثریت مردم، خواستار حاکمیت کسانی باشند، حکومت آنان مشروع است.

ج. رضایت

رضایت افراد جامعه نسبت به یک حکومت ملاک مشروعیت است و باعث می شود که آنان خود را در جرگه الزام سیاسی وارد کنند، لاجرم حکومت حق دستور دادن پیدا کرده است و مردم نیز باید اطاعت کنند.

نقد اجمالی نظریه های اختیار گرای غربی

هر یک از دیدگاه های بالا دارای اشکالاتی ویژه و مشترک است که به جهت اختصار تنها به بیان مشکلات مشترک آن سه می پردازیم:

یکم: همه دیدگاه های یاد شده، فاقد جامعیت و همه سونگری درباره

ملاک «مشروعیت» اند. به عبارت دیگر همه آنها، تنها به این مسأله

چشم دوخته اند که قدرت سیاسی از کجا باید اخذ گردد؛ اما برای

چگونگی استفاده از قدرت در مشروعیت، سهمی قائل نشده اند. نتیجه

این گونه نگرش آن است که اگر حکومت، ارزش های اخلاقی را

رعایت نکند هم مشروع است! و چنین چیزی مطلقاً قابل قبول نیست؛

مگر بر اساس پوزیتویسم که در آن هم ارزش های اخلاقی اساساً از

اصالتی برخوردار نیستند.

فصل پنجم :

ادامه نقد اجمالی نظری های غربی

ممکن است گفته شود که جامعه می تواند در «قرارداد اجتماعی» بر رعایت آن امور تضمین کافی ایجاد کند و یا اراده خود را نسبت به حاکمان تغییر داده و یا با اعلام عدم رضایت نسبت به رفتارهای غیراخلاقی، مشروعیت حکومت را سلب کند و دیگری را جایگزین نماید و یا حاکمان را وادار به رعایت آن اصول کند.

پاسخ ما این است که : در این صورت رعایت اصول اخلاقی، تابع خواست، قرار و رضایت اجتماعی خواهد شد و اصالتاً نقشی در مشروعیت و عدم مشروعیت ندارد. بنابراین اگر جامعه به ظلم حاکمان تن در دهد، مشروعیت حاکم همچنان باقی خواهد بود!

فصل پنجم :

دوم : در هر جامعه، اقلیتی مخالف وجود دارد ؛ بر اساس انگاره های بالا، باید دید تکلیف اقلیتی که حکومت را نمی خواهند و در «قرارداد اجتماعی» شرکت نکرده، یا حکومت متکی بر اراده آنان نیست، یا رضایت به حکومت موجود و حاکمان آن نداده اند و یا صلاحیت شرکت در آن را ندارند ؛ چه می شود؟!

به عبارت دیگر اگر مشروعیت صرفاً تابع قرارداد، اراده عمومی و یا رضایت شهروندان است، دیگر نمی تواند حکومت بر گروهی را که از این جرگه خارج اند، توجیه کند و آنان را ملزم به پیروی از حکومت گرداند. افزون بر آن، چه بسا مخالفان، اقلیت نیز نباشند و شامل نیمی از جامعه شوند.

بنابراین اگر نیمی از جامعه به حکومت کسی رضایت داد و نیم دیگر رضایت نداد، بر اساس این نگرش، حکومت بر نیم دیگر، فاقد ملاک مشروعیت است. از طرف دیگر در جامعه واحد، دو حکومت هم عرض و یا اعمال حکومت بر بخشی و رهاسازی بخش دیگر، ممکن نیست.

فصل پنجم :

سوم : در بسیاری از موارد، بافت اجتماعی تغییر می کند؛ مثلاً با بلوغ قانونی افراد صغیر، نیروهای جدیدی صلاحیت شرکت در «قرارداد اجتماعی» را پیدا می کنند و کسان دیگری که دارای صلاحیت بودند، از دنیا می روند. این امکان وجود دارد که نیروهای جدید، نگرش، اراده و گرایشی مخالف با عناصر گذشته داشته باشند.

همچنین عناصر پیشین نیز ممکن است، تغییر رأی دهند. بر اساس انگاره مردم گرا، علی القاعده باید به محض تغییر دیدگاه جامعه و یا تحول بافت اجتماعی، حکومت و حاکمان «مشروعیت» خود را از دست بدهند.

فصل پنجم :

دو. نظریه های کارکردگرا

نظریه های کارکردگرایانه دیدگاه هایی است که نقش و کارکرد حکومت را ملاک «مشروعیت» می داند. عمده ترین این دیدگاه ها عبارت است از:

الف. نظریه عدالت و ارزشهای اخلاقی

در این دیدگاه اجرای عدالت و ارزش های اخلاقی منشأ الزام سیاسی است؛ بنابراین هر حکومتی که در جهت اجرای عدالت تلاش کند، مشروع است و حکومت ها و حاکمانی که در جهت خلاف عدالت گام برمی دارند، فاقد مشروعیت سیاسی اند. در اینجا «عدالت» به مثابه یکی از مهم ترین و اساسی ترین ارزش های اخلاقی و به عنوان ملکه نفسانی در حاکم مراد نیست؛ بلکه اجرای عدالت، در رفتار سیاسی حکومت و حاکمان مورد نظر است.

فصل پنجم :

بنابراین اگر فرد ظالم و فاسد باشد ؛ ولی در رفتار سیاسی عدالت ورزی کند؛ حکومتش مشروع است و مشروعیت تابع «عدالت شخصی» حاکمان نیست.

ب : نظریه تأمین نیازمندی ها

بر اساس این انگاره، تلاش در جهت برقراری رفاه و امنیت و تأمین خوشبختی افراد جامعه، منشأ الزام سیاسی و موجب مشروعیت است.

فصل پنجم :

نقد اجمالی نظریه های کارکردگرایی غربی

صرف نظر از مشکل تعریف «عدالت» که در همه این نظریه ها وجود دارد، اشکال این دو نظریه آن است که فقط جهت گیری و سمت و سوی دستور حاکمان را توجیه می کند؛ اما نسبت به دیگر مؤلفه های نهفته در معمّای «مشروعیت»، ساکت و تهی است؛ در حالی که صرف عادلانه بودن حاکم، یا در جهت تأمین رفاه و خیر عمومی بودن او، توجیه کننده حکومت شخصی یا گروه خاصی نیست. به ویژه اگر افراد یا گروه های متفاوتی به درجه واحدی مجری عدالت و یا تأمین کننده نیازهای جامعه باشند. حکومت کدامیک از آنها مشروعیت دارد و بر اساس چه ملاکی اطاعت از یکی لازم و از دیگری لازم نیست؟

فصل پنجم :

مشروعیت خلفای رسول الله (ص) از دیدگاه اهل سنت

مقدمه اول : در فلسفه سیاسی اسلام، حاکمیت و حق اعمال قدرت تنها از آن خداست و هر کس هم دارای این حق باشد، تنها در طول حاکمیت خداوند قرار داشته و بالذات دارای هیچ حقی نیست. البته در بین مسلمانان اختلافی در مورد مشروعیت حکومت پیامبر اکرم (ص) که از منبعی الهی ناشی شده و مبتنی بر وحی و نص خداوند است، وجود ندارد ؛ اما پس از رحلت پیامبر (ص) بر سر مسأله ی جانشینی آن حضرت بین مسلمانان اختلاف به وجود آمد و منجر شکل گیری علنی دو گروه ، یعنی شیعه و سنی گردید . هر یک از این دو گروه مبانی خاصی را برای مشروعیت حکومت مطرح نموده‌اند.

فصل پنجم :

مقدمه دوم : عموم نظریه‌های اهل سنت در مورد منابع مشروعیت حکومت و چگونگی تعیین خلیفه و شرایط آن متأخر از عمل و واقعه خارجی بوده است و برای توجیه وضع موجود ارایه شده‌اند. به عنوان نمونه ، زمانی که خلیفه اول با بیعت عده‌ای با عنوان اهل حل و عقد منصوب می‌شود، نظریه پردازان اهل سنت آن را به استناد اجماع صحابه مشروع می‌دانند و زمانی که خلیفه دیگر با استخلاف به حکومت می‌رسد آن را نیز مشروع می‌دانند و به همان اندازه نیز حکومت و استیلاء حاکمان متغلب اموی و عباسی را مشروع می‌دانند. این امر حاکی از آن است که نظریات همواره در راستای توجیه وضعیت و شرایط موجود مطرح گردیده، بدون آنکه ملاک و معیار ثابت و معتبری برای حکومت مشروع اسلامی در نظر گرفته شود. این در حالی است که نظریه باید مقدم بر عمل سیاسی بوده و معیار دآوری و ارزش گذاری تحولات و رخدادهای سیاسی قرار گیرد و واقعیت‌های سیاسی بر اساس آن رد یا توجیه گردند. (مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه ی سیاسی شیعه، حاتمی، محمدرضا)

منابع مشروعیت در اهل سنت

گفتیم اهل سنت امامت را قبول نداشته و علی رغم اعتقاد به افضلیت امیرالمومنین علیه السلام معتقدند پیامبر اسلام (ص) نه حق داشته است و نه به طور عملی کسی را برای حاکمیت اسلام معرفی کردند است، بلکه انتخاب حاکم اسلامی تنها بر عهده مردم است. آن هم نه همه یا اکثریت مردم بلکه چیزی که آنها در دوره های مختلف به شکل هایی همچون «اهل حل و عقد» (سقیفه)، انتصاب مستقیم (استخلاف) ، استیلا (زور و غلبه) و «شوری» از آن بهره بردند .

فصل پنجم :

یکم : نظریه انتخاب اهل حل و عقد

در این نظریه که ره آورد اجتماع سقیفه است ، منظور از اهل حل و عقد این است که: مجموعه افرادی است که دارای سه شرط «عدالت» ، «دانش کافی» و «رأی و تدبیر» باشند. اگر چنین افرادی حکومتی را مسقر سازند آن حکومت مشروعیت دارد. ماوردی از فقهای سیاسی و معروف اهل سنت در این باره می گوید: « زمانی که اهل حل و عقد برای انتخاب امام گردهم آمدند باید در میان خود واجدان شرایط امامت را جستجو کنند و سپس فاضل ترین و کامل ترین فرد را که مردم به اطاعت او می شتابند و در بیعت او درنگ نمی کنند برای امامت در نظر بگیرند و امامت را به او عرضه کنند که اگر موافقت نمود با او بیعت کنند. این بیعت، امامت را برای او منعقد

می سازد.» (مشروعیت در اندیشه ی سیاسی اهل سنت به نقل از: الاحکام السلطانیة، ماوردی، ابوالحسن)

فصل پنجم :

نکته مهم اینکه : در موضوع اجماع « اهل حل و عقد » ضرورت ندارد بلکه حضور تعداد معینی از آنان کفایت می‌کند. البته در اینکه چه تعداد از آنان باید در امر تعیین خلیفه حاضر باشند بین دانشمندان آنان اختلاف وجود دارد. بسیاری از علمای اهل سنت حتی انعقاد خلافت مشروع با تبعیت یک نفر از « اهل حل و عقد » را نیز ممکن می‌دانند.

دوم : نظریه استخلاف (نصب توسط خلیفه ی پیشین)

بر اساس اسناد مهم تاریخی خلیفه دوم با نصب و وصیت خلیفه اول انتخاب شده است و این عمل سیاسی آن خلیفه مبنای نظریه ای گردید که به «استخلاف» معروف است، به این معنی که ؛ تفویض امر ولایت از سوی خلیفه ی پیشین نیز یکی از عوامل مشروعیت حکومت در نزد اهل سنت به شمار می‌آید. (تاریخ امامان شیعه حمید احمدی)

فصل پنجم :

سوم : نظریه استیلا (زور و غلبه)

زور و غلبه نیز یکی دیگر از راه‌های انعقاد خلافت در اندیشه‌ی اهل سنت است. از نظر آنان هر گاه شخصی بدون گرفتن بیعت از مردم یا نمایندگان آنان و یا بدون استخلاف، صرفاً با تکیه بر زور و شوکت خود منصب خلافت را به دست گیرد حکومت او مشروع خواهد بود. فضل‌الله روزبهان در این باره می‌گوید: «چون امام فوت کند و شخصی متصدی امامت گردد بی آن‌که با او بیعتی شده باشد یا کسی او را خلیفه ساخته باشد و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر، امامت او منعقد می‌گردد بی بیعتی، خواه قریشی باشد و خواه نه، خواه عرب باشد و یا عجم و یا ترک و خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل». زور و غلبه از دیدگاه اهل سنت در صورتی مشروعیت آور است که اولاً شخص متغلب، کافر نباشد و ثانیاً به دست گرفتن حکومت از راه زور و غلبه پس از مرگ خلیفه باشد، مگر اینکه خلیفه‌ی زنده نیز خود با زور و غلبه به خلافت رسیده باشد. در این صورت کسی هم که با غلبه او را ساقط کند حکومتش مشروع خواهد بود

فصل پنجم :

چهارم : نظریه شوری

نظریه شوری مولود نظریه استخلاف است ، چرا خلیفه دوم با این پیش فرض که خلیفه مستقر می تواند جانشین خویش را برای خلافت بعد از خود تعیین کند ، جمعی از نخبگان اجتماعی را برای تعیین خلیفه اسلامی مامور کرد، البته با ترکیبی که نتیجه آن جزء به حاکمیت عثمان ختم نمی شد . بعد ها این اقدام او منشا یک نوع مشروعیت بخشی حاکمیت تلقی گردید.

البته روشنفکران اهل سنت بعد از فروپاشی دولت عثمانی به شکل دمکراتیک تری مسئله شوری را مطرح کرده اند بطور مثال؛ در رساله «الخلافة و سلطه الامه» که توسط برخی از اعضای مجلس ملی ترکیه تهیه شده است درباره ی منشأ مشروعیت خلیفه می نویسد: «خلیفه این قدرت را رأساً از امت می گیرد و این قوه و این سلطه حق خود امت است و امت آن را به وسیله ی بیعت به خلیفه تفویض می کند... شریعت شریف نیز چنین حقی را تأیید می کند». بر این اساس در نظریه های جدید اهل سنت، مشروعیت خلیفه بر پایه ی رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم توجیه می گردد.

(مشروعیت در اندیشه ی سیاسی اهل سنت - عمادی)

فصل پنجم :

نقد و بررسی و بررسی نظریه های اهل سنت

گذشته از نقدهای بسیاری که بر اصل نظریه خلافت وارد است ،
نقدهای جدی دیگری هم از جهت منابع مشوعیت بخش به
حکومت خلفا مطرح شده که به اجمال به آنها اشاره می گردد:

اولا : شیوه‌هایی که برای استقرار حکومت مشروع در نظریه‌های
قدیم مطرح شده است به لحاظ فقهی در قلمرو امور تخییری است
و استناد به هر یک از آنها جایز می‌باشد. خلیفه می‌تواند توسط
عده‌ای از صحابه به عنوان اهل حل و عقد منصوب شود، می‌تواند به
صورت موروثی توسط خلیفه قبلی نصب گردد و می‌تواند با زور و
غلبه بر گرده مسلمانان حاکم شود . برگشت این اختیار به این
است که هر گونه نظام سیاسی با هر شیوه‌ای که مستقر گردید و
دارای هر شرایطی که بود مشروع است و این امر از نظر عقل و
عقلاء مردود است. علاوه بر این که بسیاری از این نظریه‌ها امروزه
حتی توسط اندیشمندان جدید اهل سنت نیز پذیرفته نمی‌شود

فصل پنجم :

ثانیا ؛ همانطور که در مقدمه دوم گفتم عموم نظریه‌های اهل سنت در مورد منابع مشروعیت حکومت و چگونگی تعیین خلیفه و شرایط آن متأخر از عمل و واقعه خارجی بوده است و برای توجیه وضع موجود رایج شده‌اند. به همین علت در نظریه‌های مربوط به خلافت شاهد نوعی تنزل در شرایط خلیفه و منابع مشروعیت بخش آن هستیم. زمانی که خلیفه اول با بیعت عده‌ای با عنوان «اهل حل و عقد» منصوب می‌شود، نظریه‌پردازان اهل سنت آن را به استناد اجماع صحابه مشروع می‌دانند و زمانی که خلیفه دیگر با استخلاف به حکومت می‌رسد آن را مشروع می‌دانند و به همان اندازه نیز حکومت و استیلاء حاکمان متغلب اموی و عباسی را مشروع می‌دانند. در نظریه‌های جدید و همزمان با فروپاشی خلافت و با گسترش ایده‌های مردم سالار به جوامع اسلامی نیز اندیشمندان اهل سنت به چاره‌جویی برای یافتن راهی برای مشروعیت بخشیدن به آن پرداخته‌اند و حاکمیت مردم را مبنای مشروعیت حاکم دانسته‌اند.

فصل پنجم :

در مورد شرایط خلیفه نیز به تدریج دست از شرایطی مانند علم و اجتهاد و عدالت برداشته و به خلافت حاکم جاهل یا فاسق نیز رضایت می‌دهند.

این امر حاکی از آن است که نظریات همواره در راستای توجیه وضعیت و شرایط موجود مطرح گردیده، بدون آن که ملاک و معیار ثابت و معتبری برای حکومت مشروع اسلامی در نظر گرفته شود. این در حالی است که نظریه باید مقدم بر عمل سیاسی بوده و معیار دآوری و ارزش گذاری تحولات و رخدادهای سیاسی قرار گیرد و واقعیت‌های سیاسی بر اساس آن رد یا توجیه گردند. برخی نیز این‌گونه نظریه‌پردازی از سوی اهل سنت را در راستای توجیه عمل صحابه دانسته‌اند.

فصل پنجم :

ثالثا؛ برخی از منابع مشروعیت مانند زور و غلبه هیچ مبنای دینی نداشته علاوه بر اینکه از نظر عقل و عقلا مورد پذیرش نیست، در بینش قرآنی و سیره ی پیامبر اکرم(ص) نیز طرد شده است.

رابعا؛ در نظریه‌های جدید که عمده استناد آنان به ادله شوری است باید گفت که ادله شوری نهایت چیزی که دلالت دارد بیان وظیفه ی حاکم مستقر در مورد مشورت با امت است، اما نفس استقرار حاکم به استناد شوری توسط این ادله اثبات نمی‌شود.

ر.ک. مشروعیت در اندیشه سیاسی اهل سنت عباس عمادی

فصل پنجم :

مشروعیت در حاکمیت اسلامی (تشیع)

برای بررسی نظریه « مشروعیت اسلامی » باید به منابع شناخت آن یعنی قرآن و سنت رسول الله (ص) مراجعه کنیم، بر این اساس چند نکته گفتنی است.

نکته اول؛ آنچه که یقینی است اینکه ؛ در اسلام منشا ذاتی مشروعیت تنها خداوند است؛ زیرا آفریدگار جهان و انسان، مالک همه هستی، تنها قدرت مستقل، تاثیر گذار و اداره کننده (مدبر) جهان و پروردگار عالم و آدم است . در اسلام حکومت و حاکمیت سیاسی نیز که نوعی تصرف در امور مخلوقات است، از شؤون ربوبیت شمرده می شود و توحید در ربوبیت الاهی، در نظام تکوین و نظام تشریح، هیچ مبدا و منشا دیگری را در عرض خداوند بر نمی تابد .

فصل پنجم :

كما اینکه خداوند در قرآن مجید می فرماید : « ان الحكم الا لله » (انعام ۵۷) یعنی :

« حاکمیت نیست مگر از آن خداوند » و در آیه ۵۵ سوره مائده هم فرمود:

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ » یعنی : «ولی و سرپرست شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که

ایمان آورده‌اند همانها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند

[علی علیه السلام] «و در آیه ۹ سوره شوری نیز فرمودند : «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ

أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...» به این معنی که : «بلکه آنها به جای خداوند سرپرستان و

یاورانی برای خود گرفته‌اند حال آنکه تنها خداوند سرپرست و یاور است ...»

فصل پنجم :

پس هیچ کس از حق حاکمیت و تصرف در شؤون اجتماعی مردم برخوردار نیست؛ مگر خداوند یا کسانی به دلیل معتبر شرعی منصوب یا ماذون بودنشان از سوی خداوند ثابت شده باشد. البته نصب یا اذن الهی می تواند به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، یعنی از سوی پیامبر یا اوصیای پیامبر، صورت گرفته باشد.

نکته دوم : همه مسلمانان، پیامبر اکرم (ص) را منصوب از سوی خداوند می دانند. و به این حقیقت که قرآن مجید در آیات متعدد بیان فرموده است ایمان دارند.

برخی از آن آیات عبارت است از:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ..» (احزاب ۶)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء ۵۹)

خدا را فرمان برید و از پیامبر و ولی امر اطاعت کنید.

فصل پنجم :

همینطور خداوند در آیه ۳۶ سوره احزاب هم به صراحت می فرماید :

« وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا »

هیچ زن و مرد مؤمنی حق ندارد وقتی خدا و فرستاده اش حکمی کنند، در کار خویش اختیاری داشته باشند؛ و هر که نافرمانی خدای متعال و فرستاده اش کند، گمراه شده است .

نکته سوم : همچنین شیعه امامیه، بر اساس ادله قطعی، ائمه اطهار (ع) را

امامان منصوب به نصب خاص ؛ از سوی پروردگار عالم می داند . (۱)

(۱ : ر.ک. فصل چهارم این پاوربوینت و کتاب های مربوط با امامت از جمله جلد نهم تفسیر موضوعی قرآن کریم اثر آیت الله ناصر مکارم شیرازی ، امامت و ولایت در قرآن مجید)

فصل پنجم :

نکته چهارم : عالمان شیعه بر اساس ادله عقلی و نقلی، فراوان فقیهان عادل و با کفایت را منصوب از سوی شارع مقدس و نایب امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) در امر حکومت و رهبری سیاسی واجتماعی امت می دانند . البته این منصب که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می شود، اختصاص به عصر «غیبت» نداشته و ندارد و در عصر حضور و بسط ید معصوم نیز امکان تحقق داشته و خواهد داشت . تفاوت انتصاب ولایت فقیه در زمان غیبت « نصب عام » و نصب خاص» بودن آن است که در جای خود مطرح خواهد شد.

((فصل ششم))

ولایت فقیه

* الف: نقش مردم در حکومت اسلامی

دوره اول (زمان حضور پیامبر اسلام (ص):

دوره دوم: زمان حضور ائمه معصومین (ع)

الف: دوران حضور امام معصوم (علیه السلام):

ب: دوران غیبت و عدم حضور امام معصوم (علیه السلام):

* ب: اثبات ولایت فقیه

یکم: ادله عقلی.

دوم: ادله نقلی.

نقش مردم در حکومت اسلامی

مشروعیت و مقبولیت

مشروعیت : گفتیم منظور ما از مشروعیت در این درس «حقانیت» است؛ این که آیا کسی که قدرت حکومت را در دست گرفته و تصدی این پست را عهده‌دار گردیده صرف نظر از این که از نظر شخصیت حقیقی و رفتار فردی انسان شایسته و صالح و عادل است یا نه، آیا حق داشته در این مقام بنشیند یا خیر؟ به این معنی مشروعیت در برابر «غصب» قرار می‌گیرد.

مقبولیت : منظور از مقبولیت، «پذیرش مردمی» است. اگر مردم به فرد یا گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد که گفته می‌شود آن حکومت دارای «مقبولیت» است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست.

فصل هشتم :

رابطه مشروعیت و مقبولیت

تعیین رابطه مشروعیت با مقبولیت بستگی به ضابطه‌ای دارد که برای مشروعیت قایل می‌شویم. بدیهی است که اگر ملاک مشروعیت یک حکومت را «پذیرش مردمی» آن بدانیم، اگر افراد یک جامعه بر اساس رغبت حاکمیت آن را گردن نهاده باشند، در این صورت مشروعیت و مقبولیت پیوسته با هم خواهند بود و هر حکومت مشروعی از مقبولیت نیز برخوردار خواهد بود و به عکس، هر حکومت مقبولی مشروع نیز خواهد بود.

اما اگر ملاک مشروعیت را چیزی « غیر پذیرش مردمی » (مانند نصب) قرار دهیم آن گاه امکان انفکاک مشروعیت از مقبولیت وجود خواهد داشت و ممکن است حکومت‌هایی را فرض کنیم که گرچه مشروعیت دارند اما مردم به آنها اقبالی ندارند و یا به عکس، می‌توان حاکمان را یافت که علی‌رغم تمایل مردم به آنها و محبوبیت مردمی، مشروعیت نداشته و از انواع غاصبانه محسوب گردند.

فصل ششم :

نقش مردم در حاکمیت اسلامی چیست ؟

با توجه به توضیحاتی که پیرامون مشروعیت و مقبولیت و روابط آن دو با یکدیگر دادیم ، اکنون سوال : «نقش مردم در حاکمیت اسلامی چیست؟ خود به دو سؤال دیگر تحلیل می شود:

یک : نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی چیست؟

دوم : نقش مردم در تحقق حکومت اسلامی و حاکمیت یافتن آن چیست؟

فصل ششم :

برای پاسخ دادن به این دو سؤال می‌توانیم تاریخ اسلام را حداقل به دو دوره تقسیم کنیم :

دوره یکم ؛ زمان حضور پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله - .

دوره دوم : زمان حضور ائمه معصومین (ع) که خود به دو مرحله تقسیم می‌شود .

الف : دوران حضور امام معصوم (علیه السلام)

ب : دوران غیبت امام معصوم (علیه السلام)

فصل ششم :

دوره اول (زمان حضور پیامبر اسلام (ص): نسبت به زمان حضور پیامبر اکرم (ص) در مورد سوال اول که: «نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی چیست؟» ظاهراً بین مسلمانان هیچ اختلافی نیست که همه اذعان دارند که ؛ مشروعیت حکومت آن حضرت هیچ ارتباطی خواست مردم نداشته بلکه مشروعیت آن صرفاً از طرف خداوند متعال بوده و خداوند همان گونه که آن حضرت را به پیامبری برگزید ، حق حکومت را نیز به ایشان عطا فرموده است. البته اگر مردم حکومت ایشان را نمی پذیرفتند تنها این بود که آن حکومت تحقق پیدا نمی کرد نه این که مشروعیت پیامبر برای حکومت از بین می رفت .

پیامبر اکرم (ص) دو منصب جداگانه از طرف خداوند داشتند: یکی منصب پیامبری و دیگری منصب حکومت؛ و همان طور که مردم در پیامبری آن حضرت نقشی نداشتند و انکار آنان موجب نمی شد آن حضرت دیگر پیامبر نباشد، در مورد منصب حکومت آن حضرت نیز مسئله به همین صورت است. **پس مردم هیچ نقشی در مشروعیت حاکمیت رسول خدا(ص) نداشتند.**

فصل ششم :

اما در مورد سوال دوم : «نقش مردم در تحقق حکومت اسلامی» ؟ باز هم ظاهراً جای هیچ تردید و اختلافی نیست که مردم نقش اساسی را در تحقق حکومت داشتند. یعنی پیامبر اکرم (ص) حکومتش را با استفاده از هیچ نیروی قاهره‌ای بر مردم تحمیل نکرد بلکه عامل اصلی خود مردم بودند که ایمان آوردند و با رضا و رغبت، حکومت آن حضرت را که از طرف خداوند تشریح شده بود و حق حاکمیتی را که خداوند به آن حضرت داده بود پذیرفتند و به نشانه تسلیم و پذیرش آن، با پیامبر بیعت کردند و با نثار جان و مال خود آن حضرت را همراهی کرده و پایه‌های حاکمیت ایشان را استقرار بخشیده و حکومتش را محقق ساختند. بنابراین، نقش مردم در مشروعیت حکومت پیامبر صفر بود ولی در تحقق و استقرار آن صد در صد بود و تمام تأثیر مربوط به کمک مردم بود.

فصل ششم :

دوره دوم : زمان حضور ائمه معصومین (ع)

سؤال بعد درباره این است که بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) مشروعیت حکومت اسلامی به چیست؟ گفتیم در این جا بین گروه های مسلمانان اختلاف نظر وجود دارد و اساسی ترین اختلاف نظر بین شیعه و اهل سنت در مورد همین مسئله است .

در مباحث فصل پنج گفتم که اهل سنت معتقدند؛ گر چه در مورد شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مبنای مشروعیت عبارت است از «نصب» مستقیم از طرف خداوند اما بعد از پیامبر مبنای مشروعیت تغییر یافته و مبنای مشروعیت همان چهار مبنای؛ استخلاف ، تعیین اهل حل و عقد. شوری و استیلا می باشد

فصل ششم :

اما نظر شیعه در باره مبنای مشروعیت حاکمان و حکومت‌ها بعد از پیامبر اکرم(ص)

برای بیان نظر شیعه در مورد مبنای مشروعیت حاکمان و حکومت‌ها بعد از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بهتر است دو مرحله قایل شویم:

الف : الف دوران حضور امام معصوم(علیه السلام):

ب : دوران غیبت و عدم حضور امام معصوم(علیه السلام):

فصل ششم :

الف : دوران حضور امام معصوم (علیه السلام): این دوره از سال یازدهم هجرت تا سال ۲۶۰ هجری و یا به تعبیری تا سال ۳۲۹ هجری (غیبت صغری) را شامل می‌شود. در این دوره هم مثل زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین شیعیان اختلاف و تردیدی وجود ندارد که مشروعیت حاکم و حکومت به نصب از طرف خداوند است و خداوند دوازده نفر را تعیین و نصب فرموده و به پیامبرش دستور داده که آنها را به مردم معرفی کند. بر اساس اعتقاد شیعه، مقصود از «اولی الامر» در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» همه حاکمان و صاحبان امر و فرمان نیستند بلکه افراد خاص و مشخصی منظور هستند.

فصل ششم :

جابر بن عبدالله انصاری از صحابی مشهور نزد پیامبر آمد و عرض کرد ای رسول خدا معنای «أَطِيعُوا اللَّهَ» را فهمیدیم، معنای «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» را هم فهمیدیم اما معنای «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را نمی‌دانیم. حضرت فرمودند «اولی الامر» دوازده نفر از اوصیای و جانشینان من هستند که اولشان علی است و بعد هم اسم همه ائمه را خود پیامبر برای مردم بیان کرد و شبیه این روایت حتی در بعضی از کتابهای برادران اهل تسنن نیز وجود دارد. (۲) به هر حال به نظر شیعه مقصود از «اولی الامر» این دوازده نفر هستند که ویژگی مهم همه آنها این است که «معصوم» هستند و آنها را نه پیامبر بلکه خود خداوند متعال برای خلافت و حکومت بعد از پیامبر نصب فرموده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هیچ نقشی در نصب آنها نداشته بلکه تنها وظیفه و نقش آن حضرت در این زمینه، ابلاغ و رساندن دستور خداوند به مردم بوده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده ۶۷)

(۱: ر. ک. سلطان الواعظین شیرازی، شبهای پیشاور)

فصل ششم :

در مورد نقش مردم در مشروعیت امامان معصوم ؛ همان مبنایی که موجب مشروعیت حکومت و حاکمیت پیامبر شد، یعنی نصب از طرف خداوند، مبنای مشروعیت امامان معصوم (علیهم السلام) نیز بوده است و همان طور که در مورد پیامبر گفتیم که نقش مردم در مشروعیت حکومت آن حضرت صفر بوده و پذیرش و عدم پذیرش آنان در مشروعیت پیامبر هیچ تأثیری نداشت، در مورد امامان معصوم (علیهم السلام) نیز مطلب همین است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. در مورد پیامبر گفتیم که آن حضرت از جانب خداوند دو حکم و دو منصب داشت یکی حکم و منصب پیامبری و یکی هم حکم و منصب حکومت؛ و همان طور که اگر مردم پیامبری آن حضرت را نمی‌پذیرفتند این باعث نمی‌شد که آن حضرت دیگر پیامبر نباشد. و عدم پذیرش حکومت و حاکمیت پیامبر از جانب مردم نیز باعث این نمی‌گشت که خداوند حکم حاکمیت پیامبر را ملغی بداند. در مورد ائمه معصومین (ع) هم همینطور است. یعنی مردم هیچ نقشی در مشروعیت و نصب آن ذوات مقدسه ندارند .

فصل ششم :

اما در مورد نقش مردم در تحقق حاکمیت امامان معصوم (ص) باز همان گونه که در مورد پیامبر گفتیم نقش مردم در تحقق و استقرار حاکمیت و حکومت آن حضرت صد در صد بوده و آن حضرت برای تأسیس و استقرار حکومت خود از هیچ قدرت قاهره‌ای استفاده نکرده بلکه عامل اصلی و اساسی، پذیرش و قبول خود مردم و مسلمانانها بوده است، در مورد امامان معصوم نیز همین گونه است که نقش مردم در تحقق و استقرار حاکمیت و حکومت آنان صد در صد است و آنان برای رسیدن به حق مشروع و قانونی خود به زور و جبر متوسل نمی‌شوند بلکه اگر خود مردم آمدند و پذیرفتند، تصدی امر حکومت را عهده‌دار می‌شوند.

فصل ششم :

با توجه با چنین دیدگاهی، به نظر ما مدّت ۲۵ سالی که بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام، حضرت علی (علیه السلام) از حکومت برکنار ماند و دیگران در رأس حکومت قرار داشتند مشروعیت آن حضرت همچنان در جای خود محفوظ بود و ایشان حق حاکمیت و حکومت داشتند اما به دلیل عدم پذیرش مردم و جامعه، حکومت و حاکمیت ایشان تحقق و استقرار نیافت. تا آن گاه که خود مردم تمکین کردند و به خلافت و حکومت آن حضرت تمایل نشان دادند فرمود:

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ... لَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبَهَا (۱)
اگر نبود حضور مردم و این که بواسطه وجود یاری کننده حجت بر من تمام گردیده... رشته کار حکومت را به حال خود رها می کردم.

بنابراین از نظر شیعه بین نقش مردم در مشروعیت و نیز نقش مردم در تحقق و استقرار حکومت پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) هیچ تفاوتی وجود ندارد و در هر دو مورد (مشروعیت و تحقق) کاملاً نظیر یکدیگر هستند.

فصل ششم :

ب : دوران غیبت و عدم حضور امام معصوم (علیه السلام): اگر نگوئیم اتفاق و اجماع فقهای شیعه اما قطعاً می‌توان گفت اکثریت قریب به اتفاق فقهای شیعه نظرشان براین است که در زمان غیبت امام معصوم هم، مانند زمان پیامبر و زمان حضور امام معصوم (علیه السلام) مشروعیت حکومت از طرف خداست ولی تحقق عینی و استقرار آن با پذیرش مردمی و اقبال جامعه به آن است. یعنی قریب به اتفاق فقهای شیعه معتقدند که در زمان غیبت، حاکم شرع عبارت از فقیه جامع‌الشرایط است که بر اساس توقیع شریفی که از ناحیه مبارک امام زمان (علیه السلام) به ما رسیده و نیز سایر ادله‌ای که در این زمینه وجود دارد، به **نصب عام** برای حکومت نصب شده است.

فصل ششم :

منظور از «**نصب عام**» این است که آن حضرت شخص خاصی و فقیه خاصی را معین نکرده‌اند بلکه مجموعه‌ای از اوصاف کلی را بیان فرموده‌اند که در هر فقیهی یافت شود او برای حکومت صلاحیت دارد. اما چه کسی و چه مرجعی باید این یک نفر را تعیین کند؟ مختصر اختلافاتی وجود دارد و لیکن قطعاً نقش مردم در زمان غیبت در حکومت بسیار بیش‌تر و پررنگ‌تر از زمان حضور امام معصوم (علیه السلام) است. در زمان حضور، مشروعیت امام معصوم از طرف خداست و تعیین شخص هم از جانب خداست و فقط تحقق و استقرار حکومت معصوم بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد اما در زمان غیبت، دو مرحله از مجموع این سه مرحله، با مردم است، یعنی مشروعیت فقیه از طرف خداست و ربطی به قبول یا عدم قبول مردم ندارد لیکن دو مرحله دیگر با مردم :

یکی : کشف مصداق نصب عام امام معصوم و نائب امام (ولی فقیه) .

دوم : تحقق و استقرار حکومت ولی فقیه و نائب امام زمان (عج).

فصل ششم :

همانطور که گفتم : در باب نقش مردم در حکومت اسلامی در زمان غیبت و نظام ولایت فقیه دو نظر وجود دارد:

گروه اول : آنها را می توان طرفدار نظریه «مشروعیت الهی» که معتقدند اصل تشریح حکومت و حاکمیت فقیه از طرف خدا و امام زمان (علیه السلام) است؛ تعیین شخص و مصداق آن (بطور عام) هم باید به نوعی به امام زمان (علیه السلام) انتساب پیدا کند، اما تحقق عینی و استقرار حکومتش بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد.

فصل ششم :

گروه دوم : طرفداران نظریه «مشروعیت الهی - مردمی» اند آنان در

کنار این نگرش - که نظریه «نصب» خوانده می شود و نزد علمای امامیه مشهور بوده است - اخیراً دیدگاه جدیدی از سوی برخی ارائه شده است. بر اساس این انگاره، «ولی فقیه» از سوی شارع منصوب نیست؛ بلکه شارع مردم را موظف ساخته است که فقیه عادل با کفایت را به رهبری انتخاب کنند. او پس از انتخاب مردم، «ولایت» خواهد یافت و مجاز خواهد شد در شؤون اجتماعی تصرف کند و رهبری را به دست گیرد.

البته باید توجه داشت که مبنای اساسی هر دو دیدگاه، همان نظریه «مشروعیت الهی» است؛ زیرا هر دو دیدگاه، منشأ ذاتی مشروعیت را خدا می دانند و در عرض مشروعیت الهی، هیچ مبدأ دیگری را نمی پذیرند.

فصل ششم :

به اعتقاد ما نظر صحیح از میان دو رأی مطرح شده در این زمینه همان نظر اول است که معتقد است اصل تشریح حکومت و حاکمیت فقیه از طرف خداوند و امام زمان (علیه السلام) است و همچنین تعیین شخص آن هم باید به نوعی به امام زمان (علیه السلام) و اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما تحقق و استقرار حاکمیت و حکومتش بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد. دلیل ما بر این مدّعا این است که:

فصل ششم :

اولا ؛ بر اساس تفکر اسلامی، همه انسان‌ها عبد و مملوک خدا هستند؛ آن‌ها هم نه ملک اعتباری و قراردادی که بر اساس جعل و اعتبار بوجود آمده باشد بلکه ملک حقیقی؛ یعنی حقیقتاً هیچ جزء از وجود ما از آن خودمان نیست و هستی ما تماماً از اوست. ما هیچ از خود نداریم.

ثانیا ؛ عقل هر انسانی درک می‌کند که تصرف در ملک دیگران بدون اجازه آنان مجاز نیست و کاری ناپسند و نارواست. این قضاوت بر اساس همان قاعده عقلی است که هر کسی می‌فهمد که تصرف در ملک دیگران ناروا و ناپسند است.

فصل ششم :

ثالثا ؛ عقل تصدیق می نماید که تصرف در ملک دیگران کاری ناروا و ناپسند و ظالمانه است بنابر این هیچ انسانی حق تصرف، نه در خود و نه در دیگران را، بی‌اذن و اجازه خداوند ندارد. و بدیهی است که لازمه حکومت، گرفتن و بستن و زندان کردن و جریمه کردن و مالیات گرفتن و کشتن و اعدام و خلاصه انواع تصرف‌ها و ایجاد محدودیت‌های مختلف در رفتارها و زندگی افراد و مردم جامعه است.

فصل ششم :

نتیجه اینکه ؛ حاکم باید برای این تصرفات، از مالک حقیقی انسان‌ها که کسی غیر از خداوند نیست اجازه داشته باشد و گرنه تمامی تصرفات او بر اساس حکم عقل، ناروا و ظالمانه و غاصبانه خواهد بود.

ما بر اساس ادله‌ای های فراوانی که در اختیار داریم اعتقاد داریم خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام و امامان معصوم (علیهم السلام) بعد از ایشان داده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» و «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

فصل ششم :

همچنین بر اساس ادله اثبات ولایت فقیه، در زمان غیبت چنین حقی به فقیه جامع‌الشرایط داده شده و از جانب خدا و امام زمان (علیه السلام) برای حکومت نصب شده است. و هیچ دلیلی در دست نداریم که این حق به دیگران و از جمله، به آحاد مردم و افراد یک جامعه و مسلمانان هم داده شده باشد. البته این نصب، نصب عام است؛ یعنی فرد خاصی را معین نکرده‌اند بلکه صفاتی بیان شده که در هر فردی یافت شود او برای این کار صلاحیت دارد.

فصل ششم :

البته در صورت وجود چند نایب منصوب عام باید باید یک نفر از میان آنان انتخاب شود. اما این انتخاب در واقع نظیر دیدن هلال ماه است که اول ماه را ثابت می‌کند و نظیر تعیین مرجع تقلید است. یعنی ماه و یا مرجع تقلید موجود را کشف و شناسایی می‌کنیم.

اما پاسخ آن دو سوال در زمان حاکمیت ولایت فقیه چگونه خواهد بود؟

یک : نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی در زمان غیبت چیست؟

دوم : نقش مردم در تحقق حکومت اسلامی و حاکمیت یافتن آن چیست

فصل ششم :

جواب آن دو سوال این است که : در زمان غیبت امام معصوم نیز به مانند زمان حضور پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام)، مردم هیچ نقشی در مشروعیت بخشی به حکومت فقیه (نه در اصل مشروعیت و نه در تعیین شرایط و اوصاف مصداق) ندارند. و اما نسبت به تحقق و استقرار حکومت و حاکمیت فقیه در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) باید بگوییم که این مسئله تماماً به پذیرش جامعه و مقبولیت مردمی بستگی دارد. یعنی این مردم و مسلمانان هستند که باید زمینه تحقق و استقرار این حاکمیت را فراهم کنند و تا مردم نخواهند نظام اسلامی محقق نخواهد شد و نقش آنان در تحقق حاکمیت فقیه صدر **صدی است** ؛ فقیه در اصل تأسیس حکومت خود هیچ گاه متوسل به زور و جبر نمی شود بلکه نظیر همه پیامبران و امامان، تنها در صورتی که خود مردم به حکومت وی تمایل نشان دهند دست به تشکیل حکومت خواهد زد.

اثبات ولایت فقیه

مقدمه اول : ولایت تکوینی و ولایت تشریحی

ولایت تکوینی: ولایت تکوینی که به معنای تصرف در عالم وجود و قانون‌مندی‌های آن است اساساً مربوط به خدای متعال است که خالق هستی و نظام خلقت و قوانین حاکم بر آن است. نمونه‌های کوچکی از این ولایت را گاهی خداوند به برخی از بندگان خود نیز عطا می‌کند که بواسطه آن می‌توانند دخل و تصرفاتی در موجودات عالم انجام دهند. معجزات و کراماتی که از انبیا و اولیای الهی صادر می‌شود از همین باب است. به اعتقاد ما شیعیان، وسیع‌ترین حدّ ولایت تکوینی در میان بندگان، به پیامبر اسلام و امامان معصوم بعد از آن حضرت داده شده است. **به هر حال در بحث ولایت فقیه صحبت از تصرف در نظام خلقت و قانون‌مندی‌های مربوط به طبیعت و ولایت تکوینی نیست؛ بلکه در اینجا، ولایت تشریحی فقیه مورد نظر است.** گر چه ممکن است احیاناً فقیهی از چنین ویژگی نیز برخوردار بوده دارای کراماتی باشد.

فصل ششم :

ولایت تشریعی: ولایت تشریعی یعنی ولایت قانونی؛ یعنی این که فردی بتواند و حق داشته باشد از طریق جعل و وضع قوانین و اجرای آنها در زندگی مردم و افراد جامعه تصرف کند و دیگران ملزم به تسلیم در برابر او و رعایت آنها باشند. معنای «النبیُّ اُولیِّ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ» این است که تصمیمی را که پیامبر برای یک فرد مسلمان یا جامعه اسلامی می‌گیرد لازم‌الاجراست و بر تصمیمی که خود آنها درباره مسائل فردی و شخصی خودشان گرفته باشند مقدم است و اولویت دارد. به عبارت دیگر، جامعه احتیاج به یک نقطه قدرتی دارد که در مسائل اجتماعی این قدرت و حق را داشته باشد که حرف آخر را بزند؛ در این آیه خداوند این نقطه مرکزی قدرت را که در رأس هرم قدرت قرار دارد مشخص نموده است.

مقدمه دوم : ولایت فقیه؛ فقهی یا کلامی؟

اول اینکه : از آن جهت که مسئله ولایت فقیه دنباله بحث امامت است ، این مسئله از «مسائل کلامی» و از مباحث مربوط به «علم کلام» است. علم کلام، در معنای خاص آن، علمی است که به مباحث مربوط به اصول دین، یعنی مباحث مربوط به خدا و نبوت و معاد می‌پردازد. پس از اثبات نبوت در علم کلام، این سؤال پیش می‌آید که «بعد از پیامبر اسلام مسئله رهبری و جامعه اسلامی چه می‌شود؟» و بدنبال این سؤال بحث امامت مطرح می‌گردد و شیعه بر طبق ادله‌ای که دارد حق رهبری جامعه را پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با امام معصوم می‌داند. بدنبال اثبات امامت امام معصوم این سؤال مطرح می‌شود که «در زمانی مثل زمان ما که عملاً دسترسی به امام معصوم وجود ندارد تکلیف مردم و رهبری جامعه اسلامی چیست؟» و بدنبال این سؤال است که بحث ولایت فقیه مطرح می‌شود. از آن جهت موضوع ولایت فقیه موضوعی کلامی است و در حوزه اعتقادات قرار می‌گیرد.

فصل ششم :

ثانیاً؛ گر چه مسئله ولایت فقیه از این نظر که دنباله بحث امامت است یک مسئله کلامی و از فروعات مربوط به مباحث اصول دین است اما از این نظر که رعایت حکم ولیّ فقیه بر مردم واجب است، یا این که وظایف ولیّ فقیه چیست؟ حدود اختیاراتش تا چه اندازه است؟ و مسائلی از این قبیل، یک بحث و مسئله فقهی به شمار می‌رود. و به همین دلیل هم فقها در کتاب‌ها و مباحث فقهی خود آن را عنوان نموده و بحث کرده‌اند. و شکی نیست که در مسائل مربوط به فقه (یا همان فروع دین) تقلید جایز و بلکه نسبت به بسیاری از افراد واجب است. **بنابر این می‌توان گفت : ولایت فقیه موضوعی کلامی و از سوی دیگر فقهی است.**

فصل ششم :

ادله اثبات ولایت فقیه

دلایلی اثبات ولایت فقیه به دو دسته تقسیم می‌گردد:

الف : ادله عقلی.

ب : ادله نقلی.

اگرچه برخی از بزرگان علاوه بر دو دسته دلیل عقلی و نقلی دلائل تلفیقی متقن و محکمی هم در اثبات ولایت فقیه ارائه داده اند (۱). لیکن ما در این مجال تنها به دو دلیل عقلی و دو دلیل نقلی اکتفا می

کنیم

(۱ : ر.ک . ولایت فقیه ، آیت الله جوادی آملی)

فصل ششم :

الف : دلائل عقلی اثبات ولایت فقیه

دلیل عقلی اوّل:

این دلیل بطور خلاصه از مقدمات ذیل تشکیل می‌شود:

الف : برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی بشر و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه ضروری و لازم است. «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه ، خ ۴۰) یعنی : «وجود حاکمی برای مردم، چه نیکو کار و عادل یا ستم گر و زشت کار، لازم است».

ب : حکومت ایده‌آل و عالی‌ترین و مطلوب‌ترین شکل آن، حکومتی است که امام معصوم (علیه السلام) در رأس آن باشد و جامعه را اداره کند.

فصل ششم :

دلیل عقلی اوّل:

ج : بر این اساس که هنگامی که تأمین و تحصیل یک مصلحت لازم و ضروری در حدّ مطلوب و ایده آل آن میسر نباشد باید نزدیک ترین مرتبه به حدّ مطلوب را تأمین کرد، لذا در بحث ما هم هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم (ع) محروم بودند باید بدنبال نزدیک ترین مرتبه به حکومت معصوم باشیم. (مثال امکان نجات چند نفر از غرق شدن)

د : اقریبت و نزدیکی یک حکومت به حکومت معصوم (علیه السلام) در سه امر اصلی متبلور می شود: یکی علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)، دوم شایستگی روحی و اخلاقی به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوی)، و سوم کارآیی در مقام مدیریت جامعه که خود به خصلت ها و صفاتی از قبیل درک سیاسی و اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در در برخورد با دشمنان و تبهکاران حدس صائب در تشخیص اولویت ها... قابل تحلیل است.

فصل ششم :

در توضیح مقدمه چهارم باید بگوییم آنچه که موجب تأمین بالاترین مرتبه مصلحت حکومت در حکومت معصوم می‌شود همه ویژگی‌های وی اعمّ از رفتاری، اخلاقی، علمی، جسمی و ظاهری، روحی و روانی، خانوادگی و... نیست بلکه آنچه در این زمینه دخالت اساسی دارد :

یکی ؛ آگاهی کامل و همه جانبه او به اسلام و احکام اسلامی است که بر اساس آن می‌تواند جامعه را در مسیر صحیح اسلام و ارزش‌های اسلامی هدایت کند

دوم : مصونیت صد در صد او از هر گونه فساد و لغزش و گناه و منفعت‌طلبی و... است .

فصل ششم :

سوم ؛ و بالاخره بصیرت و درک جامع و کامل، و مهارتی است که در مورد شرایط اجتماعی و تدبیر امور مربوط به جامعه دارد. بنابراین، وقتی در مقدمه سوم می‌گوییم باید به دنبال نزدیک‌ترین حکومت به حکومت معصوم (ع) باشیم، این حکومت حکومتی است که در رأس آن شخصی قرار داشته باشد که از نظر این سه ویژگی در مجموع بهترین و بالاترین فرد در جامعه باشد. و چون در میان این سه ویژگی، یکی از آنها آگاهی و شناخت نسبت به احکام اسلامی است قطعاً این فرد باید فقیه باشد زیرا کسی که بتواند از روی تحقیق بگوید احکام اسلام چیست و کدام است همان فقیه است. البته فقاهت به تنهایی کافی نیست و برخورداری از دو ویژگی دیگر یعنی تقوا و کارآیی در مقام مدیریت جامعه نیز لازم است.

فصل ششم :

نتیجه اینکه :

بر اساس این مقدمات نتیجه می‌گیریم: پس در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) یعنی زمانی که دسترسی به امام و حکومت او نداریم حتماً باید به سراغ فقیه جامع‌الشرایط برویم و اوست که حق حاکمیت دارد و با وجود چنین کسی در میان جامعه، حکومت و حاکمیت دیگران مجاز و مشروع نیست. او تنها کسی است که شرعاً می‌تواند و باید زعامت و پیشوایی جامعه را عهده‌دار شود و با قرار گرفتن در رأس حکومت، ارکان آن را هماهنگ نموده و به سوی کمال مطلوب سوق دهد.

فصل ششم :

ادله اثبات ولایت فقیه

دلیل عقلی دوّم:

این دلیل نیز از مقدمات ذیل تشکیل می‌شود:

الف : ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال مشروعیت می‌یابد.

ب : این قدرت قانونی و حق تصرف در اعراض و نفوس مردم، از جانب خدای متعال به پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) داده شده است.

ج : در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم‌اند یا باید خداوند متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده باشد یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است داده باشد.

فصل ششم :

د : اما این که خداوند در زمان عدم دسترسی جامعه به رهبر معصوم، از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده باشد مستلزم ترجیح مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت است؛ بنابراین فرض دوم ثابت می‌شود که ما به حکم قطعی عقل کشف می‌کنیم اجازه اجرای احکام اجتماعی اسلام توسط کسی که اصلح از دیگران و نزدیک ترین کس به ائمه معصومین (ص) است داده شده است.

ه : فقیه جامع‌الشرایط، یعنی فقیهی که از سه ویژگی علم، تقوا و کارآیی در مقام مدیریت جامعه و تأمین مصالح آن برخوردار باشد صلاحیتش از دیگران برای این امر بیش‌تر و نزدیک‌ترین فرد به امامان معصوم (ص) است.

فصل ششم :

نتیجه اینکه : فقیه جامع‌الشرایط همان فرد اصلی است که در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم‌اند از طرف خدای متعال و اولیای معصوم (علیهم السلام) اجازه اجرای احکام اجتماعی اسلام به او داده شده است.

فصل ششم :

توضیح اینکه ؛ انسان آفریده شده تا به کمال مطلوب خود برسد، اما از آن جا که عقل بشر به تنهایی برای شناسایی کمال نهایی انسان و حدود و ثغور و مسیر دقیق آن کافی نبوده لذا خداوند متعال با فرستادن پیامبران و ابلاغ احکام و دستوراتی در قالب دین، راه کمال را به انسان نشان داده و او را راهنمایی کرده است و تمامی دستورات و احکامی که در دین آمده است به نوعی در کمال انسان تأثیر دارد. بنابراین، دین در واقع همان برنامه‌ای است که برای به کمال رسیدن انسان‌ها ارائه شده است.

اگر احکام اجتماعی اسلام هیچ تأثیری در سعادت و کمال انسان نداشت از ابتدا وضع نمی‌شد. بنابراین، تأثیر این دسته از احکام در سعادت و کمال انسان قطعی است و با این حساب بدیهی است که تعطیل آنها مخلّ به کمال و سعادت انسان و خلاف حکمت است و از خداوند حکیم علی الاطلاق محال است.

فصل ششم :

اگر فرض کنیم که خدای متعال بخش زیادی از احکام اسلام را تعطیل کرده و از آنها دست برداشته است این بدان معناست که خداوند غرض خود را که به کمال رسیدن انسان بوده نقض کرده باشد زیرا آنچه که سعادت انسان را تأمین می‌کند و او را به کمالی که در خور و متناسب با ظرفیت وجودی اوست می‌رساند حالیکه مجموعه احکام و دستورات دین است نه فقط بخشی از آن؛ و به همین دلیل هم، ایمان و عمل به بخشی از تعالیم دین و نپذیرفتن و انکار بخش دیگر آن، بشدت در قرآن نفی شده است: **أَفْتُوْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ** (بقره ۸۵).

فصل ششم :

لازمه اجرای احکام اجتماعی اسلام، تشکیل حکومت است که مصلحت و مرتبه کامل آن در حکومت معصوم (علیه السلام) تأمین می‌شود اما در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و عدم حضور وی در بین مردم و جامعه، سه راه بیشتر نداریم :

الف : با اجازه اجرای این احکام به فردی که اصلح از دیگران است، بالاترین مرتبه مصالح حاصل از اجرای این احکام بعد از حکومت معصوم (علیه السلام) را تحصیل و تأمین کنیم؛

ب : علی رغم امکان نیل به مصالح مراتب بالاتر، حکم کنیم که تمام مراتب مصلحت یکسان‌اند و تأمین مراتب بالاتر لازم نیست؛

ج : علی رغم امکان وصول به بعض مراتب حاصل از اجرای احکام اجتماعی اسلام، به کلی از این مصلحت صرف نظر کرده و آنها را تعطیل نماییم. روشن است که از میان این سه گزینه، گزینه اول راجح و گزینه دوم و سوم مرجوح هستند و ترجیح مرجوح بر راجح، عقلاً قبیح و از شخص حکیم محال است.

فصل ششم :

اکنون پس از آن که تا این جا ثابت شد اجازه اجرای احکام اسلام در صورت عدم حضور معصوم (علیه السلام) به فردی که اصلح از دیگران است داده شده طبعاً این سوال پیش می آید که این فرد اصلح کیست و چه ویژگی‌هایی باعث می شود که یک فرد برای این منصب اصلح از دیگران باشد؟ پاسخ این سؤال را نیز در توضیح مقدمه چهارم از دلیل اول عقلی روشن ساختیم و گفتیم از میان همه خصوصیات و صفات معصوم (علیه السلام) آن چه که باعث می شود حکومت وی کامل ترین حکومت باشد در واقع سه ویژگی عصمت، علم و آگاهی کامل به احکام و قوانین اسلام، و درک و شناخت وی نسبت به شرایط و مسائل اجتماعی و کار آمدی اش در تدبیر آنها می باشد. بنابراین کسی که در مجموع این سه صفت، شباهت و نزدیکی بیش تری به امام معصوم (علیه السلام) داشته باشد اصلح از دیگران است؛ و این فرد کسی نیست جز فقیه اسلام شناس باتقوایی که کار آمدی لازم را نیز برای تدبیر امور مردم و جامعه داشته باشد.

ب : دلائل نقلی اثبات ولایت فقیه

منظور از ادله نقلی در این مسئله عبارت است از روایاتی که دلالت بر ارجاع مردم به فقها برای رفع نیازهای حکومتی دارد و یا فقها را به عنوان «أمناء» یا «خُلَفاء» و «وارثان» پیامبران و کسانی که مجاری امور بدست ایشان است معرفی کرده است. در میان این روایات، مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابو خدیجه و توقیع شریف که در پاسخ اسحاق بن یعقوب صادر شده بهتر قابل استناد است

فصل ششم :

یکم : توقیع شریف

روایتی که در بین فقهاء به «توقیع شریف» مشهور است. این توقیع را عالم بزرگ و کم نظیر شیعه، مرحوم شیخ صدوق در کتاب اکمال‌الدین خود آورده است. این توقیع در واقع پاسخی است که حضرت ولی عصر امام زمان (علیه السلام) در جواب نامه اسحاق بن یعقوب مرقوم داشته‌اند. اسحاق بن یعقوب در این نامه سؤالاتی را به محضر شریف آن حضرت ارسال داشته که از جمله آنها این است که در مورد «حوادث واقعه» که در زمان غیبت پیش خواهد آمد وظیفه ما چیست؟ آن حضرت در این باره می‌فرمایند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ

عَلَيْهِمْ » (ولایت فقیه ، مصباح ، بنقل از ، کمال الدین جلد ۱)

فصل ششم :

دوم : مقبوله عمر بن حنظله

روایت دیگر حدیثی است که به مقبوله عمر بن حنظله مشهور است. در این حدیث، امام صادق (علیه السلام) در بیان تکلیف مردم در حل اختلافات و رجوع به یک مرجع صلاحیت‌دار که حاکم بر مسلمین باشد چنین می‌فرماید:

«... مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ » (۱)

... هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد و صاحب نظر باشد و احکام ما را بشناسد او را به عنوان داور بپذیرید. همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس هر گاه حکمی کرد و از او قبول نکردند، حکم خدا را سبک شمرده‌اند و ما را رد کرده‌اند و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده و رد کردن خدا در حدّ شرک به خدای متعال است.

(اصول کافی جلد ۱، ص ۶۷)

نکته پایانی

به هر حال با توجه به ادله عقلی و نقلی که نمونه‌ای از آن‌ها ذکر گردید به نظر ما تردیدی در این مسئله وجود ندارد که در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) تنها فقیه جامع‌الشرایط است که از طرف خدای متعال و امام معصوم (علیه السلام) حق حکومت و حاکمیت برای او جعل شده و اذن اعمال حاکمیت به او داده شده است و هر حکومتی که فقیه در رأس آن نباشد و امور آن با نظر و اذن او اداره نشود هر چه و هر که باشد حکومت طاغوت است و کمک کردن به آن نیز گناه و حرام است. همان‌گونه که اگر در زمانی فقیه جامع‌الشرایطی بسط ید پیدا کرد و شرایط برای او فراهم شد و تشکیل حکومت داد به حکم ادله‌ای که گفتیم، اطاعت او واجب و تخلف از حکومت و حاکمیت او حرام است زیرا امام (علیه السلام) فرمود: «فَهُوَ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ: پس او حجت من بر شماست.»

فصل ششم :

و امام معصوم فرمودند : «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ: پس هر گاه حکمی کرد و از او نپذیرفتند، حکم خدا را سبک شمرده‌اند و ما را رد کرده‌اند.» نظیر این که اگر در زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن حضرت شخصی را برای حکومت یک منطقه منصوب می‌کرد اطاعت او واجب بود و مخالفت با او مخالفت با امیر المومنین محسوب می‌شود.

فصل ششم :

ولایت مطلقه فقیه

ولایت مطلقه فقیه به چند معنی است.

الف : مطلقه در مقایسه با ولایت محدود در هنگامی که حکومت طاغوت است که ولی فقیه مبسوط الید نبود .

ب : ولایت مطلقه فقیه به معنی اینکه ولی فقیه در ولایت تشریحی تفاوتی با ولایت پیامبر و امامان معصوم - علیهم السلام - ندارد.

ج : ولایت مطلقه فقیه ، به معنی اینکه ولی فقیه از هر سه شان ، مرجعیت دینی ، قضاوت و منصب اجرایی ائمه هدا (ع) برخوردار است .

د : ولایت مطلقه فقیه به این معنی که در صورت تعارض بین احکام الهی می توان مهم را موقتا فدای اهم کند. (ر.ک . نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه ، آیت الله مصباح)

فصل ششم :

با توجه امام خمینی (ره) می فرماید:

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (آگاهی به قانون الهی و عدالت) باشد، بپا خواست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در امر اداره ی جامعه داشت، دارا می باشد، و بر همه ی مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیشتر از حضرت امیر (علیه السلام) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (علیه السلام) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (علیه السلام) بیش از همه ی عالم است و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر (علیه السلام) از همه بیشتر است، لکن زیادی فضائل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد.»

فصل ششم :

همچنین ایشان در کتاب «شئون و اختیارات ولیّ فقیه» - ترجمه ی مبحث ولایت فقیه از «کتاب البیع» - می فرماید:

در تمام مسائل مربوط به حکومت، همه ی آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر و امامان پس از او که درود خداوند بر همگی آنان باد محسوب می شود، در مورد فقهای عادل نیز معتبر است. البته لازمه ی این امر این نیست که رتبه ی معنوی آنان همپایه ی رتبه ی پیامبران و امامان تلقی شود، زیرا چنان فضایل معنوی، خاصّ آن بزرگواران است و هیچ کس، در مقامات و فضایل با آنان هم‌رتبه نیست.»

نیز در جایی دیگر می فرماید:

«کلیّه اختیاراتی که امام (علیه السلام) دارد، فقیه نیز داراست، مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آنکه فلان اختیار و حق ولایت امام (علیه السلام) به سبب حکومت ظاهری او نیست، بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگرچه مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه ی اسلامی است، لکن مخصوص شخص امام معصوم (علیه السلام) است و شامل دیگران نمی شود.»

(ولایت مطلقه فقیه در کلام امام خمینی(ره) <http://www.tebyan.net>)

فصل ششم :

نظر رهبر انقلاب در مورد «ولایت فقیه»

مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع الشرایط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد دین حکومت و اداره امور جامعه است، لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید، و وسائل پیشرفت و شکوفائی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند.

این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع و منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مسلمانان پس از این که وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید.

تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت مقدّم و حاکم است، و این توضیح مختصری درباره ولایت مطلقه است.

فهرست مهمترین منابع

- (۱) : اندیشه ۲، آیت الله سبحانی
- (۲) : اندیشه ۲، غفار زاده
- (۳) : امامت، علامه حسن زاده
- (۴) : ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی
- (۵) : آموزش عقائد، آیت الله مصباح
- (۶) : نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، آیت الله مصباح
- (۷) : حکومت دینی، شاکرین، حمید
- (۸) : علم امامت، سلطانمرادی
- (۹) : مشروعیت در اندیشه ی سیاسی اهل سنت، عمادی، عباس
- (۱۰) : مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه ی سیاسی شیعه، حاتمی، محمدرضا



درخت زندگی شما عزیزان همیشه سرسبز

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

صلوات

تدوین : محمد غفاری